



سازمان کارگران انقلاب ایران - تهران

کتابخانه
Iranische Bibliothek in Hannover
1980

ویژه نامه

کارگران همه کشورها متحد شوید!

شماره ۱ تیرماه ۱۳۶۸

مباحثات کنفرانس

"هرگز ایش حزبی، هر گروه، باید علناً و مشخصاً بیان کند که دربارهٔ موقعیت فعلی در حزب چه می‌اندیشد و چه راه‌حلی را می‌پسندد. و این آن چیزی است که به تمام رفقا، به نمایندگان تمام سایه‌روشنهای (نظری) در حزب پیشنهاد می‌کنیم." (لنین)

نوشته‌های دربارهٔ رفقا ایرانی آزادی‌گام در ایران	نقطه نظر انسان و تنها با کفر نکات امنیتی و اطلاعاتی	نقشه‌های مربوط به سازمان، هیئت اجرائی دولت
آنها چاپ نموده است. نظراتی که امروز شکل نگرفته و	هر چه هست، متعلق به دوره است که در سازمان امکان	برای تدوین کنفرانس، بنویسید، نخستین شماره
انجکاس و بر خورد وجود نداشته	کمونیستی ایران بر پاسخ گوید.	مباحثات کنفرانس را ارائه می‌نماید. هیئت اجرائی
		طبق مابقی متن که مجمع نمایندگان به آن بحول می‌رسد

واحد امپورگ

دعوا بر سر چیست؟

اطاعت کورکورانه یا وحدت آگاهانه؟

این روزها انشعاب در "راه‌کارگر"، اخراج بخشی از کادرها و اعضا، و.....
بعلاوه بسیاری شایعات پیرامون این تحولات، نقل محافل سیاسی است.
از سوی دیگر، اکثریت کمیته مرکزی (ک.م.) و دفتر سیاسی (د.س.)، معتقدین
به سیاستها و تصمیمات خود را "انشعاب طلب"، "انضباط شکن"، "اجنبی"
"کسانی که می‌خواهند نظرات خود را به "اکثریت" تحمیل کنند" و اخیراً
کسانی که در اصول و مبانی وحدت "راه‌کارگر" (مندرچ در راه‌کارگر شماره ۴
دوره دوم) تجدیدنظر کرده‌اند (مقاله مندرج در شماره ۵۹ "راه‌کارگر" و ۰۰۰
نامیده است. ۰ بقیه در صفحه ۱۵

س.آیدین

بحران کنونی و زمینه‌های آن

تا یکسال پیش از علنی شدن بحران در سازمان ما بسیاری بر
این باور بودند و حقیقتاً می‌پنداشتند که سازمان ما در میان انبوهی
از سازمان‌های ریز و درشت مدعی مارکسیسم لنینیسم صخره پولادین
و جزیره ثبات است. پند آری واهی، که هنوز هم بعضی از سازمان-
های سیاسی با خود دارند! تصور جزیره ثبات در اقیانوس توفانی!
تصوری واهی است! توفان عظیمی که از اعماق برمی‌خیزد ساحل‌های
سنگی را در هم می‌کوبد تا چه رسد به آب بند‌های خاکی و آید تولوژی-
های نیمبند!

سازمان ما در بحران زاده شد و بحران هم‌زادش بود! اما
رهبری در مواجهه با بحران تنها یک سلاح دارد! "سرکوب" (تصفیه،
۰ بقیه در صفحه ۲۰

آرش

ریشه‌های بحران در تشکیلات ما

هیچ مارکسیستی نمیتواند اعتقاد داشته باشد که یک انفجار توده‌ای
در جامعه و بایک انشعاق و انشعاب در یک تشکیلات، بدون متراکم شدن
اجزاء و تشکیل دهنده آن، همچون رعد و برق در آسمان صاف و بدون ابر است.
یک انشعاب وسیع برای رهبریت یک تشکیلات تنها زمانی غافلگیرکننده
است که نسبت به نیروهای سازمانی اش بیگانه بوده و تشکیلات آنقدر خفه
باشد که امکان بروز و انعکاس نیاز توده‌های سازمانی به تحول، وجود نداشته
باشد از اینرو باید دیدنکه ریشه‌های نطفه‌بندی، رشد و تکوین بحران در
تشکیلات ما چه بوده است. ۰ بقیه در صفحه ۸

فرزام

بررسی ریشه‌های بحران در جنبش چپ ایران و در سازمان ما

"ما بیماری حزب را بعنوان موضوعی دردآور تلقی می-
کنیم. معتقدیم که سبب اصلی بحران، گزاره‌های دمکراسی
از شکل محفلی به اشکال حزبی بوده و جوهر مبارزات درونی
آن تعارض مابین روحیه محفلی و روحیه حزبی می‌باشد. ۰۰۰
برخی چهره‌های برجسته محافل پرنفوذ ترقبلی که به-
محدودیت‌های تشکیلاتی مورد نیاز و دیسیپلین حزبی-
نکرده‌اند بسبب نیروی عادت مایلند منافع محفلی خود را
بامصالح عمومی حزب مخلوط کنند. ۰۰۰ تعدادی از ایل-
افراد ۰۰۰ رهبران مبارزه روحیه محفلی علیه روحیه حزبی
بوده‌اند." (لنین) ۰ بقیه در صفحه ۲

کاوه

بحران جنبش کمونیستی در ایران و بحران سازمان ما از کجاست؟

مقدمه

پس از شکست و خیانت "حزب" توده در سالهای ۳۲ و ۳۳ و آوری روشنفکران
را دی‌کال ایران به جنبش چریکی از دهه چهل و شکست این جنبش در دهه پنجاه
و دستگیری باقیمانده رهبران این جنبش از یک طرف و از طرف دیگر اینکه یک
جنبش قوی کارگری متشکل وجود نداشت. در آخرین روزهای قیام باقیمانده
مبارزان جنبش چریکی زندانی بودند و بخشی دیگر از این مبارزان در قیام بهمن
۰ بقیه در صفحه ۲۴

این دومین نوشته من در طول مبارزه سیاسی خود در سازمان کارگران انقلابی ایران (راه-
کارگر) است. ۰ اولین نوشته را برای کنفرانس مشورتی ۷ نوشته بودم و طبیعتاً خالی از اشکال
نیست. ۰ و این علت درجوانی و ساختار تشکیلاتی جنبش دارد که دامنگیر بیشترین نیروهای
جنبش می‌باشد. نوشته اول هم طبیعتاً چون در تم‌های کنفرانس سراسری مای گنج‌دیس از
اصلاحاتی می‌بایست علنی گردد!

بررسی ریشه‌های بحران در جنبش چپ ایران و در سازمان ما

مقدمه

بورژوازی عموماً (ولایه‌های آن خصوصاً) از سوی دیگر نیز علاوه بر طبقه کارگر، جزو اپوزیسیون سرسخت رژیم بودند. در واقع تقریباً تمامی اقشار و طبقات جامعه در مقابل رژیم وابسته پهلوئی قرار گرفته بودند؛ اما طبقاً از ضایعی تمامی اینان از موضع رادیکال و انقلابی نبود: اگر طبقه کارگر بدلیل استثمار بیرحمانه که روزانه زیر سقف کارخانجات، بورژوازی را بعنوان دشمن طبقاتی خود تجربه می‌کرد، حاشیه تولیدیها را بسبب آمانخواهی شان و کارناسان، مسکن، خورد و خوراک بورژوازی را منافع خرد، بورژوازی سنتی را بخاطر باز شدن پهای صنایع در کشور بورژوازی متوسط را بجهت مانع از آزادی سرمایه گذاری و سرانجام دهقانان را بلحاظ معضلات حاکم بر وضعیت دهشتبار کشاورزی و بی زمینیی و... به صفت مخالفان رژیم حاکم راند. در واقع هر کدام از اقشار و طبقات بخاطر منافع طبقاتی خاص خود در صف اپوزیسیون رژیم شاه قرار گرفته بودند. به همین جهت هر کدام به سهم خود در انقلاب بهمین شرکت جستند و یک انقلاب همه خلقی را سامان بخشیدند. اما پیشاپیش این انقلاب تمام خلقی حاشیه تولیدیها قرار داشتند و طبقه کارگر، اگر چه نقشی قاطع در زیر کشیدن سلطنت داشت، اما پیشگام انقلاب نبود. (به این نکته باز خواهیم گشت.) نفت، بعنوان بزرگترین منبع درآمد دولتی، مهمترین عامل واهرم اقتدار دولتی رژیم‌های اخیر و بعنوان سرمایه طبیعی کشور مانع تعیین کننده‌ای در اقتصاد ایران داشته است.

اختناق و استبداد میراث دوره فئودالیته، و دارای سابقه‌ای بس طولانی در کشور ما است و هر کدام از رژیم‌های تاکنونی آنرا نخستین فریضه حکومتی خود قرار داده‌اند. اما استبداد دوره فئودالی بار شد و گسترش سیستم بورژوازی مطابقت نداشته و نظام بورژوازی نیاز به دموکراسی بورژوازی نیز دارد، لیکن کشور ما هنوز دموکراسی بورژوازی را تجربه نکرده است. در اواخر عمر رژیم شاه با فشار امپریالیست‌ها مبنی بر ایجاد "فضای باز سیاسی" در کشور ما - که در وهله نخست منافع آنها را در بر داشت - علیرغم میل شاه، این رژیم مجبور گردید تا در ایجاد دستورالعمل‌ها با امپریالیست خود را یکبار گیرد، که این امر با اقبال توده‌های ناراضی و شورشی و شرایط روبه انفجار و روز افزون کشور مواجه شد. معضلات رژیم حاکم که اقتدار خود را در خطر جدی می‌دید، خود را ملزم به پایبندی به دموکراسی نمی‌یافت و به سرکوب قیام پرداخت. اما انقلاب از جانب ارتجاع حاکم قابل مهار نبود و نظام سلطنت به زیر کشیده شد.

دین اسلام و مذهب شیعه قرن‌هاست بعنوان افکار مذهبی مردم ایران در کشور ما موجودیت دارد و روحانیون بعنوان نمایندگان نظری آن، تجربه فراوانی در روانشناسی توده‌های مسلمان و به بیراهه بردن انرژی آنها داشته و دارد.

روحانیت بنمایندگی خمینی، در جریان نارضایتی عمومی نسبت به رژیم شاه با استفاده از تشکلهای سنتی (مساجد، هیئت‌ها، حسینیه‌ها، انجمن‌ها و...) توانست این توده‌ها را در جهت قدرت گیری آینده خود سازماندهی نماید و در انقلاب بهمین، که هیچ‌التر تا توفیق قدرت مند دیگری در برابر رژیم شاه وجود نداشت، توانست بر موج انقلاب سوار شود و در اواخر بنظر پیشبرد اهداف خود شعارها و اصطلاحات و مقوله‌های جدیدی (مانند "جمهوری اسلامی"، "مستضعف" و "مستکبر") به زبان توده‌های شورشی جاری نمود و به شیوه بناپار تریستی، با استفاده از ضعف طبقات اصلی - چه طبقه کارگر و چه بورژوازی، که توان بدست گرفتن قدرت را نداشتند - و نیز با بهره گیری از توهم توده‌ها، بر قدرت تکیه زد و بیک بی حقی عمومی بر جامعه حاکم نمود. این در حالی بود که چپ ایران ناتوان از تحلیل صحیح اوضاع، پاسخگوئی به نیاز توده‌ها و رهبری انقلاب بود.

هنوز مبارزات طبقه کارگر ایران جدای از سازمان سیاسی خود، بطور پراکنده و خود بخودی پیش می‌رود. فعالیت چپ ایران نیز جدای از طبقه کارگر و بطور پراکنده، غیر متمرکز، آکسیونیی و بشیوه پیوپولیستی جاری است. دعوایهای فرقه‌های و قبیله‌ای و انحرافات عدیده چپ ایران محمول عدم پیوند با طبقه کارگر و زندگی غیر حزبی است، که در این برهه از تاریخ مراحل دشوار و در عین حال سرنوشت سازی را در در و در دارد، که بگذرد توجه به این شرایط و جستجوی راه حل انقلابی یک وظیفه مهم بشمار می‌رود. خوشبختانه هر کدام از نیروهای چپ ما به درجه‌ای از تکامل دست یافته‌اند و توانسته‌اند به برخی از اشکالات جدی تاکنونی چپ، آگاهی یابند. اما هنوز از فرقه‌گرایی و انقلابی گری غیر حزبی فارغ نشده‌ایم. با اینهمه باید به این وضعیت خوش بین بود و با حرکات سنجیده ولی مطمئن گام برداشت. ۱۰۰۰ و بیابستی شرایط جدید چپ ایران را دوران باسوغ آن نامید اما "۱۰۰۰ در میان تمام این گل ولای و جووه آلود مسیر درست پیوسته نیست. هرگز ایش حزبی، هر گروه، باید علناً و مشخصاً بیان کند که در باره موقعیت فعلی در حزب چه می‌اندیشد و چه راه حلی را می‌پسندد. و این آن چیزی است که به تمام رفقا به نمایندگان تمام سایه روشنهای (نظری) در حزب پیشنهاد می‌کنیم." (النین - به حزب)

شبه‌ای از وضعیت اقتصادی - اجتماعی - سیاسی ایران

برای اینکه بتوانیم تصویری روشن از حرکت تاکنونی و همچنین جستجوی راه آینده خود بدست دهیم، لازمی آید چگونگی شناخت خود را از شرایط جامعه و موقعیت طبقه کارگر کشورمان توضیح دهیم. به همین جهت بطور اختصار به این موارد می‌پردازم.

ساختار جامعه ایران سرمایه داری وابسته است. ریشه‌های وابستگی به امپریالیسم جهانی، به دوران قاجار به بر می‌گردد، که در این دوران شاهان قاجار - بویژه ناصرالدینشاه - امتیازات ویژه‌ای را به امپریالیسم انگلیس و فرانسه از یکسو، و به روسیه تزاری از جانب دیگر واگذار نمود و با تکرار عمل ور شد تولیدات داخلی را مانع گردیده و بخصوص تولیدات مشابه در داخل کشور را ممنوع نمودند. در سالهای حکومت محمدرضا شاه این وابستگی تحکیم و گسترش یافت و "انقلاب سفید" شاه مظهوراج یابی این وابستگی بود. در راستای چنین سیاستی، بورژوازی کمپرادور رشد یافت و بورژوازی متوسط زیر فشار قرار گرفت و آنان را در صف اپوزیسیون رژیم شاه قرار داد. شاه و دربار بعنوان سردمداران وابستگی به امپریالیسم جهانی، حکومتگران بلامنازع و صاحبان حقوق ویژه در مقابل همه اقشار و طبقات قده علم کردند.

روند سرمایه گذاریهای جدید امپریالیستی و افتتاح کارخانجات - و در رأس آن صنایع خدماتی، که از پولسازترین رشته‌های تولیدی برای امپریالیست‌ها بود - الزاماً به نیروی کار فزونیتر از آنچه در جامعه ایران موجود بود، نیاز داشت. بدین لحاظ سیاست خانه خرابی روستاها و به شهر کشاندن نیروی کار ارزان روستائیان با سیاست امپریالیست‌ها، از جانب رژیم وابسته پهلوئی اتخاذ گردید که ویرانی کشاورزی و روانه شدن روستائیان به شهرها بنا بر الزامات رشد سرمایه انگلی رادریبی داشت. اما روند خانه خرابی روستاها جذب نیروی کار روستائیان رانده شده از در کارخانجات متناسب نبود و بخش عظیمی از آنان در حاشیه شهرها باقی ماندند. این از روستا آمدگان، که هنوز جذب شهر نشده بودند (حاشیه تولیدیها)، در شرایط بسیار بد اقتصادی قرار گرفته، اما امکان بازگشت به روستا از آنها سلب شده بود. اینان بدلیل بی سرپناهی، به ایجاد حلقی آبادها و حصار آبادهای حاشیه شهرها روی آوردند، و به توده‌های ناراضی رژیم وابسته بدل شدند.

بورژوازی متوسط (لیبرالها)، بورژوازی سنتی و ۱۰۰۰ از یکسو، خسرده -

مختصری درباره طبقه کارگرایان

کارگران ایران، بیش از ۸۰ سال است که بمثابه طبقه مبارزه متشکل را تجربه می کنند. سرکوب شاهان در وهله نخست متوجه کارگران بود. تشکلهای مستقل کارگری در رژیم پهلوی تحمل نگرددید و این رژیم تنها به سندیکاهای زرینکارگران اجازه فعالیت داد. گسترش وابستگی، صنایع وابسته و تأسیس کارخانجات مونتازی از اواخر سالهای ۲۰ انبوهی از کارگران جدید را وارد محیط کار جدید نمود، که اغلب از روستا آمده بودند؛ کارگرانی که می بایستی با استقرا در محیط جدید کار و زندگی، کم کم جایگاه طبقاتی خود را درمی یافتند. با توجه به کمیت کارگران جدید نسبت به مجموع کارگران ایران و نیز با توجه به گسترش و رشد تولید سرمایه داری ایران در دهه های اخیر، باید گفت هم اینک طبقه کارگر ایران یک طبقه نویاست که تمامی تجربیات مبارزه طبقاتی تاکنونی طبقه خود را ذخیره ندارد؛ به خصوص که کارگران جدید اغلب کارگران کارخانجات بزرگ و صنایع پیشرفته جدید بوده و با شیوه تولیدی گذشته، که اغلب خرد (صنوف) و سنتی بودند، تفاوت آشکار داشت. بهمین دلیل رشد جنبش کارگری از بعد از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، نسبت به سابقه طولانی و چشمگیرش تطابق نداشت. با اینهمه در مقطع انقلاب بهمین باوجود تشکلهای مستقل و نیز شوراهای کارگری در برخی از کارخانجات، استعداد، پیشرفتگی و نیرومندی طبقاتی خود را آشکار نمود. این جهش شگرف طبقه کارگر نشان دهنده یک تجربه پراهمیت دیگر بود: در شرایط انقلابی، طبقه کارگری بیش از همه دیگران استعداد در شدیابندگی و پذیرش ظرفیت های ژرف طبقاتی دارد.

طبقه کارگرایان دیر کرد خود را در شرکت در انقلاب بهمین اعتبارات گسترده و سراسری جبران نمود و ضربه کوبنده خود را بر پیکر رژیم روبه اضمحلال سلطنت وارد آورد و در دوران انقلاب تاحدودی با آگاهی طبقاتی آشنا شد، ولی عملکرد دشمنشوش نیروهای سیاسی راهم مشاهده کرد!

رژیم ضدانقلاب جدید، که ارکان حکومتش نه بر پایه منافع طبقاتی کارگران و توده های زحمتکش، بلکه خلاف منافع آنها، یعنی بازسازی نظام استثمارگری گذشته استوار بود، دستاوردهای انقلابی و ترقی خواهانه کارگران و زحمتکشان را بزور سرکوب پس گرفت و با منفرد ساختن تک تک نیروهای مخالف خود و با اختلاف با بخشهایی از آنان، یک یک مخالفین جدی خود را تاراج داد و تشکلهای مستقل کارگری، شوراهای و مبارزات رادیکال خلق را کویید و ۰۰۰۰ این رژیم نیز همچنان سیستم وابستگی را البته همراه بانوسانات و مانورهای خاص بنا پار تییستی خود - تداوم بخشید.

طبقه کارگرایان در پروسه مبارزاتی خود - صرف نظر از یک دوره نسبتاً چشمگیر فعالیت در دهه های پیشین - عموماً بدور از قیل و قال گروههای کوچک و بزرگ و رنگارنگ، که همگی دم از رهبری پرولتاریایمی زدند ولی کاری به کار طبقه کارگر نداشتند، عمدتاً مبارزات خود را بشیوه خود بخودی پیش برده است. اما رژیم اسلامی نه تنها شوراهای و سندیکاهای کارگری را برچید، بلکه همچنین حرکات خود بخودی و مطالبات روزمره کارگران را نیز تحت فشار بیسابقه قرار داد و تلاش نمود تشکلهای فرمایشی خود را بر آنان تحمیل نماید. پس از ده سال، هنوز قانون کار شاهنشاهی بر کشور حاکم است و چند نوبت قانون کار پیشهادی اسلامی در اثر مقاومت کارگران در پذیرش آن، سرانجام به تنظیم قانون کار ارتجاعی دیگری دست زده اند، که در مجلس تصویب شده و هنوز در کشو میوز شورای نگهبان رژیم قرار دارد.

تلاش رژیم، شکار کارگران پیشرو و سازمانگران حرکات توده ای آنهاست. در هراعتصاب، هراعتراض و هر تحصن، قبل از هر چیز، رژیم بندب هادایتگران آنست تا بنام "وابستگی به گروهکها و استکبار جهانی" آنها را به سیاهچالها و چوبه های اعدام بسپارد.

از بعد از ۲۰ خرداد ۶۰، که رژیم موقع را برای سرکوب هر تشکلی و شکستن هر مقاومتی مغتنم شمرده، بدلیل توازن منفی قوا، طبقه کارگرو میسازارزه اش در حالت تدافعی قرار گرفته، ولی در عین حال در هر موقعیت مناسب

اعتراضات خود را علنی ساخته و قبل از ۲۰ خرداد ۶۰ نیز اعتراضات و حرکات خود را بطور روز افزونی گسترش می داد. با اینهمه، در شرایط اختناق بیسابقه ای که بر کشور حاکم است، طبقه کارگر با هشجاری حیرت آوری مبارزات خود را پی می گیرد و در هر حرکت جدید ابتکار عمل نورو و گامهای سنجیده تری برمی دارد. اما این مبارزات عموماً حول نیازهای بلا واسطه شان صورت می گیرد و حرکتی صرفاً سیاسی نیست. ولی باید توجه داشت که در شرایط ویژه ایران، هر حرکت صنفی و اقتصادی کارگران در همان محدوده اقتصادی و صنفی باقی نمی ماند و بشدت با سیاسی دارد. در واقع مبارزات صنفی کارگران ایران با کارگران مثلاً کشورهای سرمایه داری پیشرفته و امپریالیستی اروپا تفاوت دارد، که مبارزات صنفی آنها صرفاً در چارچوب اقتصادی خود باقی می ماند و عموماً خطری برای دولت های بورژوازی ایجاد نمی نماید. علت آنست که چنین دولت هایی توان پاسخگویی به این خواستهارا ندارند و با توجه به موقعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این کشورها خطر سرنگونی برای این دولت ها در بر ندارد. در حالیکه رژیم اسلامی در ایران یک رژیم بحران است، با پایه های متزلزل، ناتوانیهای عمومی و علاوه بر آنکار چنین حقوقی برای آنان، ظرفیت پاسخگویی به نیازهای طبقه کارگرو توده های زحمتکش را ندارد. هر حرکت کوچک و هر جرعه، ممکن است حریق بزرگی برپا سازد و دمان ستام اسلامی شان را در هم پیچد. بطور خلاصه می توان گفت که مبارزات اقتصادی کارگران ایران مضمون سیاسی هم دارد. ولی این بدان معنا نیست که طبقه کارگرایان هم اینک مستقیماً برای کسب قدرت سیاسی مبارزه می کند، چرا که هنوز از این طبقه فاقد حزب سیاسی خود بوده و به آگاهی سوسیالیستی بحد کافی دست نیافته و ضدیت با رژیم مبنای کسب قدرت نیست. با اینهمه هر حرکت سازمان یافته کارگران مورد سرکوب بیرحمانه ضد انقلاب قرار می گیرد. اگر توجه داشته باشیم که طبقه کارگر صرفاً با مبارزه اقتصادی خود به آگاهی سیاسی دست نخواهد یافت، در حال حاضر بیش از همیشه ضرورت بردن آگاهی طبقاتی به میان کارگران یک واقعیت عینی است. لنین می گوید: " تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای منحصر آمی تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کار فرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره، ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوریهای فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقه ات دارا و روشنفکران تبع نموده اند. ۰۰۰ " (چه باید کرد، منتخب آثار، ص ۸۴)

هم اینک کارگران ایران در زیر شدیدترین و دشوارترین شرایط اقتصادی و اجتماعی کار، زندگی و مبارزه می کنند و نیازهای بلا منازع آنان بسیار متنوع است، که می توان این نیازها را به چند دسته تقسیم نمود: افزایش دستمزد متناسب با تورم و گرانی، حق داشتن تشکلهای مستقل و پایدار، داشتن حق اعتصاب، حق کار، بیمه اجتماعی و ۰۰۰ اما از آنجا که در زیر فشار کمربند اقتصادی دستمز دناچیزی دریافت می دارند، مبارزه اصلی شان حول افزایش دستمزد می باشد.

طبقه کارگرایان سالهاست که فاقد حزب سیاسی خود و محور و حامیان جدی و ویکیگر طبقاتی خود است و سازمانهای سیاسی مافرنسنگها با آن فاصله داشته و تنها شناگویان و مدعیان تو خالی رهبری این طبقه بوده اند.

مختصری درباره چپ ایران

سابقه مبارزاتی جنبش کمونیستی در ایران به اوایل قرن بیستم برمی گردد و تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۱۲۹۸ گام مهمی در این جنبش بود. چگونگی تشکیل و نیز خیانت های عیدیه حزب توده یک بازنگری جدی در شیوه مبارزاتی چپ در ایران را الزامی ساخته بود که به تشکیل گروهها و سازمانهای متعدد منجر گردید؛ از گروههای مطالعاتی تا مبارزه مسلحانه. امامشی چریکی، دوره نوینی را در تاکتیک مبارزاتی چپ در ایران کشود و تاکنون بیش از ۱۰۰ سازمان و گروه بنام چپ در ایران خود را مطرح ساخته اند.

فدائقلاب، در درون دچار چنددستگی و اختلافات متعدد شده و با جدایی‌ها و انشعابات و انحرافات و درگیریها، نیرو و امکانات خود و انرژی انقلابی بسیاری را هدر داده و عده زیادی از نیروهای کارآ و باارزش این سازمان منفرد منفعل گردیده و موقتاً از مبارزات انقلابی سیاسی دست کشیدند.

سازمان فدائی بعنوان مظهر چپ رادیکال در ایران، نمونه باارزی از رادیکالیسم خرده بورژوازی بود، و مبارزه بشیوه پوپولیستی، مشخصه آن بود. هر کدام از سازمانها و گروههای دیگر نیز سرنوشت و عملکردی بهت‌سراز سازمان فدائی نداشتند.

خلاصه کنم: صرف نظر از شیوه‌های متنوع فعالیت چپ در ایران می‌توان گفت همگی این نیروها و جوه مشترکی داشتند:

- ۱- عموماً خاستگاه مؤسسين آنها خرده بورژوازی بود،
- ۲- همه آنها - حتی رادیکالترین شان - در جدائی و بیگانگی از طبقه کارگر و عدم پیوندی با آن فعال بوده‌اند،
- ۳- چپ انقلابی ایران برای قدرت یابی طبقه کارگر نجنبیده است اما، شکست های متحمل از جانب راستها و چپ انقلابی متفاوت بوده‌اند؛ شکست اپورتونیسم راست در ایران يك شکست استراتژیک بود، در حالیکه چپ انقلابی در حوزه تاکتیک شکست خورده است، که مجموعه عوامل زیر آن را سبب گردید:

۱- قبل از هر چیز و مهمتر از همه عدم پیوند با طبقه کارگر و توده‌ها،

۲- نداشتن برنامه مدون (که با شناخت و تحلیل ویژگیهای جامعه ایران مطابقت کند) و سازماندهی تشکیلاتی که پاسخگوی این نیاز مندیها باشد،

- ۳- سرکوب خشن و بیپای فداانقلاب،
- ۴- خیانت های اپورتونیستهای راست.

اگر طبقه کارگر سیر مبارزاتی خود را جدا از سازمان سیاسی خود پیش می‌برد، چپ ایران در بیگانگی با این طبقه زیسته، اوج گرفته و یافروخته است. علت اصلی این شیوه حرکت را بایستی در خاستگاه خرده بورژوازی نیروهای چپ و ناباوری آنان به بالندگی طبقه کارگر جستجو کرد. چپ های ایران نه بمثابه کمونیستهای که اعتقاد به رسالت طبقه کارگر در برپیدن بسط استعمار انسان از انسان، و بایند نقش همونیک در پیشبرد انقلاب داشته باشند، بلکه بعنوان ننگویان طبقه کارگر بوده، که تا آخر در چارچوب روشنفکران خرده بورژوازی باقی مانده‌اند. این عوامل خود به تنهایی برای ایجاد و گسترش بحران در سازمانهای چپ کفایت می‌کند. خرده بورژواهای روشنفکر اما، ناتوان از مهار بحران، به شیوه‌های انحرافی و نادرست متوسل شده و از محدوده‌های خرده بورژوازی خود حراست کرده‌اند، نه از منافع پرولتاریا. بجای تلاش برای ایجاد حزب طبقه کارگر، به فرقه برداختن، بجای سانترالیسم دمکراتیک در سازمانها، بر خورد بشیوه محفلی برای حل تناقضات، و بزرگتر جلسه دادن فرقه خود از فرقه‌های دیگر، بر خورد های فرقه‌ای بجای مبارزه ایدئولوژیک - فرقه‌های که با سران مشخص میشوند - اینست مشخصه چپ ایران و از آنجا که تمامی نیروهای چپ جدای از طبقه کارگر زیسته‌اند، بحران در چپ نیز يك بحران عمومی است.

شیوه پوپولیستی مبارزه سیاسی سازمانهای چپ، بدلیل عدم درک ضرورت اصلاح و ایجاد تشکیلات پرولتری متناسب با مبانی ازات طبقاتی، که قبل از همه سطح مبارزاتی کارگران و چگونگی سازمانگری آن بر آنها تأثیر گذارد، این سازمانها را به داشتن برنامه و اتخاذ تاکتیکهای روشنفکرانه انقلابی، و (این در شرایط کنونی بر جسته تراز همیشه بچشمی آید) پی ریزی يك تشکیلات لنینی در راستای حزب واحد طبقه کارگر، قادر نخواهد ساخت. بدین جهت آنها با آکسیونیسیم، حرکات پرسر و صدای بی محتوا، قیل و قالهای توخالی و فرقه بازی‌ها، خود را سرگرم می‌کنند. به همین دلیل است که مبارزات طبقه کارگر و توده‌ها در مضمون فعالیت و عملکرد اینان دخالت نمی‌نماید و در ایران این نیروها به جایگاه اصلی طبقاتی خود - خرده بورژوازی - باز

اگرچه دور جدید فعالیت جنبش چپ ایران قبل از هر چیز در مرز بنسدهی بار فرمیسم حزب توده شکل گرفت، و علیرغم اینکه هر کدام از گروهها و سازمانها شیوه‌های جدید و متنوعی را برای حرکت خود اتخاذ نمودند، اما بی‌توجهی عمومی به موضوع و مضمون اصلی فعالیت کمونیستی - یعنی کار در میان طبقه کارگر و سازماندهی آنان بمنظور تشکیل حزب واحد طبقه کارگر و برای ایجاد همونی و بقدرت رسیدن این طبقه - این نیروها را به شکست کشاند. در اواخر دهه ۴۰ و سالهای ۵۰ مشی چریکی مبارزه مسلحانه رونق گرفت، که با رادیکالیسم و انقلابیگری جدای از توده‌ها و از خودگذشتگی بسیاری از انقلابیون کمونیست عینیت می‌یافت.

متأسفانه بدلیل ضربات پیاپی این نیروها، تجربیات فعالیت چپ ایران اندوخته نشد و تک تک سازمانها و گروهها از سوی فداانقلاب تارانده شدند و دستاوردهایشان تدوین و جمع بندی نگردید تا به دیگران منتقل شود و نتایج تجربیات وسیع اپورتونیسم حزب توده بر جای ماند و تا حدی نیز تجربیات مبارزه مسلحانه حاصل آمد؛ اولی بدلیل سابقه طولانی و تداوم مشی خائنانه‌اش، و دومی بخاطر قهرمانیها و رادیکالیسمش.

در مقطع انقلاب بهمن تعداد گروههای چپ بیش از گذشته افزون گردید که به نسبت شدت یابی چپ و سرکوب و اختناق، هر روز تعداد کمتری از آنها یارای مقاومت یافتند. در واقع برچیدن نیروهای بی‌رگ و وریشه‌ای که از چارچوب ادعای روشنفکران خرده بورژوازی فراتر روند و تنها در حرف خود را رهبران پرولتاریا یاداند اما خود پرولتاریا نقش و تأثیر در چگونگی برنامه و مشی آنها نداشته باشد، برای فداانقلاب هاری همچون رژیم اسلامی ایران کار آسانی بود؛ بخصوص که این فداانقلاب بتواند از تضادها و اختلافات فیما بین این نیروها نیز بهره گیرد و مهمتر از آن با بخشی از آن و تمامی اپورتونیستهای ائتلاف نمایان خیانت پیشگان طیف توده‌ای را در خدمت سرکوب فداانقلابی خود ببیند. (بقول رهبران حزب توده، «این حزب "ائتلاف یکطرفه" با رژیم جمهوری اسلامی سازمان داد»)

اما مهمترین، و در عین حال عبرت انگیزترین سازمان چپ انقلابی ایران، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بود، که بخاطر فداکاریها و قهرمانیهای چریکهای که آرمانهای انقلابی و کمونیستی در سر داشتند، در ایران و جبهه توده‌ای کسب نموده بود. اکثر مبتکرین و فعالین این سازمان بر افتخار بسسه شهادت رسیده و تعدادی از آنان به زندانهای رژیم شاه افتاده بودند، که آنها نیز همچون دیگر عناصر انقلابی و کمونیست در قیام بهمن توسط توده‌های انقلابی از زندانها بیرون کشیده شدند. در این شرایط سازمان چریکهای فدائی در میان توده‌ها بعنوان مظهر چپ ایران شناخته شد و تمام عی علاقمندان به چپ هاله این سازمان گردیدند. اما چریکهای تازه از بند رسته برای طبقه کارگر و توده‌ها چیزی برای گفتن نداشتند؛ چرا که واقعیت های اجتماعی از محدوده اندیشه آنها و دیگر زندانیان فراتر رفته بود و توده‌ها رهبران انقلاب شده بودند! چریکها بر این واقعیتهای اجتماعی بنا باوری می‌نگریستند، در حالیکه می‌بایستی هدایتگران و رهبران انقلاب می‌بودند. آنان که در گذشته جدای از توده‌ها و طبقه کارگر و بانکا، به اراده خود و قهرمانی و دلآوری خود با فداانقلاب مصاف می‌دادند، بعد از انقلاب نیز قادر نشدند به اهمیت کار و روتین حزبی و رسالت کمونیستی خود آگاهی یابند و باز جسدای از طبقه کارگر و بشیوه‌های متخلخل و سنجدیده حرکت کردند. آنها نه تنها پاسخگوی نیاز طبقه کارگر و توده‌ها نبودند، بلکه درگیر تناقض بین رادیکالیسم خرده بورژوازی خود از یکطرف و فرمیسم کهنه کار حزب توده - که اینک بجان نیروهای انقلابی و جنبش توده‌ای افتاده بود - از جانب دیگر گردیده، نوسان یافته، و بخش عظیمی از این سازمان به اپورتونیسم راست پیوست. لذا بقایای رادیکالیسم فداثیان همچنان از درک ضرورت های مبارزه طبقاتی که اینک دوران سرنوشت ساز و تعیین کننده‌ای را رقم می‌زد، عاجز ماندند و علاوه بر تحمل ضربات متحمل از جانب خیانت های اپورتونیستها - که در حوزه تئوری توانسته بود پوپولیسم رازیرمهمیز خود بگیرد - و سرکوب هسار

می‌گردند: داشتن فرقه‌ای که خود در رأس هرم آن جای داشته باشند، صاحبان معازهای که باکسی شریک نباشند، سانترالسم دمکراتیک به عنوان یک مقوله حزبی در فرقه جایی ندارد، حقوق اعضا و حق اقلیت، مبارزه ایدئولوژیک و تجزیه و تحلیل مسائل بشیوه حزبی، انتقاد و انتقاد از خود کمونیستی و ۰۰ برای فرقه بی معناست. هر فرقه چند روشنفکر خرده بورژوا در رأس خود دارد که از زاویه منافع فرقه خود همه چیز را می‌بینند و حوزه دیدشان فراتر از آن نمی‌رود. آنان تشکیلات رانه بمنظور پاسخگوئی به نیازهای مبارزه طبقاتی، بلکه بر مبنای نیازهای خود سازمان می‌دهند؛ تشکیلاتی که برای دیگران انضباط قائل شود، ولی نه برای آنان.

لنین به نقل از کائوتسکی درباره خصوصیات روشنفکران چنین می‌گوید: " ۱۰۰۰ گراو (روشنفکر) به عنوان یک جزئی که در خدمت کل است مطیع یک واحد کل معینی می‌باشد بزرگت و بحکم ضرورت باین اطاعت تن می‌دهند بر حسب انگیزه شخصی. و ضرورت انضباط را فقط برای توده قائل است نه برای برگزیدگان. خودش راه که بدیده‌ای است جزو برگزیدگان می‌شمارد. " (لنین - یک گام به پیش، دو گام به پس - منتخب آثار بزبان فارسی - ص ۱۹۸) در حالیکه: " هر قدر که اعتلاء خود بخودی توده بیشتر باشد، هر قدر که نهضت دامنه دار تر بشود، همانقدر هم لزوم آگاهی فراوان خواهد در کار تئوریک، خواه در کار سیاسی و خواه در کار تشکیلاتی برای سوسیال دمکراسی با سرعت خارج از تصویری افزایش می‌یابد. " (لنین - چه باید کرد - منتخب آثار فارسی - ص ۹۳)

اماروشنفکران انقلابی ماکه تشکیل دهندگان نیروهای چپ ماهستند، از ایده‌آلهای خود حرکت می‌کنند نه از واقعیت‌های عینی جامعه ما؛ حتی اگر این ایده‌آلهار از متون مارکسیستی بیرون کشیده باشند. یک نکته نیز در مورد گروهها و سازمانهای چپ قابل ذکر است و آن اینکست همیشه در ضربات و شکست‌های این نیروها، رهبران آنها کمتر از بدنه محافظت آن بوده‌اند!

علاوه بر آنچه گفته شد، انحرافات احزاب رسمی، بخصوص احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی که در عدم پیروزی بسیاری از انقلابات نقش منفی مؤثری داشته‌اند، و حزب توده این " احزاب برادر " را نمایندگی میکنند. تأثیرات منفی معینی را نیز در جنبش چپ ایران برجای نهاده است.

ویژگیهای بحران در سازمان ما

علل عمومی بحران چپ ایران را در بخش قبلی بر شمرده‌ام. در اینجا به مهمترین ویژگیهای سازمان ما و بحران آن می‌پردازم:

سازمان ما که از ابتدا خود را " راه کارگر " نامگذاری کرد و بعداً به " سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) " ارتقا یافت، باینکه در چپ ایران - بویژه در حوزه نظری - دارای مشخصه‌هایی بود، معضلاتی جدا یافته ای از کلیت چپ ایران نبوده و علیرغم انتخاب نام کارگری برخورد، باین طبقه بیگانه بوده است. سازمان ما که سالیان درازی است بدون برنامه مدون و بدون کنگره فعالیت می‌کند، همچون دیگر نیروها به امر مناسبات تشکیلاتی اهمیت لازم را نداد، در حالیکه اگر رهبران سازمان خود را نینست می‌دانستند - که ادعایش را داشتند - بایستی بشیوه لنینی عمل می‌کردند: " برای اینکه حزب بتواند عملاً مظهر آگاه باشد، بایست بتواند آنچنان مناسبات تشکیلاتی بوجود آورد که ارتقا به سطح معین آگاهی را تأمین نماید و منظمآ آنرا ارتقا دهد. " (لنین - یک گام به پیش، دو گام به پس، منتخب آثار فارسی، ص ۱۷۷. تأکید از لنین)

سازمان ما که توسط چند محفل از عناصر روشنفکران انقلابی با خواستگاه خرده بورژوازی تأسیس گردید، بعد از ده سال، هنوز رهبری آن بصورت محفل باقی مانده است. این رفقا که بر اساس توافقات اولیه خود باید یکدیگر دست موقت داده‌اند، و در تند پیچ حوادث یکدیگر را رها کرده‌اند (و این شاید از نقاط قوت آنهاست)، معضلاتی در نشاندن متناسب بارش جنبش و گسترش سازمان،

خود توافقات انقلابی اولیه خود را تحول بخشند و دیدگاه خود را ارتقا دهند. آنها ظاهراً بمنظور مبارزه کمونیستی و تشکیل حزب طبقه کارگر فعالیت خود را آغاز کردند، معذ لک در محدوده یک فرقه باقی ماندند و در عمل همه چیز را تحت الشعاع وحدت اولیه خود قرار دادند و شیوه حرکت خود را در روحیه محفلی - فرقه‌ای جستجو کردند، نه انضباط آگاهانه حزب لنینی: " اتحاد در عمل، آزادی در بحث و انتقاد، این است تعریف ما از انضباط. تنها چنین انضباطی شایسته حزب دمکراتیک طبقه پیشرو است. " (لنین - مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۴۱۴) و " فعالیت عالی خلاق کمونیستها، انتقاد و انتقاد از خود صریح و انضباط مستحکم حزبی که مبیایستی آگاهانه و نه مکانیکی باشد، تنها بر اساس دمکراسی درون حزبی می‌تواند تأمین گردد. " (اساسنامه کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی) اما " لنینیست " های ما باین سخنان لنین و باین روحیه حزبی بیگانه‌اند! آنها، صرف نظر از نیت اولیه، عملاً در جهت بنای فرقه‌ای در میان فرقه‌ها گام زدند تا خود، در رأس آن قرار داشته باشند، و این از خصلت خرده بورژوازی آنها نشأت می‌گرفت. این رفقا به عنوان رهبران بلا منازع سازمان و صاحبان حقوق ویژه در تشکیلات، نیازی به دخالت توده اعضا، در حیات و سر نوشت سازمان، در تصمیم گیریها و اتخاذ تاکتیکها ندیده نمی‌بینند. آنان که تمامی آثار مارکس و انگلس و لنین را زیور و ور کرده‌اند و از آنها بمنظور مبارزه ایدئولوژیک و بنیادهای دیگر بهره‌ها گرفته‌اند، آنها همه تأکیدات لنین درباره سبک کار حزبی را نادیده گرفته و ضرورت اراده واحد حزبی، مباحثه و اتخاذ تصمیم مشترک درباره تاکتیکهای عمومی را که لنین درباره آنها گفته است: " بدون چنین مباحثاتی تصمیم گیری مشترک غیر ممکن و نتیجتاً وحدت عمل نیز غیر ممکن است. " (مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۴۱۴، تأکید از لنین) و بیا " آنچه همه جادرجهان، در میان تمامی انسانهای خرمن دوحده نامیده می‌شود، عبارتست از: بحث در مورد مسئله، گفتن و شنیدن نظرات مختلف، دانستن نظر اکثریت مارکسیست‌های متشکل، انعکاس دادن این نظر در تصمیمی که دور از چشم دیگران گرفته می‌شود و به اجراء آوردن صادقانه آن. " (همانجا، ج ۲۴، ص ۱۹۲. تأکید از لنین)، نیازی ندیده‌اند و اکثریت و اقلیت در اتخاذ تصمیمات، مباحثات و ... را تنها در سطح رهبری، و گاه ادر سطح مشاوره با معتمدین خود در دور و دور رهبری می‌بینند، که در اینجا هم حتی برای اقلیت قائل نبوده‌اند. بجای اصلاح سبک کار بشیوه حزبی و پذیرش دمکراسی در تشکیلات، تعدد ادبی را بعنوان معتمدین خود، دور رهبری چیدند: اینان حلقه‌های واسطه بین توده‌های سازمانی با آنها بودند، که اغلب برگزیدگان خود برای کمیته مرکزی را نیز از میان این معتمدین انتخاب کرده‌اند. شناخت و چگونگی ارزیابی از نیروهای درون تشکیلاتی هم عموماً از طریق همین حلقه‌های واسطه صورت گرفته است، که رهبری بشیوه محفلی اطلاعات لازم را از طریق آنان کسب می‌نموده است.

سازمان ما علاوه بر فقدان برنامه مدون متناسب بان نیاز مندیهای جنبش، دارای اساسنامه قابل اتکانش نبوده؛ اولی بدلیل عدم درک ضرورت آن، ناتوانی در تشخیص چگونگی پیشبرد مبارزه، و دیگری بخاطر درک محفلی - فرقه‌ای از تشکیلات. اکنون بعد از ده سال رفقا اجازه داده‌اند سازمان ما طرح برنامه و طرح اساسنامه‌ای داشته باشد، تا بتوانند ذره ذره و بتدریج به اساسنامه و برنامه واحدی دست یابند! اما هیات که مبارزه برای دست یابی به چنین برنامه و اساسنامه‌ای در چارچوب بینش محدود و تعدد تعیین شده همان رهبران خود گمارده اولیه محدود می‌ماند. آنها می‌خواهند بدون کوچکترین تکان، بدون کنگره - ای دمکراتیک و بدون مخالفت جدی اعضا - به آنچه خود می‌خواهند برسند! زمینه‌چینی‌ها و چگونگی سازماندهی در تشکیلات، گزینش‌های دلخواه و نامحدود اعضا، کمیته مرکزی (علاوه بر ترمیم و جایگزینی بجای رفقای شهید کمیته مرکزی)، تصمیم‌گیری در حوزه برنامه و تاکتیک، همه و همه آنچه که یک سازمان سیاسی بدان نیاز مند است در ید قدرت یک تعدد معین از اعضا، دفتر سیاسی قرار می‌دهد: هدایت فرقه بشیوه محفلی.

حال این سؤال مطرح می‌گردد که: چنین تشکیلاتی چه مدت خواهد توانست اختلافات بی‌حقی‌ها و تناقضات درونی خود را فرود آورد؟ و رهبری گویا

کارگزارگرها را نمی توانست تحمل کنند و تنها مشتریان همیشگی را اجازه ورود می دهند: کتاب بغلان! - آنهم از سنخ و قشر خودشان. برای آنها هم نیست که کارگران چگونه رهنمود "افزایش تولید" و "ارزایی" "جنگ میهنی" را یکسره در محفل فوقانی سازمان به تصویب رسیده، چگونه و با چه شرایط و روحیه ای بکار می گیرند. حقیقت اینست که فقط کارگران (بقیمت استثمار مضاعف) خوب می فهمند که "افزایش تولید" یعنی چه و دفاع از دشمن به چه معناست. (البته بورژوازی و دولت بورژوازی هم این را خوب می فهمند!) - در فرهنگ کارگران این بمعنای خون و زحمت خود و نوزادان و فرزندان خود را در رگها و دهن بورژوازی - یعنی دشمن طبقاتی طبقه کارگر - ریختن است و "دفاع از میهن" به مفهوم دفاع مستقیم از منافع دولت بورژوازی و زیرپانهادن منافع کارگران. اگر برای روشنفکران خرده بورژوازی مالین چیزها اهمیتی ندارد، برای کارگران این واژه ها و اصطلاحات بی اهمیت نیست که زمانی باسانی آنها را بکار بر نندوزمانی براحتهی پس بگیرند! (و در اینجا مجدداً لازم می دانم این نکته را تکرار کنم که هنوز توده های تشکیلاتی مانمی دانند این رهنمود و ارزایی - یعنی "افزایش تولید" و "دفاع از میهن" - را چه کسانی در سازمان ماثور بیزه کرده اند!)

شیوه برخورد خرده بورژوازی - پوپولیستی و محفلی - فرقه ای بسسه تشکیلات، تمامی آن چیزی بود که در پروسه گسترش سازمان، و نیز پروسه شرایط اجتماعی ویژه ایران، تنش های فروخورده، سازشهای موقتی، در زگرقتن ها و ۰۰۰ درون تشکیلاتی را در خارج کشور بدلیل بازبودن و دمکراسی نسبی - که دیگر مانند داخل کشور همه چیز مخفی نمی ماند تا این نقطه ضعف ها و اشکالات عدیده مقصرین اصلی به اسباب فضیلت و در نتیجه به اقتدار بیشتر آنها بدل شود - همچون غده ای چرکین سرباز کند! اگر در داخل کشور - و نیز اوایل، در خارج کشور - بدلیل عدم اطلاع توده های تشکیلاتی از چند و چون حقایق، مشکلات و فوق سا نترالیسم تمکین می گردید، محیط باز خارج و آگاهی نسبی آنها نسبت به عدم درایت لازم از جانب رهبری، برده های سایر تشکیلاتی و ساخت محفلی - فرقه ای آن نهیب زد اینجاست که چهره واقعی مدعیان شمشیر در نیام عیان می گردد، که اینک بمنظور قلع و قمع شورشیان، شمشیر از نیام برکشیده اند! اگر "مسائل امنیتی" در داخل موجب پنهان ماندن حقایق و اسباب بزرگی و فضیلت می بود، اگر "اطلاعات" تنها در سینه چند "رهبر" محفوظ می ماند - اگر چه در خارج هم برای حفظ آن تلاشهای لازم شده و می شود - با اینهمه به بیرون در نمی کنند، (البته آنهم محفلی!) و اسباب در درمی گردند. این "رهبران" نتوانستند بشیوه داخل کشور "اسرار تشکیلاتی" را برای اعضاء محفوظ نگه دارند و بدانوسیله ضعف ها و انحرافات خود را مخفی بدارند، و دمکراسی خواهی توده های سازمانی همه چیز را در هم پیچید. تازمانی که توده های تشکیلاتی سربزیر و چشم بسته حرکت کنند، مشکلی ایجاد نمی شود، اما آموزش حزبی و چراغ آگاهی، همه چیز محفلیسم را آشکار می سازد و خطری می آفریند. جنگ قدرت اما خطر را تحمل نمی کند و رهبران "قدرتمند" بایک ضربه می خواهند خطر را از خود دور کنند تا دکان خود را تخته شده نیابند!

معمولاً در مقاطع مهم و تند پیچ ها، هر قشر و طبقه ای به پایگاه اصلی خود بازمی - گرد دور و روشنفکران خرده بورژوازی ما بدینوسیله به پایگاه خود بازمی گردند: چرا که، بهر حال نشکده با طبقه کارگر و توده های زحمتکش پیوند ارگانیک برقرار گردد و سازمان مابطور واقعی و عملاً سازمان کارگران انقلابی ایران شود، انقلاب هم که شکست خورد، طبقه کارگر هم که "رمق ندارد"، دوره های "سرنوشت ساز" هم شعاری نتیجه ای بود و به شمارش افتاد، ولی پس گرفتن آنها ممکن است باعث ریزش توهم ها و کم شدن مشتریان دکان شود (و حالاً در خمینی هم دوره سرنوشت ساز دیگری را تجربه خواهد داد)، وحدت های حزبی هم که با این و آن پیش رفت، "چپها" هم که نشد، زندگی خارج کشور هم با مشکلاتش مسائل دیگری می آفریند. پس باید فرقی باقی ماند! البته رهبران سازمان ما خود را ژنرالها بزرگی می دانند، اما از بد حادثه، فعلاً به لشکر کوچکی قانع شده اند، بگاننداری

از همه این نارسائیهایی خیر است، که ناگهان با موجی از اعتراضات درون سازمانی خود را مواجه می بیند! چه در شرایطی که مناسبات تشکیلاتی نیاز مبرم به تدابیر انقلابی و سازماندهی لنینی دارد، و چه موقعی که بحران سراسر تشکیلات را فرا گرفته است، فقط یک چیز از مغز رفقای اولیه رهبری می تراود: حفظ فرقه، ادامه زندگی فرقه ای، در جازدن، و نه روی آوردن به سبک کار حزبی. در هر شرایطی آنها تمامی اهرمهای خود را در حفظ مناسبات فرقه ای و سبک کار محفلی بکار می گیرند. آنها در مقابل روحیه حزبی در تشکیلات می ایستند و منافع روحیه محفلی خود را بر منافع حزبی تشکیلات و جنبش ترجیح می دهند و حاضر می شوند بشیوه ای غیر حزبی و غیر دمکراتیک بخش عظیمی از تشکیلات را "تصفیه" کنند تا منافع فرقه ای آنها به خطر نیفتد! اینست منافع خرده بورژوازی! این روشنفکران خرده بورژوا، که دم از "حزب" و "طبقه کارگر می زدند - و با کمال تعجب هنوز هم چنین ادعائی را دارند! - وقتی منافع خرده بورژوازی خود را در خطر ببینند، چه سفاقت ها که از خود بروز می دهند! آنها نتوانسته اند وجود تعدادی از کارگران با سابقه را در تشکیلات تحمل کنند و آنها را نیز "اخراج" کرده اند؛ چرا که آنها هم بر روحیه حزبی تأکیدی ورزند! همچون دکانداری که "سالها زحمت کشیده"، "استخوان خر در کرده" تا دکه کوچک خود را به یک دکان یا مغازه تبدیل کرده تا با تراژوداری از قبیل سرمایه کوچکش امرار معاش کند و دودستی به دخل آن بچسبد، و حال که دکه را تبدیل به دکان کرده باید دفع بیشتر برسد، شاگرد یا شاگردان مغازه حق دخالت در امور مغازه را ندارند تا چه رسد به اینکه این شاگردان حرفهای بزرگتر از خودشان هم بزنند و ادعای وراثت هم داشته باشند! علاوه بر سرمایه اولیه، رفقای رهبری بر سرمایه خود افزوده اند، از جمله جمع آوری اسامی شهدای سازمان! رفقای شهید ما که به عشق کمونیسم و باور به طبقه کارگر در پی یادگاههای اسلامی و مقاومت های بلشویکی کردند، مورد بهره برداری منافع حقیر و خصلت های خرده بورژوازی چند تن در رأس سازمان قرار گرفته است. اینان، که زنده های فعال سازمان را - در صورتیکه شهید می شدند قهرمان نامیده می شدند! - بسان گله ای می پندارند که خود صاحبان آتند، اهداف و دلیل مقاومت و شهادت شهداران نیز به دخل خود می ریزند!

سازمان ما نیز بسیاری از امکانات و شرایط مناسب را بمنظور پرولتری شدن تشکیلات از دست داد و این از دید محفلی و بیوروکراتیک حاکم بر رهبران سازمان ناشی می شد. در کمیته ها و واحدهای مستقر در تشکیلات داخل - حتی از همان آغاز کار و نیز بعدها - استقلال نسبی در تدوین برنامه کار و حق انتخاب دمکراتیک اعضاء، کمیته ها و مسئولین واحدها سلب شد تا اعمال نفوذ و اعمال نظیر رهبری زیر گرفته نشود و بجای رشد و فزونی عیار و توان کارگران عضو در تشکیلات، مهره های مستقیم خود را بر کارگران تحمیل کردند و اعتراضات اعضاء کارگرا با خشونت و اخراج و... پاسخ دادند. بجای بالا بردن عیار کارگری و گسترش نفوذ کارگری و توده ای در تشکیلات، به مهره ها و انتصابات خود متکی بودند که کانالی بکفر فرقه ای ساختند. لنین امدارک دیگری دارد: "بویژه باید کوشید که شمار هر چه بیشتری از کارگران به عناصر کاملاً آگاه و به انقلابیون حرفه ای بدل گردند و جوار اعضاء کمیته شوند. باید کوشید آن کارگران انقلابی را و در کمیته کرد که در میان توده کارگری بیش از همه ارتباط دارند و "وجه" آنها از همه بهتر است. و... و... حال به حوزه های کارخانه می پردازم. این حوزه ها برای ما اهمیت خاص دارند: تمام نیروی عمده جنبش از تشکل کارگران در کارخانه های بزرگ برمی خیزد، زیرا کارخانه های بزرگ نه تنها از نظر تعداد، بلکه بویژه از نظر نفوذ، رشد و توان بیکار بخش عمده تمام طبقه کارگر را در بر دارند. هر کارخانه باید مدتی مابدل گردد. من تأکید می کنم که در اینجا نیز هسته، رهبر و "سرور" باید حتماً گروهی از کارگران انقلابی باشد." (لنین - نامه به یک رفیق) باری، آنها از واقعیت های عینی جامعه حرکت نکردند. برای ذهن لطیف روشنفکران خرده بورژواذ و شوار خواهد بود خود را از آنچه می اندیشند پایشین تریا و روند. این آنها نیستند که باید وضعیت طبقه کارگر را درک کنند، بلکه این کارگران هستند که بایستی بزرگی و سروری آنها را دریابند. نگهبان درهای فرقه ها بوی بدلیاس

کبهه یک دکه کوچک رضاداده است! حال چنین شرایطی اعضاء تشکیلات دمکراسی هم بخواهند؟! طبیعی است که کنکندار غضبناک می شود و ژنرال دیکتاتور!

دریک کلام، بحران در سازمان مادر حوزه تشکیلات کانونی شده، اما نباید بحران برنامه‌ای را هم نادیده گرفت. و این نکته است که بسیاری از پوپولیست‌ها آنرا در نمی یابند. علت آنست که عموماً پوپولیسم درک روشنی از حـزب پرولتری ندارد و اهمیت لازم را برای تشکیلات قائل نیست.

خلاصه اینکه:

- ۱- خاستگاه طبقاتی رهبران سازمان ما همچون دیگر سازمانهای چپ خرده بورژوازی بوده (روشنفکران خرده بورژوا)،
- ۲- بدلیل عدم پیوند با طبقه کارگر و مبارزات آن، به بیگانگی و فاصله روز افزون با این طبقه رسیده و بالنتیجه با انحراف رفته است،
- ۳- سبک کار حزبی در پیوند با طبقه کارگر معنای دهد، بهمین جهت سازمان ما به سبک کار محفلی و فرقه‌ای ادامه داده است،
- ۴- زندگی محفلی و غیر حزبی، رهبران خودگمارده ما را بجای باور به حزب سه باور به فرقه رسانده، و در نتیجه آنها به پایگاه اصلی طبقاتی خود بازگشته‌اند! در واقع از آنجاکه مبارزات طبقه کارگر و توده‌ها در چگونگی پیشبرد مبارزات سازمانی نقشی نداشته، سازمان را به ناکجا آباد، سردرگمی و انحراف سوق داده است و رهبران سازمان ما علاوه بر ناتوانی در حوزه پیشبرد عملی اصلاح سبک کار، در برابر اصلاح طلبی‌ها، اعتقادات و اعتراضات اصولی بسیاری از رفقای سازمان - چه در گذشته و چه حال- در حوزه تشکیلات، مقاومت غیر اصولی کرده و بزرگترین سلاح آن "اخراج" بوده است.
- اعضا و هواداران صادق و بی‌پیرایه سازمان ما، که به پاکیزگی، حقانیت و صداقت کمونیستی باور داشتند و مشتاقانه مبنای حرکت خود را برای گسترش سازمان و تشکیل حزب طبقه کارگر قرار داده بودند، غافل از اینکه بجای گسترش سازمان و تشکیل حزب، سران فرقه ما را پروراندی می‌کنند، اینست که رهبران پرور شده ما باور مندی قلدرها با بحران تشکیلاتی برخورد می‌کنند ۱۰۰۰ اعضاء با سابقه کارگری، طی السالیان دراز کارگری خود این قلدری‌ها را - از خرده بورژواها نیز- خوب تجربه کرده‌اند! وقتی بزعم آنها کارگران "بی‌رمق" باشند، تسوده اعضاء نیز به مثابه گله شناخته می‌شوند!
- اینست سرنوشت روشنفکران خرده بورژوا، در صورتیکه با حیات حزبی و مبارزه اصیل طبقاتی سرنا سازگاری داشته باشند.

۱۰۰۰ و اما این حوادث هر چند ناگوار و تلخ، آیا بایستی ما را دچار نومیدی کند؟ آیا باید ما را به این نتیجه برساند که بی سبب در این راه گام نهاده ایم؟ آیا این "جروبحث های خشن"، "این تبلیغات بر ضد یکدیگر"، "این روشهای غیر رفیقانه" و "این مبارزه دهشتبار" ما را از هدفی که در پیش داریم، بازمی‌دارد؟ درست است که ما با زبانهای مختلف صحبت می‌کنیم و یکدیگر را نمی‌فهمیم، اما راه مبارزه طبقاتی یک جاده صاف و مستقیم و آسفالت نیست!

"۱۰۰۰ نمی‌توانم از یادآوری یکی از گفتگوهای خود در کنگره بایکمی از نمایندگان "مرکز" خودداری کنم. او به من شکایت می‌کرد که: "در کنگره ما چه وضع دشواری حکم فرماست! این مبارزه دهشتبار، این تبلیغات بر ضد یکدیگر، این جروبحث های خشن و این روش غیر رفیقانه ۱۰۰۰! من به او جواب دادم: "چقدر عالیست کنگره ما!" - "مبارزه آشکار و آزاد است! عقاید اظهار شده است، خرده اختلاف نامودار گردیده است. گروه‌ها معین شده‌اند. رأی داده شده است. تصمیم اتخاذ شده است. مرحله طی شده است. به پیش! این- آن چیزی است که من می‌پسندم. این زندگی است نه آن لفاظی بی‌پایان و خسته‌کننده و روشنفکرانه که علت تمام شدن حل شدن قضیه نبوده بلکه خسته شدن افراد زگفتن است ۱۰۰۰"

رفیق "مرکزی" با چشمانی حیرت زده به من می‌نگریست و با حالست تعجب شانه‌هایش را بالا انداخت. ما با زبانهای مختلف با هم صحبت

می‌کردیم" (لنین - یک گام به پیش، ۱۰۰۰ منتخب آثار فارسی، پاورقسی ص ۲۰۷)

تا اینجاست محدودی به علت العلل و بخصوص علت اساسی بحران در سازمان های سیاسی و مشخصاً سازمان خودمان پرداختم. اکنون لازمی دانم مطرح اثباتی خود را در دو محور، اما موجز بیان کنم، ولی در فرصت های بعدی به هر یک از این محور ها خواهم پرداخت.

الف. چه باید کرد؟

اگر یک سازمان کمونیستی بدون پیوند با طبقه کارگر و ارتقاء و سازماندهی مبارزات آن و توده های زحمتکش و حرکاتشان مضمون کار ندارد و محکوم به فرقه بازی و درگیریهای فرقه‌ای، محفلیم و انحلال است؛ اگر علل شکست های چپ در ایران و تجربیات حاصله، روی آوری به طبقه کارگر الزامی می‌سازد؛

اگر بدون تدوین یک برنامه روشن و انقلابی، که منطبق با شرایط عینی جامعه ما باشد، کار سازمانگرانه پرولتری و فعالیت کمونیستی مقدور نخواهد شد؛

اگر سبک کار لنینی تشکیلات کمونیستی سانترالیسم دمکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود، مبارزه با ایدئولوژیک و ۱۰۰۰ است؛

اگر کمبود اصلی شرایط مبارزاتی ما وجود یک تشکیلات رزمنده منضبط پرولتری است؛

می‌باید گامهای جدی و سنجیده را این راستا برداشت؛ در راستای حرکتی که پاسخگوی این نارسائیه‌ها، و دربرگیرنده این تجربیات باشد؛ باید تشکیلاتی بنا نهاد که نه بعنوان فرقه‌های در میان فرقه‌ها یا ساخت محفلی و فوق سانترالیسم، بلکه تشکیلاتی لنینی اما منطبق با واقعیت های عینی جامعه ما شکل گیرد؛ تشکیلاتی که اولویت بندی نیازهای بیواسطه و بواسطه کارگران و زحمتکشان را در دستور فعالیت روزمره خود قرار دهد، تشکیلاتی که برای تشکیل حزب طبقه کارگر تلاش کند و زیربنای چنین حزبی را پی ریزد، و حزبی که بمنظور بقسدرت رسیدن طبقه کارگر بجنبند، نه برای قدرت گیری خود، سازمانی که از هم اکنون برای برنامه انتقالی - جمهوری دمکراتیک خلق - گام بردارد.

اگر امروز چپ انقلابی ما فرقه بازی را رها نکند و به وظائف انقلابی خود بطور جدی نپردازد و برای متشکل ساختن طبقه کارگر گام بردارد، برای یک دوره طولانی دیگر عقب خواهد رفت. به فرقه و رونق کاذب آن دل نبندیم، به طبقه بالنده و توده‌های آریم، حتی اگر علاوه بر مشکلات دست یابی به آن، بسیار بطش هم پیش رود. کمونیستهای واقعی - و نه مدعیان کمونیسم - این را در خواهند یافت و خواهند پذیرفت؛ زیرا منافع آنها همان منافع طبقه کارگر است و آنها در جایگاه طبقاتی پرولتاریا قرار می‌گیرند، و همه روشن فکران خرده بورژوا کمونیست نمی‌شوند!

می‌باید زندگی غیر حزبی را به حزبی و مبارزات پراکنده، آکسیون‌های و دمکراتیک را به مبارزات روتین حزبی و مبارزه‌ای با مضمون سوسیالیستی بدل ساخت، تشکیلاتی را بنیان گذاشت که اصول و ارکان آن بر پایه خرد جمعی و سانترالیسم دمکراتیک بنا شود. و با فرمیسیم، اکونومیسم، و بی‌پایه با سوسیال دمکراسی و دیگر انحرافات، برزهای روشن خود را ترسیم کند و بالاخره سازمانی که چه در حوزه تشکیلاتی و چه بلحاظ سیاسی پاسخگوی نیازمندیهای زمان خود باشد، و اینهمه جز با سازماندهی یک تشکیلات انقلابی، محفلی، منضبط و معطوف به داخل کشور و بدون پیوند تنگاتنگ با طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش کشورمان امکان ناپذیر است؛ سازمانی که جنبش کارگری و جنبش توده‌ای در تعیین چندقوچ و حدود و حرکات و مبارزاتش، در برنامه و تاکتیکش، در تعرض و عقب نشینی اش و در محدودیت و بیگسترش حرکاتش دخالت مستقیم داشته باشد؛ سازمانی که ارکان سیاسی اش منعکس کننده زندگی و مبارزات واقعی کارگران و زحمتکشان باشد، نویسندهگان اصلی آن خود کارگران و زحمتکشان باشند، نه اینکه صفحات نشریه تنها توسط شورای بقیه درمنحه ۲۷

ریشه‌های بحران در تشکیلات ما

از نظر من دوتضاد اصلی باعث وبانی بحران در تشکیلات ما بوده است که بویژه بینش حاکم در رهبری سازمان و مقاومت آن برای دفاع از موقعیت و منافعش که در گرو حفظ رژیم و مناسبات تشکیلاتی موجود بوده، و مهمترین و اصلی ترین عامل تراکم و تشدید بحران و بعنوان سدی در برابر حل این دوتضاد عمل کرده است. این دوتضاد عبارتند از:

الف: تضاد بین خط و برنامه کمونیستی با مضمون فعالیت و عیار نیرو
ب: تضاد بین بلشویزه کردن با جان سختی پوپولیسم در عرصه تشکیلاتی این دوتضاد اصلی که هر کدام به اجزای متشکله دیگری تقسیم میشوند در کنش و واکنش متقابل و در تاثیر گذاری رو برو قابل درکند. از اینرو نمیتوان آنها را جدای از هم دید و به هر کدام پاسخی در خور داد. کارکرد و تداوم هر یک از این دو بر دیگری تاثیر گذاشته و مجموعه تشکیلات را بدانجا رسانید که امروزه شاهد آن هستیم. تنها درسترچین عواملی و بویژه نقش رهبری در مقاومت برای حل این دوتضاد میتوان واقعه اخیر در تشکیلات ما را دریافت. درگیری دس بار فیک با باعلی و یازاویه نگرش نسبت به مبارزه ایدئولوژیک علنی، تنها بعنوان بهانه و جرقه‌ای برای سر باز کردن این دمل چرکین عمل کرده اند. (واضح است که در بستر همین درگیری اخیر نیز پوپولیسم تشکیلاتی و جان سختی فوق سانتالیسم، یعنی انعکاس تضاد دوم در مورد مشخص عملکرد گذشته و زاویه نگرش به مسئله مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی بیانگر وجوهات مهمی از تضاد دوم بوده است.) آنچه که میبایست در بحث مشخص مارو شن شود اینست که رهبری بعنوان هدایتگر مضمون فعالیت ما و بعنوان مدافع مناسبات ویژه تشکیلاتی بیانگر بینش و منافع چه طبقه و یا لایه اجتماعی بوده است.

الف: تضاد بین خط و برنامه کمونیستی

با مضمون فعالیت و عیار نیرو

آنچه را که من بعنوان خط و برنامه کمونیستی سازمان نام میبرم موثداً آن نیست که خط و برنامه ما خالی از اشکال بوده و نظرات ضدونقیض در آن دیده نمیشده است و بویژه قصد من گذشتن از گزایشات راست و تجدیدنظرهای خزننده اکثریت دفتر سیاسی در مورد بخشی از باورهای اساسی ما و همچنین وجود بخشی از تاکتیکهای راستروانه نیست، بلکه منظور منی مندرج در مباحثات وحدت و کلیت خط و برنامه هویتی ماست. من بر این باورم که خط و برنامه ما علی‌رغم بخشی از کاستیها، در کلیت خود اصولی ترین خط و برنامه موجود در جنبش چپ ایران و خط و برنامه‌ای کمونیستی است.

من از تضاد بین خط و برنامه کمونیستی با مضمون فعالیت و عیار نیرو فوق العاده بالای نیروهای روشنفکری یاد میکنم، چرا که خط و برنامه و چهارچوب هویتی که دلالت بر ماهیت برنامه‌ای ما دارد یک چیز است و مضمون فعالیت که دلالت بر بستر مادی و عینی عملکرد و فعالیت سازمان در کلیت آن دارد چیز دیگری. در یک سازمان کمونیستی میبایست تلاش نمود تا ایندو بر یکدیگر منطبق گردند. لیکن در صورت وجود موانعی، ایندو لزوماً بر هم دیگر منطبق نخواهند شد. بدون آنکه بخواهم بسیاری از ارزشها و دست آوردهای سازمان را در عرصه فعالیت نادیده بگیرم باید دید که فعالیت ما تا چه حد کمونیستی بوده است. از نظر من عملکرد سازمان عملکرد پوپولیستی بود بدین معنا که اجزای مختلف فعالیت کمونیستی و خرد شده بورژوازی (و در تحلیل نهائی فعالیت خرد بورژوازی بارنگ بوشی از عملکرد کمونیستی) را یکجا حمل مینمود. آنچه که میبایست ملاک و معیار اصلی قضاوت در مورد فعالیت عطفی ما باشد عبارت از آنست که اولاً فعالیت ما تا چه حد در میان کارگران و برای کارگران بوده است، تربیت کادرها، تقویت واحدها، بودجه بندی مالی، الویت بندیها، صرف انرژی و همه و همه تا چه حد معطوف به کار در میان کارگران و عملاً در چنان بستری بکار گرفته شده اند.

ثانیاً (و مهمتر از اولاً) اینکه این فعالیت تا چه حد سرشار از روح تربیت، آگاهی و سازمانگری کارگران برای کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و نه انحصار قدرت در دست حزب و از فراز سر کارگران بوده است. وظیفه حزب، رهبری و هدایت کارگران برای حکومت کارگران است، درک این مسئله که حزب قیم و سرور کارگران نبوده و مقوله رهبری و هدایت کارگران در رابطهای ارگانیک با توده کارگر معنا و مفهوم دارد بحث مستقل و مفصلی است که در جای خود باید دنبال شود اما پر داختن به این مسئله محور "ثانیاً" فعالیت کمونیستی ما بر میگردهد، لیکن در شرایطی که خود بند "اولاً" زیر سؤال است و در مورد آن جای حرف بسیار، پر داختن به این مسئله که فعالیت ما در میان کارگران از چه روح و جهت سرشار بوده است حرف زایدیست. پاسخ به مسئله "ثانیاً" را نقد میتوان در عملکرد درون تشکیلاتی رهبری مشاهده نمود که آیا بینش و عملکرد رهبری در جهت حاکمیت مجامع و سازمانهای حزبی بر نهادها و ارگانهای آن بوده است یا بالعکس. (این مسئله بلحاظ متدیک و خوشیاوندی روش برخورد درون سازمان و در درون جامعه را در بحث تضاد دروم یعنی ضرورت بلشویزه کردن تشکیلات و جان سختی پوپولیستی رهبری برای انجام اصلاحات تشکیلاتی دنبال میکنم. بگو در درون سازمان چگونه حکومتی دنبال میکردی تا بگویم که درون جامعه چگونه حکومتی را دنبال خواهی نمود.)

نگاهی به ترکیب نیروهای سازمانی و بیافت واحدهای پایه ما در داخل نشانگر آنست که اولاً این واحدها عیار روشنفکری بسیار بالایی دارند، روشنفکرانی که به درون کارخانه‌ها تزریق شده‌اند، روشنفکرانی که بلحاظ بینشی پیشرو ولی بلحاظ سازمانگری و هدایت مبارزات کارگری ناتوان و دنباله‌رو هستند. واحدهای ما بیش از آنکه نقش رهبری و هدایتگر داشته باشند مفسر و مخبر این مبارزات هستند، تعداد کارگران پیشرو در واحدهای ما بسیار اندک است در حالی که واحدهای پایه یک سازمان کمونیستی میبایست متشکل از کارگران پیشرو و آگاه باشد واحدهای پایه بدون حضور چنین کارگرانی قادر به سازمانگری و هدایت مبارزات کارگری نخواهند بود. کمابیش واحدهای ما نیستند. واحدهای پایه برای آنکه سازمانگر مبارزات کارگری باشند باید خود از سازمانگران مناسب کارگری تشکیل یافته باشند، بدون برخورداری از واحدهای پایه کارگری و کمونیستی حتی ماتیلیغ و ترویج موفقی هم نخواهیم داشت. مرکز ثقل فعالیت سیاسی هر تشکیلات کمونیستی میبایست سلولهای کارخانه باشد. آیا برای تشکیلات ما چنین بوده است؟ اگر نباشد هر دلیلی چنین نبود (که البته باب بخشی از دلایل آن در اینجا کار داریم) چگونه میتوان بدون برخورداری از این مرکز ثقل فعالیت سیاسی، از مضمون فعالیت کمونیستی صحبت نمود؟ شعبه تشکیلات که مسئولیت هدایت کمیته‌ها و واحدهای داخل را داشت بی اندازه بی کفایت و ناتوان بوده است. گذشته از مشکلات خارج از اراده سازمان، ناتوانی و بی کفایتی این شعبه نقش قابل توجهی در چگونگی و کیفیت فعالیت واحدها و کمیته‌های ما داشته است، و در فراز این شعبه، اساساً این رهبریست سازمان است که میبایست بر چگونگی پیشرفت کار در رابطه با اصلی ترین حوزه فعالیت سیاسی و سازمانگرانه ما تعمق نموده و برای رفع موانع برنامه ریزی‌های روشنی میداشت. برای رهبری سازمان و شعبه تشکیلات فخر فروشی به تعداد اخبار کارگری و افزون بودن آن نسبت به فرقه‌های دیگر، اگر نگوییم که کفایت میکرد باید گفت که بسیار ارضا کننده بوده است. چنین بینش خرد بورژوازی را کاری نیست که چند درصد این اخبار را خود کارگران نوشته‌اند و یا اینکه نظر کارگران نسبت به این اخبار چیست، چنین بینشی را کاری نیست که چند درصد کارگران پیشرو بطور خاص و توده کارگران بطور اعم امکان دستیابی و رویت نشریات ما را داشته‌اند. آیا میفهمند در اصلاح

و بهبود آن دخیلند. اگر برای رهبری سازمان حقیقتاً کار در میان طبقه از جدیت لازم برخوردار بود چه تدابیر جدی و چه طرح و نقشه‌ای برای برطرف نمودن این موانع اساسی و اصلی، که میبایست مرکز ثقل فعالیت ما را در برگیرد اتخاذ شده است؟ چه الیوتیندی و چه سیاستی در پیش گرفته شده تا این موانع برداشته شوند؟ اگر قرار است که مضمون اصلی فعالیت واحدهای پایه، تبلیغ و ترویج کمونیستی، سازمانگری و هدایت مبارزات کارگری باشد چه کسانی صالح تر و کاراتر از معدود کارگران با سابقه، مجرب و پیشرو کمونیستان که با ترکیبی صحیح و مناسب با استقرار در شعبه تشکیلات به هدایتگری واحدها و کمیته‌های داخل بپردازند؟ مگر آنکه مضمون اصلی فعالیت واحدهای پایه رافنی-تدارکاتی دانسته و تنها به "متخصصین" اینچنینی نیاز داشته باشیم، یا آنکه سابقه مبارزاتی بلحاظ مدت، ملاک گزینش بوده و یا آنکه ترکیب اعضای این شعبه را، که روشنفکران با تجارب کارگری و هدایتگری معینی بوده اند بمراتب بالاتر از ترکیبی به همراه کارگران مجرب مزبور بدانیم (من از ترکیب این نیروها نام می‌برم چرا که تعداد کارگران مزبور محدود بوده است) شعبه تشکیلات در ارائه انواع طرحها، پاسخگویی به الزامات سازمانگرانه، تجارب کارگری، و رهنمودهای خلاق و کارگشا در حوزه مسائل مختلف معطوف به هدایت مبارزات کارگری، فوق العاده فقیر و دنباله رو بوده است و اساساً در حوزه شناخت از طبقه، الزامات و روشهای پیوند خوردن با آن، رفع موانع کار در این حوزه، و درک عینی نسبت به وجوهات مختلف فعالیت کارگری بیگانگی عظیمی عمل میکرده، این نواقص با حضور کارگران پیشرو، با سابقه و کمونیستان (که در بسیاری از موارد یاد شده در بالا تجارب و تخصص فوق العاده بالاتری داشتند)، در شعبه تشکیلات، میتوانست جهت امیدوارکننده‌ای بیابد، اما این دسته از رفقای کارگرمانه تنها در چنین حوزه عملی قرار داده نشدند، نه تنها در جوار آن نیز قرار نگرفتند، بلکه حتی مورد آموزش هم قرار نگرفتند (البته اگر نسبت به دیگران به چنین آموزشی نیاز داشتند که ندا شنیدند) تادرا آینده در چنین شعبه‌ای سازماندهی شوند! در خارج از کشور هم عدم جدیت برخوردار رهبری به نیروهای کارگری مجرب ماکام سلا هویداست، یکی با سابقه در نگارهای تدارکاتی و تابلو شدن در بیرون میخورده است، دیگری که روی مناسبات مسئله داشت مورد بایکوت و بی توجهی واقع میشود، یکی ۴۰۰۰، یکی ۵۰۰۰۰ عملگر در رهبری در قبال نیروهای کارگری نشاندهنده گرایش و میزان توجهش به این نیروهاست. عدم توجه به این نیروها نشاندهنده عدم توجه به مصالح کار و فعالیت کارگری در تشکیلات بوده است، بر کماری بخشی از نیروها در پستهای حساس که از چشم همین کارگران نیروهای غیر صالح و حتی مضموم و مخراب میباشند چیزی جز بر کماری در جهت تامین منافع بوروکراتیک رهبری نبوده است. "بوروکراتیسم یعنی تابع نمودن منافع کار بر منافع جاه، عطف توجه به فوق العاده به کرسی و مسند و نادیده گرفتن کار، کثویتاسیون بازی بجای مبارزه در راه ایده‌ها" (م-۱ یکجلدی ص ۲۱۴)

مضمون فعالیت مادر خارج از کشور نیز نشاندهنده آنست که ماتاچه حد مضمون فعالیت مورد قبول يك سازمان کمونیستی را داشته ایم. بخش اعظم نیروهای مادر گیر فعالیتهای دمکراتیک بوده اند، آنها هم به عنوان وجهی از فعالیت کمونیستی یعنی فعالیت دمکراتیک در میان توده‌ها، چرا که برای يك سازمان کمونیستی اگر فعالیت سوسیالیستی در میان کارگران اهمیت درجه اول دارد کار دمکراتیک در میان کارگران و توده‌های غیر کارگری نیز اهمیت فوق العاده دارد. اما فعالیت دمکراتیک مادر خارج از کشور نه در میان توده‌ها، بلکه اولاً در میان تنها لایه خاص و ناچیزی از توده‌های ایران (یعنی مهاجرین و پناهندگان) ثانیاً با اختصاص بخش اعظم نیروهای مادر خارج صورت گرفته است. از اینرو هیچگونه توازی بین اهمیت این عرصه از فعالیت در خارج از کشور، با اختصاص میزان نیرو نسبت به آن وجود نداشته و نتیجتاً بخش قابل توجهی از نیروهای مادر خارج از کشور آب درهاون می‌کوبند. نه فعالیتی معطوف به داخل، نه آموزشی معطوف به داخل، نه

گزینشی همه جانبه، نه کارسازی و نه کارسازی معطوف به فعالیت کمونیستی و کارگری! چرا که برای بینش حاکم بر سازمان نفس مبارزه مهم است و نه مبارزه سوسیالیستی. حال اگر رهبری قادر به برنامه ریزی و هدایت هدفمند نیروهایش نبود، نفس مبارزه هم با دوام می‌شود و خرده کاری و فرسودگی و البته برای بخشی تحصیل در خارج جای آنرا میگیرد. این چه گرایش در رهبری بوده که این امر ساده را ندیده و در جهت متوازن نمودن آن حرکت نکرده است؟ کنفرانس سازمان خارج در سال گذشته غلبه کار دمکراتیک در خارج از کشور را نقد کرده و در دستور کار دوره آتی در الویت قرار گرفتن فعالیت سوسیالیستی را گنجانده. یعنی کنفرانس سازمان خارج ما از رهبری بهتر تشخیص داد که توازن غیر منطقی ای در فعالیت ما وجود داشته است اما نتیجه چه شد؟ چون کمیته خارج بیش از آنکه در چهارچوب اختیارات و استقلال خود تابع کنفرانس منطقه‌ای خویش باشد در روند کار روزمره نیز اتوماتیک وار زیر هدایت خرده کارانه دفتر سیاسی قرار داشته، روال کار گذشته یعنی اختصاص حداکثر ظرفیت نیروها به کار دمکراتیک کمکان پیش رفت. آیا چنین مشکلی از فعالیت دمکراتیک اتفاقی بوده است؟ ضرورت توجه به مضمون فعالیت کمونیستی، برنامه ریزی و تلاش هدفمند برای آن، تربیت نیرو، تمرکز و رفع نواقصی که در فعالیت داخل داشته ایم و بالاخره بالا بردن عیار کارگری تشکیلات، اساسی ترین گره‌های بودند که میبایست بدان توجه میشد. تشکیلات کمونیستی بدون فعالیت کمونیستی و عیار قابل قبولی از کارگران و بویژه حضور آنها در ارگانهای سطوح بالا، حرف بی معنا نیست. ناتوانی و بی کفایتی رهبری در تحقق این امر به سهم خود در بحرانی کردن تشکیلات غیر قابل تردید است. من در اینجا به اهمیت پیوند خوردن با کارگران و بالا بردن عیار کارگری برای يك سازمان کمونیستی که از زوایای مختلفی قابل مکت است نسیچر دازم و تنها به اهمیت این مسئله و رابطه آن با مسئله مناسبات و بحرانی که تشکیلات ما را فرا گرفت بسنده می‌کنم.

مناسبات ما از اساس برای حضور کارگران پیشرو و غیر قابل قبول است، کارگران پیشرو هرگز در مناسباتی که به آنها بعنوان ابزار نگریسته شود حضور نمی‌یابند. (منظور در اینجا توده‌های وسیع است و نه حضور کارگران انگشت - شمار که در این مناسبات تامغز و استخوان پرس شده اند). در تشکیلاتی که اعضا در حیات تشکیلاتی در تصمیم گیریهای اساسی، در گزینش رهبری و کنترل آن نقشی نداشته باشند با مناسبات، روابط و روانشناسی کارگران پیشرو قابل انطباق نیست. آنان بوروکراتیسم خرده بورژوازی و سیستم فرماندهی ابزاری را خیلی زود احساس میکنند و بهیچ وجه نمیتوانند خود را بر اساس مناسباتی که بر انقلابیگری خرده بورژوازی بنا شده است دمساز نمایند و این مسئله را در بر خوردنهای اولیه احساس کرده و بدان با دیده حقارت و نفی می‌نگرند. در تشکیلات پوپولیستی یا فوق سانترا لیسم از یک طرف و آنارشیزم و لیبرالیسم از سوی دیگر، در بهترین حالت تنها میتوانند رنگ و بویی از کنترل جمعی و سازمانی بر ارگانها (آنهم ارگانهای سطوح پایین) و رنگ و بویی از حقوق و ضوابط را وجود داشته باشد. حضور بیش از حد روشنفکران در سراپای يك سازمان انقلابی، چیز جز خود سری، نبود حساب و کتاب، عدم کنترل جمعی سازمانها و مجامع حزبی بر نهادها و ارگانها را بدنبال نخواهد داشت بویژه اگر گرایش روشنفکران را دیکال در سطوح رهبری وجود داشته باشد. هر سازمانی که از نیروهای طبقاتی خاصی انباشته شده باشد انضباط و سیستم خاص خود را ایجاد نمینماید. آیا این حرف بمعنای آنست که روشنفکران کمونیست نمیتوانند پیشگام تحقق سانترا لیسم دمکراتیک در روابط خود باشند؟ باید گفت که هر کمونیستی چه روشنفکر چه کارگر تنها سانترا لیسم دمکراتیک را مناسبات مورد قبول خود در حوزب می‌شناسد و بدان عمل می‌نماید اما اینها جز روشنفکرانی هستند که بقول لنین ویلخانیف "سراپای وجودشان را روح پرولتاریائی فرا گرفته است" بنا بر این مسئله بر سر نگی دمساز بودن و حتی پیشتازی بسیاری از روشنفکران

← (روشنفکران کمونیست) در پاسداری و اجرای سانترالیسم دمکراتیک نیست، بلکه مسئله بر سر آنست که حضور بیش از حد روشنفکران رادیکال در صفوف سازمانها و حزب کمونیست (که حقیقتاً کمونیست نشده اند) و ریشه - داری با ورها و عادات طبقاتی باعث رسوخ انفرادمنشی آنا رشیستی، که فوق سانترالیسم، لیبرالیسم و آنا رشیسم وجوهات مختلف انعکاس آن در سراسر پیکره تشکیلات از صدر تا ذیل با پررنگی یک وجه و کم رنگی وجه دیگر در سطوح مختلف ارگانی انعکاس مییابد، میشود.

مناسبات کمونیستی بطور قطعی و غیر قابل برگشت تنها با حذف و غلبه کارگران پیشرو در سازمان و حضور نمایندگان رهبران واقعی آنان در سطوح رهبری قابل تحقق است، چرا که سانترالیسم دمکراتیک عبارتست از مناسبات و روابط متشکل کارگران پیشرو و بطریق اولی در عالیترین شکل آنان یعنی در سازمان کمونیستی و حزب. از اینرو نقش رهبری در هدایت صحیح فعالیتی که با کارگران پیشرو پیوند خورده و آنان را جذب سازمان کمونیستی نماید (و جذب جنین کارگرانی نیز تنها با مناسبات تشکیلاتی درست صورت نمیپذیرد بلکه به مجموعه ای از فعالیت صحیح کمونیستی بر میگردد) و همچنین تلاش رهبری برای بهبود مناسبات درون تشکیلاتی، تا کارگران جذب شده قادر به پذیرش و دمسازی با آن باشند، از اهم وظایف رهبری لایق یک سازمان کمونیستی است و رهبری سازمان مابقی کفایتی خویش را در این عرصه بنمایش گذاشته است. از طرف دیگر پیشرفت صحیح این وجه از کار و پیوند خوردن با طبقه و بالاخره بالا رفتن عیار و حضور کارگران پیشرو در کناره رهبران و روشنفکرانی که به طبقه کارگر تعلق داشته و نمایندگان راستین آنان هستند، باعث تعمیق، تکامل و تحقق کامل سانترالیسم دمکراتیک خواهد شد و ایندو وجوهات مختلف و تکمیلی یک پیرویه واحدند. هر قدر رهبری سازمانهای امثال سازمان مادر هدایت امور برای پیوند خوردن با طبقه موفق تر باشد امر پیوند و حضور کارگران در تشکیلات دست یافته تر است و هر چه حضور و عیار کارگری در تشکیلات بالا رود (و البته با برخورداری از رهبری لایق) موفقیت یک سازمان در متحقق نمودن مناسبات کمونیستی و نفوذ در طبقه افزایش مییابد. در وضعیت گذشته و فعلی سازمان، حلقه مقدم و گره گاه اصلی برای پیش برد این پیرویه واحد همان نقش رهبریست. رهبران پرولتاریا مقدم از روی گرایشات فکری و عملی و واقعی - شان برای تحقق گرایش فکری خاص و حتی پیش از پیوند خوردن با طبقه قابل تشخیصند و مسئله دقیقاً در همینجا نهفته است که کدام رهبر با کدام گرایش فکری (که البته کردار باید میزان وفاداری به گفتار را نشان دهد) کارگران پیشرو را نمایندگی میکنند. بیماری که در جنبش چپ ایران و در سازمان ما وجود دارد بیماری شناخته شده ایست و در جنبشهای کمونیستی ماقبل نیز با همین نمودها و آثار رویت شده اند، بیماری حضور بیش از حد روشنفکران در سازمانهای چپ (و در ایران خیلی بیشتر از پیش از حد، و به بیان دیگر عدم پیوند با طبقه) و همچنین بیماری حضور نمایندگان روشنفکران رادیکال "بعنوان" نمایندگان و "رهبران پرولتاریا" در راس سازمانهای سیاسی (در حالیکه کارگران به نمایندگان و رهبران واقعی خود جدا از منشا طبقاتی آنان نیاز دارند) اینست بیماری ما. و فوراً نمایندگان روشنفکران رادیکال در صفوف مارکسیستها و سوسیال دمکراتهای ما وجود اپورتونیزم را که زائیده روحیه آنهاست در مباحثات کاملاً گوناگون و باشکلهای کاملاً گوناگون امری ناگزیر نموده و مینماید. اکنون ما باید با اپورتونیزم مارتف و اکسلرد در مسائل سازمانی که البته از مسائل برنامه و تاکتیک اهمیت اساسی کمتری دارد ولی در حال حاضر در پیش صحنه حیات حزبی ما خود نمائی میکند فاشق آئیم" (یک گام به پیش ۲۰۰ م - یک جلدی ص ۲۲۰)، اگر بخواهیم نمونه های مشابه و بیماریهای مشابه را بعنوان تجارب و نه الگو برداریهای آبیای دنیال کنیم، تفاوت رهبری لنین بنوعی بعنوان آموزگار و رهبری واقعی پرولتاریا با رهبری سازمان ما بسیار جالب توجه است. "به همان نسبتی که در کشور ما یک حزب حقیقی بوجود میآید (و ایجاد حزب حقیقی در کناره فراهم کسردن

الزامات دیگر با میزان پیوند خوردن با طبقه و بالا رفتن عیار کارگری ارتباطی تنگاتنگ دارد و این یک نقیصه مهم در رهبری ما زمان مادر پیش برد غلط مضمون فعالیت تشکیلات راهکارگر و عدم توجه و هدایت صحیح واحدها و کمیته های داخل توسط شعبه تشکیلات بوده است - نویسنده) کارگر آگاه هم باید فراگیر که چگونه روحیه یک مرد جنگی ارتش پرولتاری را از روحیه یک روشنفکر بورژوازی که با عبارت پردازی آنا رشیستی جلوه گری میکند - ساز شناس کارگر آگاه باید فراگیر که نه تنها از اعضای عادی حزب بلکه از "ما فوقها" هم اجرای وظایف یک عضو حزب را بطلبید و باید فراگیر بدنباله روی در مسائل سازمانی هم با همان نظر حقاقت بنگرید که سابقاً بدنباله روی در مسائل تاکتیک مینگریست" (یک گام به پیش ۲۰۰ م - یک جلدی ص ۲۲۶) لنین به اعضا حزب آموزش میدهند که نه تنها از اعضای عادی بلکه از "ما فوقها" هم اجرای وظایف را بطلبید. رهبران ما دنبال اعضای "مطیع" و "سربه زیر" میگردند و کارگر پیشرو کمونیستی با سالها سابقه کارگری در صنایع ایران که در حوزه مناسبات تشکیلاتی ماسئله داشته، بسه گوشه ای میگذارند و عملاً بایکوتش میکنند (وقتی رهبری به چنین کارگرانی نیاز ندارد معلوم نیست با کدام کارگران میخواهد پیوند بخورد). لنین بسه کارگران عضو حزب آموزش میدهند و از آنان میخواهد که با روحیه یک مرد جنگی ارتش پرولتاری بدنباله روی در مسائل سازمانی با نظر حقاقت بنگرند. رهبران سازمان مانه تنها روح بدنباله روی توده های حزبی از کمیته مرکزی و دفتر سیاسی هستند، بلکه کردن مرد جنگی ارتش پرولتاری را که بخواهد به بدنباله روی در مسائل سازمانی پایان دهد مستحق بریدن باشمشیر فوق سانترالیسم میدانند. (حراست از فوق سانترالیسم در تشکیلات توسط رهبری و عدم انطباق کردار با گفتارش در مورد بخشی از اصلاحات تشکیلاتی چیزی جز دفاع از منافع محفلی رهبری در مقابل حزبیت توده های سازمانی نبوده و نیست.)

پرولتاریا بیبش از روشنفکران قادرند خود را با روح سازمانی و بویژه مناسبات سانترالیسم دمکراتیک وفق دهند چرا که این مناسبات به آنها با تعلق دارد. ما باینشی که قصد نداشته باشیم سانترالیسم دمکراتیک را در سازمان متحقق نمایم از جدیت لازم برای پیوند خوردن با طبقه نیز برخوردار نخواهیم بود و انطباق این دو گرایش در حوزه تشکیلاتی و در مضمون فعالیت اتفاقی نیست، چرا که حضور کارگران پیشرو در تشکیلات و جدیت تغییر مناسبات که با حضور آنان تحمیل خواهد شد، و دفاع از حقوق ویژه در تشکیلات پویولیستی، با فعالیت پویولیستی و غیر کارگری، انعکاس یک بینش در دو حوزه از کار است بینشی که روشنفکران رادیکال را نمایندگی میکنند سه پرولتاریا را. "پرولتاریا با تمام حیات و موجودیت خود بر مراتب اصلیت سراز خیلی جوهر روشنفکران با روح سازمانی پرورش مییابد پرولتاریا که کم و بیش از برنامه و تاکتیک ما آگاه شده باشد عقب ماندگی در سازمان را بوسیله استناد به اینکه شکل کم اهمیت تر از مضمون است توجیه نخواهند نمود در حزب ما این پرولتاریا نیست که خود آموزی تشکیلاتی و انضباطی و روح دشمنی و تحقیر نسبت به عبارات آنا رشیستی را کم دارد (و این مسئله تنها معطوف بسه کارگران پیشرو روسیه نمیشود بلکه یک گرایش طبقاتیست که در مورد هر کارگر پیشروئی صدق میکند نویسنده) بلکه بعضی از روشنفکرها هستند" (یک گام به پیش ۲۰۰ م - یک جلدی ص ۲۲۴)

این نقل قول یک اصل عام را در مورد کارگر پیشرو و بعضی از روشنفکرها بیان میکند. همان روشنفکرانی که به توجیه کم اهمیت تر بودن شکل (مناسبات سازمانی) از مضمون میپردازند (و البته رهبران ما که همیشه بسه شکل یعنی مناسبات تشکیلاتی کم به داده اند فرمول بندهایی حاکی از آن که در تشکیلات بین مضمون فعالیت ما که کمونیستی است و شکل که پویولیستی است تضاد وجود دارد" ارائه داده اند. اما چنانکه گفتیم این فرمول بندی یک اشکال دارد و یک توضیح هم میخواهد. اشکال آنست که نه فقط خطوط برنامه را، بلکه مضمون فعالیت ما را هم کمونیستی میداند و توضیح

مدافعه وی و اجزاء دیگر عملکرد واقعی اش چه بوده است .

ب : تضاد بین بلشویزه کردن با جان سختی پوپولیسیم

در عرصه تشکیلاتی

بینشهای مختلف موجود در یک تشکیلات و مبارزه‌ای که بین آنها صورت می‌پذیرد انعکاس مبارزه طبقاتی و یانامیندگان لایه‌ها و گرایش‌های مختلف یک طبقه در درون آن است . بینش حاکم بر رهبریت سازمان راه کارگر بینشی بود (وهست) مبتنی بر کم‌بها دادن و حتی بهان دادن به دمکراسی درون تشکیلاتی، رهبریت انضباط را در مقابل دمکراسی می‌فهمد، همانگونه که دمکراسی را در مقابل سانترالیسم . اما آیا قضیه تنها در تفاوت فهم بود یا تلاش عامدانه برای پاسداری از منافع فوق سانترالیستی ؟ چرا که در موارد متعددی دفتر سیاسی و کمیته مرکزی در حوزه نظری (یعنی حرف) بسیاری از اصول سانترالیسم دمکراتیک را از خیلی وقت پیش تدوین کرده بودند، از آن جمله اند " درباره برخی از مهمترین اصول حاکم بر تشکیلات کمونیستی " و برگزاری هر دو سال یکبار کنگره سازمانی مندرج در مباحثات وحدت سال ۱۹۶۲ و از آن جمله اند " اصلاحات سیک کار در سال ۱۹۶۶ پس قضیه نه فقط در تفاوت دید و بینش بلکه همچنین تلاش پیگیرانه در حراست از اعتقادات و منافع واقعی و کرداریست . (عدم وفاداری در عمل نیز معیار و ملاک خوبی برای نشان دادن میزان اعتقاد در گفتار است) از اینرو ببینیم که در محورهای اساسی مناسباتی ، اعتقاد و عملکرد رهبریت چه بوده است .

۱- رهبری و خرد جمعی ، کنترل جمعی

رهبریت سازمان ماهر گزیده امر رهبری و خرد جمعی و همچنین کنترل و حسابرسی جمعی با ورنداشته و عملکرد چندین ساله آن نشان دهنده این امر است . رهبریت که اساساً به اعفاء و توده‌های سازمانی بی اعتمادی اعتقاد یافته و از طرف دیگر خود را صالح تراز مجامع و سازمانهای حزبی میدانست هرگز بدان باور نداشت که خرد رهبری جمعی سازمان را که در کنگره‌ها و برنامه دوره‌ای مصوبه آن مادیت میباید تدارک ببیند . در جمع بندی مباحثات وحدت آمده است : " عالیترین مرجع تشکیلات کنگره است که میباید هر دو سال یکبار تشکیل شود . تمامی پیکره‌های تشکیلات با فرستادن نمایندگان خود به کنگره میباید در حیات سازمان مداخله نمایند ! از زمان نگارش این مطلب تاکنون حداقل میبایست ۲ کنگره تشکیل میشد . عدم تشکیل کنگره به چه دلیل بود ؟ آیا دلیل آن بود که ما برنامه و اساسنامه پیشنهادی نداشتیم ؟ مگر تشکیل کنگره به این امر مشروط شده بود ؟ بگذریم از آنکه اصولیترین کار، تشکیل کنگره با برخورداری از برنامه و اساسنامه (پیشنهادی و یا مصوبه) است ، ولی آیا حتی سستی در تدوین برنامه و اساسنامه به چه کیست ؟ آیا بخیل از آن است که رهبریت در این مورد کنندی قابل توجهی از خود نشان داد ؟ ثانیاً مگر همین رهبری نبود که تا چندین پیش و پیش از او گیسری اختلافات قصد داشت برنامه و اساسنامه را از طریق " فراندوم " و یا " یک مجمع صلاحیتدار " تصویب نماید ؟ " مجمع صلاحیتدار " یک عبارت کشدار و مبهم است . اگر منظور صراحتاً کنگره بود کافی بود که رک و راست از آن نام برده شود . یا آنکه دلیل عدم برگزاری عبارت بود از : " از اینرو اگر چه برای برگزاری کنگره ها و کنفرانسها میباید زمان بندی مذکور را ملاک قرار داد و با تمامی قوای برای تحقق آن تلاش کرد اما این تلاش تابع شرایط عمومی پیکار طبقاتی و در جه امکان گردهم آئی منتخبین پیکره‌هاست . " (از مباحثات وحدت ص ۱۴) اگر " شرایط عمومی پیکار طبقاتی و در جه امکان گردهم آئی " در گذشته دلیل این امر بوده مگر در شرایط حاضر که دفتر سیاسی وعده کنگره به نیروهای سازمانی اش را میدهد تفاوتی نسبت به گذشته ایجاد شده است ؟ آنچه مسلم است این تفاوت بلحاظ امکانات تدارکاتی و مالی و امکان گردهم آئی منفی تر هم گردیده منتهای شرایط حاضر برگزاری کنگره به رهبریت بی اعتقاد به آن تحمیل شده است . باید دلیل این بی اعتقادی و بی اعتنائی به کنگره

همانکه پذیرش در گفتار تضاد بین شکل و مضمون بمعنای تحقق کرداری تغییر شکل آن توسط رهبری نبوده است (۰ همان روشنفکرانی که دنباله روی در مسائل سازمانی را شیوع داده و از آن دفاع نموده اند، حاکمیت فوق سانترالیستی را با پیگیری حراست نموده و به توجیه آن پرداختند، و لنین در مورد این گرایش چه زیبا میگوید : " دنباله روی در مسائل سازمانی محصول طبیعی و ناگزیر روحیه آن انفرادیست است که شروع میکند انحرافهای انفرادی خود را بصورت یک سیستم نظریات و بصورت اختلاف نظرهای اصولی ویژه در آورد " (م - ۱ یکجلدی ص ۲۲۴)

بطور فشرده و در نتیجه گیری از این مبحث باید بگویم که استعداد سازمانیابی بر اساس سانترالیسم دمکراتیک و بلحاظ طبقاتی بیش از همه در کارگران پیشرو نهفته است . این استعداد که بقول لنین عبارتست از : " پرولتار مادامکه فرد منفرد و مجزایست هیچ است اوتامام نیروی خود ، تمام استعداد خود را از سازمان و فعالیت مشترک و منظم با رفقای کسب مینماید او وقتی خود را عظیم و نیرومند حس میکند که قسمتی از پیکره عظیم و نیرومندی را تشکیل میدهد این پیکر برای وی در حکم همه چیز است و لسی منفرد و مجزاست به آن بسیار کوچک است ، پرولتاریا با بزرگترین جانفشانیها و مانند جزئی از توده بی نام بدون منظورهائی برای نفع شخصی و برای اشتها شخصی مبارزه میکند و وظیفه خود را در هر شغلی کسه او را بگمارد انجام میدهد و او را طلبانه مطیع انضباطی است که در تمام احساسات و تفکرات او رخنه کرده است . " (لنین به نقل از پلخانف (م - ۱ یکجلدی ص ۱۹۸) همانگونه که پرولتاریا غیر تاسوسالیست است و میبایست آگاه سوسیالیستی توسط روشنفکران و رهبران پرولتاریا به درونش برده شود تا استعداد و غیره سوسیالیستی اش به مبارزه‌ای هدفمند و آگاهانه تبدیل شود ، استعداد سازمانیابی وی بر اساس سانترالیسم دمکراتیک نیز میبایست توسط روشنفکران کمونیست و رهبران پرولتاریا بارور گردیده و به یک سیستم میکانیسم علمی و عملی تبدیل شود . این سیستم به او تعلق دارد و پرولتاریا این مناسبات را بشکل ابتدائی و خود اندکیخته در تشکلهای سطوح پائینترش بکار میگیرد ، از اینرو نقش رهبران در دفاعشان از مناسبات تشکیلاتی که مروج و میسر آن بوده و در کردار تشکیلاتی به جانبداری از آن میپردازند فوق العاده حائز اهمیت است و از همینجا میتوان جایگاه رهبران را در نمایندگی از کارگران پیشرو، کارگران تکنوکرات و یا اقشار روشنفکر خرده بورژوا در یافت . گرایشی که نیروهای معترض سازمان مادریلیت خود (قدمدن نادیده گرفتن گرایشات مختلف در میان معترضین و همچنین گرایشات مختلف در بیسن رفقای که در جناح دفتر سیاسی قرار گرفته و محصول تنوعات موجود در چهار چوبه سازمان یکپارچه قبلی بوده اند نیست و از اینرو صحبت از وجبه غالب و کلیت نیروهای معترض و کلیت نیروهای موجود در جناح دفتر سیاسی میکند) مدافع آن هستند گرایشی است که کارگران پیشرو در حوزه مناسبات نمایندگی میکنند و وجود معدون کارگران پیشرو و سابقه داری که در خارج بوده اند در صرف نیروهای معترض اتفاق نیست . این گرایش مسلمادر بین نیروهای داخل نیز در صورت وقوف آنان به درگیریهای اخیر بورژوا در بین کارگران معدودی که در واحدهای پایه و کمیته‌های داخل داریم ، گرایش بالنده و مورد دفاع خواهد بود . در صرف مقابل، رهبری سازمان مدافع سیستمی بوده و جان سختی خود را برای اجرای اصلاحات تشکیلاتی بجدی عیان ساخته است که با قاطعیت میتوان گفت که مدافع و نماینده رادیکالیسم خرده بورژوازی و مناسباتی بر اساس انقلابیگری روشنفکرانه میباشد . هیاهوی رهبریت سازمان که سعی میکند به شیوه امواج و نه بشکل مستند و مکتوب معترضین را گرایش روشنفکرانه معرفی نماید قابل درک است . بیپوده نیست که تاکنون حتی یک کلمه در سطح علنی به نقد واقعه اخیر در حوزه مناسبات و اینکه نقش رهبری در این حوزه چه بوده است و یا انتقاد از خود (لا اقل تا آن حدی که به وی مربوط میشده است) نگفته اند . اما گرایش رهبری را از عملکرد واقعی آن بهتر میتوان دریافت . ببینیم سیستم مورد

روشن شود .

اگر به کنگره سازمانی بلحاظ تحقق اصل رهبری و خرد جمعی، کنترل، نظارت و حسابرسی جمعی، تعیین خط مشی ها و تصمیمات دوره‌ای، انتخابی کردن کمیته مرکزی مشخص شدن اقلیت و اکثریت و در تحلیل نهائی اجزای یکی از مهم‌ترین پایه‌های اصل سانترالیسم دمکراتیک نگریسته شده و تدارک آن یکی از لویته‌بندیهای اساسی دوره‌ای طبق زمانبندیست . وحتی تعلل در اجرای آن و بررسی اینکه واقعا امکان برگزاری بوده و یا نبوده نیست تنهادر خودکنگره قابل حسابرسی است و گرنه در حیات تشکیلاتی ما چگونه میتوان چنین امری را مورد بررسی و نظارت جمعی قرار داد؟ با اعتراضات پراکنده و نوشته‌های منفرد که در هیچ چاپخش نمی‌شوند و معترض مورد سوءظن واقع میشود؟! در حیات تشکیلاتی ما، کمیته مرکزی بعنوان برنامه ریز دوره‌ای و گزارش کننده فعالیت دوره‌ای عمل میکرده تحت چنین روالی آنچه که برای اعضاء و توده‌های سازمانی باقی میماند این است که در برنامه ریزی دوره‌ای و نه در تصمیمات و سیاستهای دوره‌ای نقشی داشته و نه قادر باشند که برنامه‌های دوره‌ای و تصمیمات مرکزیت را تصحیح و تکمیل کرده و در صورت لزوم به اراده جمعی آنرا ملغی نموده و برنامه دیگری بجای آن قرار دهند . انتقادات و برخوردهای اعضاء به چنین مصوبات و گزارشهای بشکل آمیزه و آتیم تنهادر اختیار دفتر سیاسی قرار میگیرد و حتی به گوش اعضاء و واحدهای دیگر نمی‌رسد . کافیت اشاره کنم که پس از انعکاس گزارش دوره‌ای آخرین پلنوم در سال گذشته یکی دو واحد خارج از کشوری، گزارش یکساله مرکزیت را غیر قابل قبول دانسته بودند و بر اساس آنکه بسیاری از برنامه‌ها و مصوبات پلنوم قبلی یا انجام نشده و یا بدان اشاره و برخورد نگرییده بود، (که تکلیف آن برنامه‌ها چه شده است) گزارش را بر سمیت نشناخته و خواستار گزارش کاملی به همراه نقد و بررسی بودند (که البته گزارش مجدد و یا پاسخ لازم هم داده نشد)، اما این انتقادات نادر هیچ واحد دیگری انعکاس یافت و نه تأثیری در روند کار مرکزیت گذاشت . پس از واقعه انشعاب معلوم شد که معدود واحدهای دیگری نیز و یا اعضاء از آنها نظرات مشابهی داشتند و بخش وسیعی تری از ساسادان بطور جدی نپرداخته اند چرا که بیگانگی نسبت به حیات تشکیلات و عدم امکان اعمال نظر و دخالت موجب برخورد های انفعالی میشود . آیا این روشها بارزترین نمونه‌های بی‌حقی عمومی برای اعضاء و خودرانی فوق سانترالیستی مرکزیت نیست؟ آیا مخالفست نیروهای معترض با سانترالیسم بوده یا فوق سانترالیسم؟ کدامیک؟

در کدامیک از سیاستها و تصمیمات مهم تشکیلاتی نیروهای تشکیلاتی دخیل بوده‌اند؟ نمونه مصوبه کنفرانس کمیته خارج در سال گذشته که از بار فعالیت دمکراتیک گاسته شود و بر بار فعالیت سوسیالیستی افزوده گردد، تحت چه شرایطی میتوانست عملی گردد؟ از چنین رهبریتی باید هم انتظار داشت که شکستن بایکوت کشتگرها را بدون سازمان دادن یک بحث تشکیلاتی و بدون دخالت اعضاء سازمانی عملی نماید . هنگامیکه رهبران سازمان بدون اعتقاد و اعتماد به نیروهای سازمانی به برخوردی می‌باشند کشتگریون میپردازد و دست‌آخراز علنی کردن قضیه توسط کشتگرها برآفته میشود و میدانست که رهبری سازمان، رهبری تشکیلات کشتگرها قابل اعتمادتر از نیروهای سازمانی مامیاند و تنهادر زمانی به یاد اعضاء سازمان میافتد که با واکنش وسیع نیروهای سازمانی و مصوبات کنفرانس کمیته خارج در رد شکستن بایکوت و روبرو میشود آتیم نه برای آنکه آنها را دخیل کند بلکه بخاطر آنکه آنها را توجیه سیاسی نموده و از "مزایای" دستاوردهای این شکست بایکوت قلم‌فرسائی نماید . (مندرج در یکی از گزارشات دوره‌ای رهبریت) لنین در نامه به ایسکر صحبت از ارتشی میکند که همانگونه که به دنبال ستادش میاید، ستادش را رهبری میکند . این روح حاکمیت سازمانهای حزبی بر نهادهای حزبی و این روح انضباط آگاهانه و روح سرشار از اعتماد نگه‌ارتش در عین حال که ستادش را رهبری میکند (یعنی رهبری کنگره بر کمیته مرکزی) همینطور به دنبال ستادش میاید (اعمال اراده کمیته

مرکزی بر توده‌های سازمانی در فاصله دو کنگره) و دخالت فعال آنها در تمام وجوهات زندگی حزبی که از طریق مبارزه ایدئولوژیک تامین میشود، این امر تا چه حد توسط رهبری ما مورد پذیرش بوده است؟! نتیجه چنین کرداری چیزی جز استمرار خودسری، خودرانی و بر فراز سازمان حرکت کردن توسط رهبری نبوده و نیست . چگونه میتوان جلوی این خودسریها را سد نمود؟ آیا خوش قریحگی اخلاقی، سلامت شخصیت و امثالهم تضمینهای جلوگیری از اعمال فوق سانترالیسم اند؟ اینگونه عوامل اگرچه مهمند ولی بهیچ وجه نمیتوانند جای ضوابط و "بی‌اعتمادی متشکل" را بگیرند . اینگونه عوامل حتی قادر به ایجاد اعتمادهای رفیقانه هم نیست و اعتمادهای رفیقانه (که اتفاقا در تشکیلات ما بسیار ریشه‌ای و عمیق بود) اگر در روند حزبیت مجهز به "بی‌اعتمادی متشکل" و آموزش اعضاء بر اساس مناسبات حقوقی نباشد دیر یا زود فراموش می‌شود . اگر لنین صحبت از آن میکرد که در حزب ما چیزی فراتر از آئیننامه ها و ضوابط داریم و آن اعتماد رفیقانه است، علتش آن بود که این اعتماد رفیقانه حاصل تلاش خستگی ناپذیر رهبریت حزب برای دفاع از حقوق اعضاء، فراهم کردن بیشترین امکانات برای دخالت و حضور فعال آنان و بیشترین تلاش برای آنکه قدرت اعمال نظر جمعی و کنترل حزبی بر نهادها و افراد فراهم شود و این اعتماد، نسبت به آن جناح از رهبری و با آن رهبرانی وجود داشت که نه تنها از سانترالیسم دمکراتیک دفاع میکردند بلکه خود بعنوان رهبر، محصول و نتیجه برون آمده از آن سیستم بودند، رهبرانی که در بستر مبارزه نظری و عملی جایگاهشان مشخص میشد و رهبرانی که توده‌های حزبی، رهبرش میکردند و از وی اطاعت هم مینمودند . کردار رهبری سازمان ما با کدامیک از این موازین لنینی قرابت دارد؟ و از جانب رهبریت چه تلاشی برای تحقق این سیستم صورت گرفته است؟ پیشتازی بلشویسم در دفاع از حقوق حزبی، فراهم کردن امکان حسابرسی و کنترل بحدی بود که حتی تجویز مینمود اعتماد و یا عدم اعتماد را به شیوه‌های حقوقی و حزبی دنبال نماید . من موظفم به "اعتماد دارم" یا "اعتماد ندارم" خود سرانه اکتفا نکرده بلکه قبول داشته باشم که تصمیمات من و بطور کلی تمام تصمیمات هر قسمت حزب در مقابل تمام حزب باید از روی حساب باشد . ما از نظریه محفلی اعتماد خود سرانه به یک نظریه حزبی ارتقاء یافته‌ایم که برای ابراز و ویازرسی اعتماد خواهان شیوه‌هایی است که حسابش معلوم و رسماً تجویز شده باشد (م ۱ - یکجلدی ص ۲۲۶)

در تشکیلات ما تصمیمات مرکزیت چگونه میتوانست در مقابل تمام حزب از روی حساب باشد؟ چه مقرراتی وضع شده بود که بتوان مرکزیت را کنترل نمود و چه شیوه‌های حزبی حاکم بودند بتوان در مقابل آن اعمال اراده جمعی سازمان را متحقق نمود؟ رهبری سازمان ماکه قصد داشت برنامه و اساسنامه را از طریق رفرا ندوم و یا "مجمع صلاحیتدار" تصویب نماید، تا چه حد به اقتدار کنگره معتقد بود، رهبرانی که در پیش نویس اساسنامه حتی حاضر نشده‌اند که ارگان کنترل حزبی را بر سمیت شناخته و در اساسنامه قید نمایند چقدر ظرفیت دارند تا ابزارهای دمکراسی حزبی را جاری نمایند؟ آیا چنین عملکرد درخشانی میتوان کارگران پیشرو را نمایندگی کند؟ چنین عملکرد درخشانی که از قدرت مافوق حزبی دفتر سیاسی و کمیته مرکزی دفاع مینماید بیانگر روح انفرادمنشی و روشفکرانه ایست که: "تنها انضباط را برای افراد معمولی می‌خواهد نه برای آنان که در راس نشسته‌اند" (لنین) چنین گرایشی خواستار یابرجائی تشکیلاتی بر اساس انقلابیگری خرده بورژوازی است و روشفکران رادیکال را نمایندگی میکند .

۲- انضباط در تشکیلات کمونیستی

اگر یک جنبه اساسی در تحقق سانترالیسم دمکراتیک خرد، رهبری و کنترل جمعی و در واقع حاکمیت سازمانها و مجمع حزبی بر نهادها و ارگانهای حزب است، جنبه مهم دیگر آن انضباط کمونیستی است . تنها انضباطی میتواند مفهوم کمونیستی، آهنین باشد که خملت آگاهانه داشته است و روشفکران رادیکال را نمایندگی میکند .

تحمیلی محدود می‌شود، این بمعنای آن بود که بیشترین تلاش را برای رفع این نارسائی‌ها بعمل آورد؛ و یکامبودهای گریزناپذیر برای تحقق دمکراسی در حوزه‌های معینی را با گسترش ابزارها و امکانات در حوزه‌های دیگر و بایه شکل دیگر، سعی در برکردن خلا ایجاد شده می‌کردند؛ چرا که از نظر بلشویک‌ها سانترالیسم همیشه به همراه دمکراسی معنی داشت، اما رهبران مابین مطلب را با ترجمان دیگری بکار می‌بردند؛ بدین معنا که در شرایط مخفی دمکراسی تابع سانترالیسم و مشروط به آن می‌باشد و با همین زاویه نگرش انضباط رانیز نه انضباط آگاهانه بلکه بمفهوم مکانیکی و بوروکراتیک قبول داشته و بکار بسته‌اند. دیدگاه رفیق مهران که بعنوان مباحثات کنگره سازمان راهکار گرجان دفتر سیاسی انتشار یافته است. دیدگاه تبیین و مورد قبول رهبریت سازمان (بعنوان نظر غالب و اجرایی) بوده است. آنچه که رفیق فرموله می‌کنند عبارت از آنست که "تاکید بر ضرورت رهبری متمرکز، منضبط، و پرتحرک که پیوند محکمی با توده کارگران داشته باشد اندیشه محوری تئوری تشکیلاتی لنین است" واقعیت آنست که از دو وجه مورد تاکید رفیق یعنی "رهبری متمرکز، منضبط و پرتحرک" و "پیوند محکمی که با توده کارگران داشته باشد" (که دومی تاکنون حرف بوده) تنها سانترالیسم مورد توجه است و اینکه "پیوند محکمی با توده کارگران داشته باشد" نیز روح از بالا دارد و از این جهت که لنین در رابطه دمکراسی به همراه سانترالیسم که در تمام آثار از جمله آثار یاد شده از جانب رفیق بویژه "یک گام به پیش" در آن خبری نیست و هر جا هم که هست تنها جنبه حرف دارد.

این دیدگاه نمیتواند انضباط آهنین را در مقابل دمکراسی درون تشکیلاتی نبیند و آهنین بودن انضباط را در مقابل آگاهانه بودن (! البته جای سؤال است که اگر حتی این نوشته، مورد اعتقاد رهبریت سازمان بود چرا حتی در مورد مبارزه با ایدئولوژیک درونی، و با بیرونی بر اساس همین تعبیر و درک اجرائی؟ پاسخ عدم انطباق کردار با گفتار، و حد ظریفیت پوپولیسم تشکیلاتیست. دیدگاهی که بعلمت تاثیرات نامطلوب درونی (بیرونی پیشکش) برای اعضاء "صغیر"، نوشته‌ای را لازم السانسیون میدانند چگونه میتواند به رهبریت مجامع و سازمانهای حزبی بر نهادها و ارگانهای حزبی و به انضباط آگاهانه به مفهوم اتحاد در عمل، آزادی مباحثه نباید محدود شود تا خدای ناکرده تاثیرات نامطلوب درونی اش (که درجه قابل هضم بودن آن برای اعضاء ساده توسط دفتر سیاسی رمد میشود) باعث گمراهی اعضاء و لطمه دیدن انضباط، و اتوریتهای که انضباط مزبور را پابرجا نگه داشته است بشود؟ پشت تمامی این جملات و تفاسیر منافع حقیر و محافظه کاری روشنفکرانه خوابیده است که آگاهی اعضاء را مخمل "نظم معمول" میدانند. آیا چنین بینشی میتواند بدنبال چنگ اندازی بر آگاهی توده‌های حزبی باشد یا خوابزدگی و حرکت مطیعانه و در تاریکی نیروهای تشکیلاتی را پاسداری میکند؟ آیا چنین بینش و کرداری خواستار تحقق انضباط آگاهانه است؟ یا آگاهی را همچون آبی در لانه مورچگان میدانند؟ آیا برآستی از ضمیر واقعی، کردار عینی و از روانشناسی عیان حاکم بر رهبریت که "اعضاء تشکیلات از خواندن فلان مطلب درونی تاثیر نامطلوب میگیرند و باید حذف شود"، میتواند انتظار داشت که بپذیرد چنین اعضاء "ناآگاه" و "کم ظرفیتی" که هیته مرکزی و رهبران خود را برگزینند، برایش برنامه دوره‌ای تدوین کنند و وی را موظف کنند که آنرا انجام داده و در پایان دوره نیز وی را به حسابرسی بکشانند؟ آنوقت با چنین اعضاء "گستاخی" که این همه هم قدرت داشته باشند، چگونه میتوان "نظم معمول" (یعنی نظم فوق سانترالیستی فعلی) را حفظ کرد؟ اما آیا مشکل استقرار انضباط آگاهانه در سازمانهایی مشابه سازمان ما را تنها میبایست در سطوح رهبری جست و مثلا اگر رهبریت سازمانهای این چنینی از اصلیت و جدیت لازم برای تحقق سانترالیسم دمکراتیک برخوردار باشند، لزوما انضباط آگاهانه در سراسر تشکیلات نیز شکل میگیرد؟

باشد. اگر رژیم سانترالیسم دمکراتیک میتواند انضباط آگاهانه را تحقق بخشد، به نوبه خود این انضباط آگاهانه است که سانترالیسم دمکراتیک را تقویت و تحکیم مینماید. پرولتاریا که بعنوان طبقه در راس دوران، میسر و پیشتاز نظم نوین و بهار مغان آورنده جامعه‌ای عاری از استثمار، ستسم، عقب ماندگی و خرافات است، طبقه‌ای که دمکراسی را بمفهوم وسیع تر از دمکراسی بورژوازی و برای اکثریت توده‌های لگذمال شده میسر و متحقق مینماید، نمیتواند بدون اعتقاد به انضباط آگاهانه در درون حزب خود و بدون اجرای عملی آن در مناسبات تشکیلاتی به انجام این مهم در عرصه جامعه نائل آید. هر طبقه، قشر و لایه اجتماعی قادر است نظم مورد نظرش را دنبال نموده و با آنرا متحقق نماید، تفاوت های ماهوی و کیفی انضباطی که طبقات دیگر دنبال نموده و توسط نمایندگانشان تبلیغ و ترویج میشود با نظم مورد نظر پرولتاریا همانند آگاهانه بودن آنست. پیشروان و رهبران طبقه کارگر اگر پذیرش داوطلبانه نظم را نفی نموده و یا خملت آگاهانه آنرا انکار نمایند، نه تنها شایستگی رهبری کل طبقه را نخواهند داشت، بلکه مسلمان در سالتی که برای رهائی کل بشریت بعهده گرفته اند ناموفق میمانند؛ چرا که مناسباتی که در صورت فقر آگاهی و بیدار غیاب آن بنا شده باشد، با نظم مکانیکی است و با مناسباتی بر اساس قهر و سرکوب، و اینست که خوبشوندی نزدیکی با هم دارند. هنگامیکه بلشویسم اظهار می‌دارد "پرولتاریا... وظیفه خود را در هر شغلی و هر جایگاهی که او را بکار نماند انجام میدهد و داوطلبانه مطیع انضباطی است که در تمام احساسات و تفکرات او رخنه کرده باشد". صریحا آشکارا از چنان نظمی یاد میکند. آیا برآستی چگونه نظمی میتواند داوطلبانه و از روی وقوف کامل صورت پذیرد، اگر در "تمام احساسات و تفکر رخنه نکرده باشد" و چگونه میتواند در تفکر و احساسات رخنه کند اگر آگاهانه و از روی منطق فکری جذب نشده باشد؟ و اما در مقابل آن با زهم این گرایش انفراد منشی روشنفکرانه است که اولاً "ضرورت انضباط را فقط برای توده قائل است و نه برای برگزیدگان، خودش را هم بدیهی است که جزو برگزیدگان می‌شمارد". ثانیاً از توده نیز نه انضباطی آگاهانه بلکه انضباطی مکانیکی و بوروکراتیک را انتظار دارد، پرولتاریا که شعارش نور، نور و نور بیشتر است چگونه میتواند این امر را در حوزه مناسبات مصداق ندهد. لنین پیشتاز بلشویسم تشکیلاتی و بعنوان نماینده حقیقی کارگران پیشرو در رابطه با انضباط آگاهانه چنین میگوید: "ما تاکنون بارها نظر خود را در مورد اهمیت انضباط و مفهوم آن در حزب پرولتاریا بطور اصولی مشخص کرده ایم. اتحاد در عمل، آزادی بحث و انتقاد، این است تعریف ما از انضباط، تنها چنین انضباطی شایسته حزب دمکراتیک طبقه پیشرو است،" (مجموعه آثار جلد ۱۴ ص ۱۲۵) و یاد در نامه به اسکرا شرط اینکه کارگران از درک رهبران عاجز نشوند را در اختتام ستونهای ارگان حزب برای عقاید مختلف درون حزبی و مبارزه با ایدئولوژیک میدانند مطرح میکنند: "تنها آن زمان خواهد بود که "ستاد" ما واقعات توسط اراده آگاهانه و سودمندیک ارتش پشتیبانانی خواهد شد" و از این رو باید گفت که انضباط آگاهانه زمانی شکل میگیرد که اولاً اراده جمعی در حزب اعمال شود، ثانیاً مبارزه با ایدئولوژیک صورت پذیرد. اما برای تحقق این دو امر اساسنامه و آئین نامه بیانگر حدود و شعور و ضوابط حقوقی و اجرایی آنست، اما اساسنامه نیز خود محصول مبارزه جدی و واقعی بین گرایشهای درون حزبی است، و گرنه رونویسی از روی بهترین اساسنامهها بیانگر ظرفیت واقعی یک تشکیلات و رهبری آن نخواهد بود. مگر همین رهبری در مباحثات وحدت، از کنگره ۱۳ساله، اتحاد در عمل آزادی در مباحثه و انتقاد، اختصاص ستون نشریات به پلمیکهای سازمانی، مبارزه با ایدئولوژیک درونی و علنی و... و نهایتا استقرار و اجرای سانترالیسم دمکراتیک یاد نکرده بود. این عدم انطباق گفتار و کردار در درجه چیزی جز عدم برخورداری ظرفیتهای اساسنامه‌ای کمونیستی و نمایندگی کارگران پیشرو در حوزه مناسبات تشکیلاتی نمیتوان توضیح داد؟ اگر بلشویکها اعتقاد داشتند که در شرایط مخفی دمکراسی آنهم در حوزه‌های معینی تا حدودی و آنهم بشکل

نناید حقیقت بزرگی را فراموش کرد آن اینکه حضور بیش از حد روشن فکران رادیکال در سازمانهای چپ و از جمله در سازمان ماتحقیق انضباط آگاهانه را در سطح کل تشکیلات با مشکلاتی مواجه میکند و در این عیار با لای روشنفکری چه بسیار روشنفکرانی که ظرفیت انطباق خود با چنین نظمی را ندارند، از این رو باید توجه داشت که اولاً آموزش مستمر و بر خورده خستگی ناپذیر برای نهادی کردن آن، جایگاه خاصی دارد. ثانیاً ابزارهای انتقاد و انتقاد از خود، تنبیه و تشویق و کنترل برای مقابله با انفرادمنشی روشنفکرانه باید در کلیه سطوح تشکیلات بطور جدی بکار گرفته شود (ابزار- هائی که میبایست در هر تشکیلات کمونیستی و کارگری بطور جدی بکار گرفته شوند) لیکن رفع این مشکل در بدنه تشکیلاتی (در صورتیکه رهبری پیشیناز تحقق آن باشد) رابطو اساسی، بایست در بالا بردن عیار کارگری تشکیلات کمونیستی جستجو نمود. همان گره ای که رهبری سازمان مادر پیشبرده فعالیت کمونیستی و جذب کارگران پیشرو نیز ناتوان بوده است.

۳- مبارزه آیدئولوژیک در تشکیلات کمونیستی

آیا اهمیت مبارزه آیدئولوژیک تنها در رابطه با سازمان دادن انضباط آگاهانه است؟ یا آنکه ضرورت و رسالتی بمراتب فراتر دارد؟
اولاً: مبارزه آیدئولوژیک بدان خاطر ضرورتی تام دارد که در واقع بسه اجرا در آورنده یک وجه اساسی سانترالیسم دمکراتیک یعنی وحدت در عمل و آزادی انتقاد و مباحثه است. آیدئولوژی مبارزه آیدئولوژیک درونی و بیرونی در سازمان ما بمعنای خفگی یک وجه سانترالیسم دمکراتیک و در واقع خفگی دمکراسی نبوده است؟

ثانیاً: مبارزه آیدئولوژیک پی ریزی کننده شکل گیری اکثریت و اقلیت سازمان نیست و گرنه بدون آن نه اکثریتی در سازمان معلوم است و نه اقلیتی. در غیاب مبارزه آیدئولوژیک دیدگاه غالب در ارگانهای رهبری که بعنوان نظرسمی تشکیلات طرح میشود هر نظر مخالفی را تنها بشکل امتیاز در مقابل خود خواهد داشت. بویژه در شرایطی که نه نظر غیر غالب در رهبری و نه همین نظرات امتیاز قدرت انعکاسی در کل تشکیلات رانداشته باشند، شاهد چه چیزی جز سکوت گورستانی و یادگوشیهای محفلی خواهیم بود؟ بویژه رهبری که از زاویه مناسبات و ماعطوف به دمکراسی در بین اعضا امتیاز وجود داشته باشد تنها در روابط محفلی خیلی قابل اعتماد میتواند طرح شود. چنین ممنوعیت رسمی و غیر رسمی خود موجب متراکم شدن نظرات و روحیات ضد مرکزیتی میگردد و در واقع بدترین چیز برای سانترالیسم و انضباط است. بعبارت روشنتر نبود دمکراسی از طرف دیگر ضد سانترالیسم را رشمید و مقاومت در مقابل تحقق دمکراسی از جانب رهبری راهی جز اعمال فوق سانترالیسم و بکارگیری شیوه های بوروکراتیک ندارد و این واقعیت انکار ناپذیری است که در تشکیلات ما جاری بود، در تشکیلات ما هرگز معلوم نشد که اکثریت یا اقلیتی بر سر فلان مسئله وجود دارد یا نه؟ از طرف دیگر نبود مبارزه آیدئولوژیک به سهم خود زمینه ساز تراکم نارفایتی و محفلیسم از یک طرف و قوت یابی هر چه بیشتر فوق سانترالیسم و بوروکراتیسم از سوی دیگر گردیده بود.

ثالثاً: مبارزه آیدئولوژیک نه فقط برای شکل گیری اکثریت و اقلیت بلکه همچنین بمنظور حقایق بخشیدن به اکثریت با تضمینهای اقناعی و استدلالی و ایجاد فرصت برای اقلیت (در صورتیکه از اصولیت نظری برخوردار است) تا به اکثریت تبدیل شود میباید. بنابراین پاسداری از مبارزه آیدئولوژیک بمعنای تعهد و پابندی بر تلاشی است که قصد دارد تا بیشرین امکانات را برای حاکمیت اصولی ترین نظر در حیات تشکیلات و در هم شکستن انواع انحرافات و اشکالات فراهم نماید.

رابعاً: مبارزه آیدئولوژیک بمنظور شناساندن نظری رهبران به اعضا و توده هاست. باید مشخص شود که چه فرد یا افرادی صاحب کدام نظر هستند و تاجه حد و در کردار به نظرات یا نظراتشان پایبندند؟ رهبری که قدرتش

را بار سوخ درستی نظراتش در بدنه و در جنگ با دیگر نظرات، حقایقست خود را در پیشبرد نظراتش در میان کارگران و زحمتکشان نجوهر رهبریست (معلوم نیست رهبر کیست؟) فراموش نکنیم که در کمیته مرکزی حزب بلشویک بارها نظرات لنین در اقلیت قرار گرفت و تنها مانیکه اکثریت کمیته مرکزی درستی نظرات وی را در واکنش کارگران پیشرو عضو حزب مییافت به اصولیت آن گردن میگذاشت، اما رهبریت در سازمان ما خود را از قدرت گیری در بین اعضا بی نیاز میبیند، راستی چه کسی خود را از قدرت گیری در میان توده های حزبی (و یا از توده های درون جامعه) بی نیاز میبیند؟ تنها کسانی که از فراز سرائها قدرت را در دست داشته باشند و چه کسانی قصد میکنند که این قدرت گیری را نه از راه انعکاس نظرات و کردارشان و از راه اصولیت و استدلال نظری کسب کنند؟ تنها کسانی که قصد جنگ اندازهی بر آگاهی اعضا رانداشته و قدرت ناشی از عقب ماندگی و تعصبات و نه قدرت ناشی از آگاهی و نور را جستجو میکنند. در جمع بندی مباحثات گفته شده بود "مبارزه آیدئولوژیک صرفاً همین گسست در اعمال اراده و احد تشکیلات کمونیستی و تدارک انشعاب نیست بلکه شیوه حیات یک تشکیلات کمونیستی است که خود را در قاعده روزمره فعالیت کمونیستی یعنی سانترالیسم دمکراتیک مشخص میکند. این روش، تمایزات مابین گرایشات مختلف نظری را در یک تشکیلات کمونیستی محدودش نمیکند و به هر فیقی اجازه میدهد تا در جریان کل مسیر پیدایش، تکوین و نتایج یکایک گرایشات و تاریخ مبارزه حزبی قرار گرفته و آگاهانه اتخاذ موضع نماید. در میان فرقه های کمونیستی قاعده متفاوت است زیرا آنان شرط "قدرت ماورای طبقاتی" خود را در انکار هر گونه گرایش بجز "گرایش سازمان" قلمداد میکنند. به این جملات زیبا چه چیزی میتوان افزود؟ هیچ چیز جز تکرار یک واقعیت زشت، تناقضی گفتار با کردار. رفقای رهبری "قدرت ماورای طبقاتی" و ماورا سازمانی را با خفه کردن مبارزه آیدئولوژیک درونی و بیرونی حفظ و حراست میکنند. مبارزه آیدئولوژیک که "شیوه حیات" و "قاعده روزمره" فعالیت کمونیستی بونباده خواهد بود.

خامساً: مبارزه آیدئولوژیک نه فقط برای شناساندن رهبران به توده ها و حزبی بلکه همچنین شناساندن توده های حزبی به رهبران است. راستی در یک حزب فراگیر چگونه رهبری میتواند بدنه را شناسد، نیازهای تشکیلاتی، نظرات غالب در بدنه، ضرورت های عمومی و حتی روانشناسی حاکم نسبت به رهبری و... را تشخیص دهد؟ آیا میبایست رهبری راه بیافتد و تک تک اعضا را ببیند و بوی صحبتشان بنشیند یا این مهم را با بکارگیری وسیع ترین اهرمها و روشهای شناخته شده حزبی که اساس آن مبارزه آیدئولوژیک و کنگره ها و کنفرانسها میباید، انجام دهد. سازمان فوق سانترالیستی و رهبریتی که نخواهد قدرتش را از بدنه بگیرد، البته شناخت از توده های حزبی توسط رهبریست نیازی نیست و تا آن حدی هم که هست تکیه بر عناصر و حلقات واسطه رهبری بسا بنده، برای کفایت میکند. اما اوای به حال آن "رهبریتی" که داخما خود را بی نیاز از توده های حزبی بداند و یا تکیه بر شناخت و اطلاعات حلقات واسط نماید، بویژه اگر تنها بخشی از این حلقات واسط ناخالصیهای زیادی هم داشته و قدرتش را از رهبری بگیرد و بویژه اگر اعتماد رهبری به این حلقات واسط بیشتر از اعتمادش به توده های حزبی باشد.

سادساً: مبارزه آیدئولوژیک بهترین و زنده ترین وسیله آموزش واقعی اعضا و کارگران پیشرو و توده هاست (قصدم نفی ابزارهای دیگر آموزش و بویژه کلاسهای حزبی نیست) مبارزه آیدئولوژیک در بستر جنگ نظری و جدی، بهمان جدیت میتواند توده های حزبی و غیر حزبی را فعال کند.

سابعاً: مبارزه آیدئولوژیک برای تیز کردن و تکامل نظرات، رفع نواقص برنامه های، رفع سازشهای آیدئولوژیک و بستری برای بکارگیری خرد و تجارب جمعی و اعمال اراده جمعیت. از این رو آیدئولوژی مبارزه آیدئولوژیک در تشکیلات ما رانبا باید بعنوان یک عامل مهم شکل گیری و تشدید محران دانست؟ پاسخ روشن است!

دعوا بر سر چیست؟ اطاعت کورکورانه یا وحدت آگاهانه؟

واقعیت چیست؟

آیا معترضین به تصمیم اخیر اکثریت کم (م) مبنی بر اخراج ربا با علی از کم (م) و سازمان وتنی چند از کارهای برجسته سازمان (به زبان بار بودن انشعاب زودرس آگاه نیستند؟ آیا آنها که خود را کمونیست می نامند، مسئولیت خود را در قبضه جنبش کمونیستی در نمی یابند؟ آیا اینها که سالها دوش به دوش همیمن رفقای کم (م) علیه ارتجاع و سرمایه داری مبارزه کرده اند، یکبار عقل خود را از دست داده اند؟ آیا آنها قصد دارند تشکیلاتی را که با جانفشانیها و مبارزات و خون دلهای فراوان، تا بدینجا رسانده اند، از هم بپاشند؟

آیا اینها که تا همین چند هفته پیش از تمامی تصمیمات کم (م) - تصمیماتی که برخلاف مور قدبول آنها نبود - تبعیت کرده اند، چه شکله در مقابل تصمیم به اخراج وتوبیخ تنی چند از رفقای سازمان، یکبار به شورش شدند و اعلام کردند که از نظر آنها این تصمیمات باطل است و از آنها تبعیت نمی کنند و اگر اکثریت کم (م) و سی تصمیمات خود را پس بگیرد دوبه برگزاری کنفرانس سراسری تشکیلاتی - جهت حل مشکلات کنونی - اقدام نکنند، ما به همراه دیگر رفقای معترض، راسا آنها را فرا خواهیم خواند و مسئله را به شیوه ای اصولی و بر اساس سنتهای حزب لنینی حل خواهیم نمود؟

بر خلاف دعوی بی پایه اکثریت کم (م) و طرفداران آنها، ما انشعاب طلب نیستیم. ما تنها و تنها بایک تصمیم آنها ابتدا در سطح واحد خود سپس بطور آشکار و علنی مخالفت کردیم. ما گفتیم: فقط! به آنچه که خود گفته اید و بپایش را امضا گذاشته اید و در سطح جنبش هم منتشر شده است پایبند بمانید! رفقا! اخراج نکنید! اخراج چاره در دنیا نیست. به مسئولیت خطیر خود که رهبری بنا در ایت سازمان در مقاطع بحرانی و حفظ وحدت آگاهانه آن است، توجه کنید! اخراج و یکدست سازی، سازمان ما را، در همان پوسته تنگ تشکیلات فرقه ای - محفلی، در همان قالبهای دوران آغازین و محفلی فعالیت، چهار میخ خواهد شد

کرد.

مارفقایمان را به مصوبات پلنوم مهرماه سال ۱۳۶۶، در خصوص ساختن تشکیلاتی و مختصات تشکیلات خود، رجوع دادیم، اما آنها را گوشه ای برای شنیدن نبود. آنها از اقتدار ویژه خود، از شعار تشکیلات یعنی من، کوتاه نیامدند و بیه اخراجها ادامه دادند.

براستی آیاراهی برای جلوگیری از آنچه پیش آمده نبود؟ ریشه بحران در کجاست؟ در یک تشکیلات کمونیستی چه اهمیاتی برای بیرون رفتن از بحرانهای تشکیلاتی موجود است؟

بحران تشکیلاتی در سازمان ما خلق الساعه نبوده - همچنانکه هیچ پدیده ای بطور خلق الساعه و ناگهانی بروز نمی کند - و ویژه امروز سازمان ما نیست. (۱)

اولین علائم بروز بحران کنونی تشکیلات (پس از بحران سالهای ۵۹-۶۰)، در طی سالهای ۶۲-۶۳ آشکار گردید و خود را در مسئله هواداران متجلی کرد. برای تشکیلات ماکه پس از ضربات سالهای ۶۲-۶۱ و از دست دادن بخش قابل ملاحظه ای از مجربترین کارها و اعضای خود، روز بروز بیشتر به نیروی هواداران متکی میگشت، حل مسئله هواداران خود را در سئوالات زیر آشکار می نمود، از اهمیست جدی برخوردار بود:

رابطه بدنه و مرکزیت سازمان، چگونه باید تنظیم شود؟ و از آنجا " هویت هواداران" چیست؟ حقوق آنها چیست؟ در قبال تعهداتی که می پذیرند و

۱) بحران در سازمانهای طیف توده ای را باید بحران بتوان نامید. چرا که از یک طرف بحران تشکیلاتی، بر اساس مدل استالینی حزب (بحران فراگیر جنبش چپ) ما از طرف دیگر بحران سیاسی ایدئولوژیک بر اساس پیروی از خط مشی ریزیونیستی - رفرمیستی راه رشد غیر سرمایه داری و از جانب سوم بحران عملگر دخیانتبار تسلط چنین بینشی می باشد - بحران مختص طیف توده ای - سوسیال دمکراتهای وطنی بپهوده می گویند دامنه نقد نظرات و عملگر دانحرافی استالین را در مورد ساختن حزب، رابطه دولت و حزب، توده ها و حزب و ... را به نقد و ریزیونیسم در نظرات و پایه های اساسی م. ل. بکشاند.

وظائفی که انجام می دهند سازمان چه تعهداتی دارد؟ در شرایطی که بقول برخی از رفقای رهبری، " برخی از هواداران ما وظایف یک کار را بر دوش می کشند"، فرقیان با عضو چیست؟

این سئوالات عمدتاً بصورت درخواست از جانب هواداران، مطرح می شدد، آنها بحق می خواستند در قبال تعهداتی که می پذیرند وظایفی که انجام میدهند و در قبال مسئولیتی که دارند، جایگاه واقعی خود را در تشکیلات بیابند.

در پاسخ به این درخواستها بود که مقوله ای بنام " هواداران متعهد" در فرهنگ تشکیلات ما وارد گردید. هواداران عملاً به دو دسته تقسیم شدند: دسته اول یعنی هواداران متعهد می توانستند در واحدهای شرکت کنند، اما در هیچ یک از نهادهای حزبی، از قبیل کمیته های محلی یا ارگانهای تشکیلاتی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را نداشتند.

دسته دوم، هوادارانی بودند که برخلاف دسته اول، خود را در قبال سازمان و وظایف آن متعهد نمی دانستند و در واحدهای نیز شرکت نداشتند.

اما این روش قطره چکانی حل مسئله، نتوانست به خواست واقعی اکثریت بدنه که همانا مدخلیت در حیات سازمان بود، جواب مناسبی بدهد و تصمیمات همچنان بر فراز بدنه اتخاذ می شد. رهبری سازمان تحت فشار بدنه، بالاخره از اینگونه روش حل مسئله انتقاد کرد و با اتخاذ یک سری تصمیمات جدید، به حیات مقوله " هواداران متعهد" در سازمان پایان بخشید. از این دوره به بعد، بخشی از هواداران به عضویت آزمایشی سازمان درآمدند. این تدبیر نیز که در حقیقت یک تغییر نام بود، در اساس، هیچ تغییری در مناسبات تشکیلاتی هیچ رشته ای از رقابا بر نیارورد. زیرا که اساساً " کل" بدنه از شرکت فعال سازماندهی در حیات سازمان محروم بود. حق تصمیم گیری انحصاری در همه حوزه ها، اعزام اصول، برنامه، تاکتیک و تشکیلات توسط مرکزیت - تنها ارگانی که فکر می کند، نقشه می کشد و برای همه تصمیم می گیرد - عملاً بدنه را به " مجربان بی چون و چرا" ی تصمیمات آن تبدیل کرده بود. بخش اعظم اعضا و کار درها در اتخاذ اساسی ترین تصمیمات کوچکترین نقشی ندارند. بعنوان مثال قطعنامه های مربوط به " جنبه متحد کاری" و " جنبه دمکراتیک - فدا مپریالیستی" و بیا قطعنامه مربوط به بنای حزب، تنها پس از تصویب و اتخاذ تصمیم نهائی، به اطلاع بدنه سازمان رسید.

اکثریت اعضا، هنوز هم همانقدر از بحث های حول روند شکل گیری و تصویب این قطعنامه ها و نظرات اعضای مختلف کم (م) درباره آنها باخبرند که عموم مردم اعضا، همانوقت از شکستن بایکوت کشتگر بی با خبر شدند که کل جنبش از آن اطلاع حاصل کرد! پس از تصویب این قطعنامه ها و رفع بایکوت بود که کم (م) با تهیه یک سری نوارهای آموزشی و یاد درج مقالات توضیحی در نشریات سازمان، به توضیح پیرامون نظرات خود پرداخت. تصمیماتی که بنا بر اصل اطاعت بی چون و چرا نظامی - و نه تبعیت اقلیت از تصمیمات اکثریت در تشکیلات کمونیستی - مدتی پیش با اجرا گذاشته شده بود و اعضا مجبور به اجرای آنها بودند. این شیوه کار، یعنی اول اجرای تصمیم متخذ توسط مرکزیت - آیات نازل شده از آسمان - و سپس کسب " وحدت" حول آن تصمیمات را، خود رفقا در پلنوم مهرماه ۶۶، مورد نقد قرار دادند. بررسی گوشه ای از مصوبات این نشست، قضیه را روشنتر می کند. آنها می نویسند: " رژیم داخلی تشکیلات توطئه گر پوپولیستی، مرکزیت بوروکراتیک بیابستر بگوئیم فرماندهی نظامی است. هرگونه خود - مختاری سازمانهای حزبی و هرگونه انتقاد و مباحثه ایدئولوژیک حزبی را ممنوع می نماید. رژیم مذکور بر این اصول استوار است:

الف - خطانا پذیری مرکزیت که از تقسیم کار بورژوازی درون تشکیلات پوپولیستی فی مابین مجربان فعال (ارگانهای مرکزی) و توده منفعل (بدنه تشکیلات) نشأت می گیرد در آن " مجربان" تربیت شوندگان را درباره "صحت فرامین صادره"، " توجیه سیاسی" می کنند. (راه کارگر ۵۳، ۲۳ تتر شماره ۹ تاکیدات دوخطی از ماست) اینها مصوباتی بودند که برای تشکیلات ما می توانست راهگشا باشد، " اشکال فعالیت" را با مضمون آن همگون سازد. اما

بسیاری از تصمیمات و تاکتیکهای متخذ از جانب رهبری، مقاومت می کرد و چپ و راست در محکومیت، بیاد در داین بیان تاکتیک، این بیان مقاله و نظر مطروحه در آن، قطعنامه صادر می کرد و اعتراض می نمود. اوضاع داشت از دست آقایان خارج می شد. ر. باباعلی پرچم " نهضت اصلاح سبک کار " را در دست گرفته و بدنبند خواهان پیشبرد داین نهضت تا به آخر بود. پایان بخشیدن به " انحصار در تصمیم گیری " و اقتدارات ویژه دفتر سیاسی و ک. م. حاکمیت بدنبند بر تمامی ارگانهای سازمان و از جمله ک. م. دفتر سیاسی، مهمترین این درخواستها بود و این رهبران ما، خوب تشخیص داده بودند. حل این بحران بگونه ای که اقتدارات ویژه ارگانهای رهبری را زیر سؤال نبرد، ممکن نبود و رهبری با استفاده از موقعیت سوپرسانترالستی خود، تمامی اهرمهای تشکیلاتی را برای حفظ " اقتدارات ویژه خود " بکار می برد و این " طبعاً مسئله راه بن بست کشاند " .

در پاسخ به این شرارت های بدنه بود که ک. م. در یکی از نشستهای خود (قبل از مسائل اخیر) قطعنامه شداد و غلاظی در محکومیت لیبرالیزم و محفل گرائی بدنه، به تصویب رساند و سعی کرد همه کاسه کوزه ها را سر " لیبرالیزم و محفل گرائی " بدنه بشکند. ک. م. در حالیکه طبق مصوبات کنفرانس مشورتی شهریور ۶۶ و کمیسیون اصلاح سبک کار و بالاخره پلنوم مهرماه همان سال، مشکلات و معضلات تشکیلاتی تاکنونی را، ساختار پوپولیستی تشکیلات و روابط " فرقه ای - محفلی " آن ارزیابی نموده بود، با تصویب قطعنامه علیه بدنه، نشان داد که تصمیم جدی دار در تاجلوی نافرمانی ها و شرارتها را، هر طوری شده سد نماید، آنها نشان دادند که حاضر نیستند، به سانترالسیسم پیور و کراتیک خدش های وار دشو و بدنه اندازه یک سرسوزن از اختیارات و اقتدارات ویژه خود، صرف نظر کنند و بدنبند را حقیقتاً در حیات سازمان، مداخلت دهند .

اینجا خالی از فایده نخواهد بود اگر از " نهضت اصلاح سبک کار "، سخنی بگوئیم. همانطوری که فوقاً اشاره رفت، سازمان ما از یک بحران مزمن تشکیلاتی در رنج است. بحرانی که رفقای ک. م. نیز به آن اقرار کرده اند و از شهریور ماه سال ۶۶ حل این بحران را در دستور کار قرار دادند. آش آنقدر شور شد که خلیفه هم فهمید. او آنجا نیکه امروزه ممکن است وجود این بحران انکار کرد، در نقل قول زیر از گزارش پلنوم مذکور، نکرمی کنیم: " عقب ماندگی اشکال فعالیت سازمانی از مضمون فعالیت کمونیستی محور معضلات کنونی تشکیلات مبارک تشکیل می دهد. . . . " (ص ۴۳ گزارش پلنوم تاکید و خطی از ماست) .

کنفرانس شهریور ۶۶ گزارش کمیسیون اصلاح سبک کار، منجر به تهیه تزه ها و مصوباتی توسط ک. م. گردید که بخشی از آن با تغسیراتی در نشریه راه کار گر شماره ۵۳، تحت عنوان " تزهائی در نقد کمونیستی اسلوب فعالیت پوپولیستی و توطئه گرانه " منعکس گردید. این تغییرات طوری تنظیم شده بود که خواننده متوجه نگردد که موضوع مربوط به خود سازمان " راه کار گر " است. در واقع نوعی " اعتراض بگناه " غیر مستقیم. شایان نکراست که تزه های مذکور توسط ر. باباعلی تنظیم و ارائه گردیده است و به همین دلیل مامی گوئیم که او نماینده نظری نهضت اصلاح سبک کار است. این نهضت، هدف خود را پایان بخشیدن به اشکال عقب مانده فعالیت سازمانی و ایجاد دیک تشکیلات پویای کمونیستی، قرار داد. خود رقبا اقرار کردند که " اشکال و شیوه های حیات تشکیلات، با دید متناظر با مضمون فعالیت انقلابی متحول شوند و اگر اولی در مقیاس با دومی دچار عقب ماندگی و زودگذر دد، تکوین بحران در فعالیت کمونیستی قطع نیست. امروزه ما با چنین عقب ماندگی مواجه ایم " (همانجا ص ۱۷ تاکید از ماست) . این اعتراف به عقب ماندگی، در سر اسر گزارش مذکور بچشمی خور دومر تبامور د تا شاید قرار می گیر دولختی سازمان را نیز ناشی از همین عقب ماندگی، ارزیابی می کند. برای انطباق خلاقانه اشکال و قواعد زندگی تشکیلاتی مان، با مضمون کمونیستی چه باید انجام داد؟ برای اینکه به این لختی و عقب ماندگی پایان داد، برای اینکه از تکوین بحران در فعالیت کمونیستی جلوگیری نمود، چاره چیست؟ خود رقبا جواب دادند:

" باید پلشورسیر الگور و اهنمای عمل خود قرار دهیم "

" بایستی انتقاد از پوپولیسم و فرقه گرائی را، بطور همه جانبه به عرصه

چنین نشد، بچه بدنیانیا آمده خناق گرفت و مرد (تشکیلات ما دقیقاً بر همان ساختاری که پلنوم به آنها انتقاد کرد دبا تکان مختصری استوار ماند. تشکیلات همچنان عبارت بود از دو دسته " رهبران " و " مجریان " در مرحله اتخاذ تصمیم " مجریان " منفعلند و هیچ مداخلیتی در روند شکل گیری و تصویب آن ندارند و پس از تصویب توسط " مربیان " درباره صحت فرامین صادره، توجیه سیاسی می شوند. البته این شیوه، با سانترالسیسم دمکراتیک کاملاً بیگانه است. در اینجا صحبت از " اطاعت بی چون و چرایی فرامین نظامی است و نه تبعیت ارگان پائین تر از ارگان بالاتر. بر اساس مدل لنینی حزب: تصمیم گیریها پس از بحث و بررسی و نظرات اعضا، در ارگانهای حزبی - از کنگره گرفته تا کنفرانسها و . . . صورت می گیرد. (البته اکثریت ک. م.ها اخیراً بر چنین شیوه ای " بحثهای روشن فکرانه " نام نهاده است) .

هر مارکسیستی اینرانی دانند که سانترالسیسم در تشکیلات کمونیستی اساساً بر دمکراسی شالوده ریزی شده و بدون دمکراسی، از سانترالسیسم و وحدت آگاهانسه در حزب نمی تواند سخنی باشد. رفقای ما اگر چه از سانترالسیسم - دمکراتیک سخن بسیاری می گویند، اما در عمل در کمعینی را با جرمی گذارند که شیرینی یال و دم، در داستان مولوی رابیا دمی آورد می گویند. به جریانبات اخیر و اخراج - ر. باباعلی توجه کنید .

دفتر سیاسی در تاریخ ۲۰/۱۰/۶۷ طی نامه ای به اعضا، اینطور می نویسد: " . . . این موضع رفیق طبعاً مسئله راه بن بست کشاند. ادامه این بن بست، تشنجاتی را در رابطه رفیق باباعلی با دفتر سیاسی بوجود آورد و به تصمیماتی از طرف کمیته مرکزی منجر شده است که لازم است اعضای سازمان در جریان آن قرار گیرند " (تاکیدات از ماست) و در گزارش ک. م. به اعضا، مورخ ۱۰ دیماه آمده است: " . . . ولی از آنجا که ک. م. در نشست فوق العاده ۶ دیماه خود تصمیم قطعی گرفته است که اعضای سازمان را در جریان این اختلافات قرار بدهد، تا اخیر در این موارد در دیگر جایز نمی داند " (تاکید از ماست) .

خوب دقت کنید! در سازمان آنها در مرکزیت آن، اختلافات جدی پیش می آید، چه باید کرد؟! اکثریت رهبری ما که به سانترالسیسم دمکراتیک و شیوه حل و فصل اختلافات به سبک حزب لنینی اعتقاد دارند و هیچکس را در " اقتصادار " سهم نمیدانند، بنا بر این خودش - که از همه کارها و اعضا، داننا تر است - مسائل را بررسی کرده و قضاوت می کند و حکم صادر می نماید. پس از آنست که او - ک. م. - لازمی داند " که " اعضای سازمان را در جریان اختلافات قرار بدهد " و چگون " تصمیم قطعی گرفته است که، اعضای سازمان را در جریان این اختلافات قرار دهد، تا اخیر در این موارد در دیگر جایز نمی داند " . معنی این جملات بزبان ساده چنین است: اگر اراده ما - اکثریت ک. م. - تعلق نمی گرفت، و لا اعضاء سازمان از این مسائل خیر دار نمی شدند و ثانیاً اگر " تصمیم قطعی " نگرفته بودیم، معلوم نبود که حتی در صورت عدم مخالفتمان با در جریان قرار گرفتن اعضای سازمانی، به این زودبها آنها را در جریان امور قرار می دادیم .

اما خواننده خیال نکنند که رفقای ما " تصمیم قطعی " گرفته بودند که جریان را هر چه زودتر به اطلاع اعضا برسانند. نه! این خوش خیالی است. چون رفقای ما " تصمیم قطعی " گرفته بودند که - ر. باباعلی - این جنبی که مخلی " نظم معمول " شده است - را اخراج کنند و فر داحتمالاً و اسنادی را که منجر به اخراجش از ک. م. و سازمان شده است را منتشر خواهند کرد، پس برای جلوگیری از " اثرات سوء " چنین کاری، یک بار هم که شده، باید اعضا، ر. باباعلی پس از اخذ " تصمیم قطعی " در " جریان امور " قرار داد! اما مگر چه لزومی دارد و تکتیکه اکثریت ک. م. در این مورد - اخراج فرد اجنبی " فعالی " منضبط " بنام - ر. باباعلی - تصمیم گرفته و آنرا با جرمی گذاشته است، اعضای سازمانی را هم در جریان قرار دهد؟ " راه کار گریهای اصیل " که به حرف اجنبی های " تشکیلات شکنی " انشعاب طلب " روشن فکر خود بز رنگبین " (۱) گوش نمی دهند!

برای پاسخ به این سئوال، باید کمی به عقب برگشت. همانطور که گفته شد، بحران تشکیلاتی از مدتها پیش سازمان ما را فرا گرفته بود. بدنه، در مقابل

(۱) القاب که اکثریت ک. م. پس از اخراج، به رفیق باباعلی داده است .

می گیرند که شکستن تمام روابط سازمانی را الزام آور می کنند " (لنبن - مجموعه آثار - جلد ۱۱ - صفحات ۳۲۱-۳۲۰ - تاکیدات از ماست) حال که روشن گردید چرا اخراج بابا علی موجب چنین موجی از اعتراض علیه این تصمیم گردید، می پردازیم به همین مورد بخصوص.

بگذارید مطلب را ابتدا از زبان دفتر سیاسی بشنویم: "در این میان ر. بابا علی که یکی از مدافعان نظر اقلیت کمیسیون اسانامه می باشد، در مقاله خود ضمن دفاع از نظرش در باره آزادی بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک علنی، نکاتی را در انتقاد از شیوه کار تشکیلاتی مادر رابطه با مباحثات ایدئولوژیک علنی، طرح کرده بود که از نظر اکثر اعضا، د. س در یک مباحثه علنی درباره مسائل اسانامه مناسب نبود و فضای رفیقانه بحث را تضعیف می کرد. ولی رفیق بابا علی در پاسخ به درخواست د. س نه تنها حاضر تشدنکات مزبور را حذف کند، بلکه اعلام کرد که تنها بر مبنای "توافقات مباحثات وحدت" حاضر به تبعیت از تصمیمات مرکزیت می باشد. این موضع رفیق، طبعاً مسئله را به بن بست کشاند" (گزارش به اعضا - مورخ ۲۰/۱۰/۶۷ - تاکیدات دوخطی از ماست).

خوب توجه کنید! اعلام تبعیت از اسناد سازمانی و توافقات رسمی در سازمان ما از نظر دفتر سیاسی شیوه حل و فصل مسائل مورد اختلاف نیست، بلکه موجب بن بست می گردد! اینر می گویند شاهکار رهبری! با این نوشته د. س خود را در مقابل این سؤال قرار می دهد: مگر بر روابط تشکیلاتی، چیز دیگری جز همین اسناد و مدارک می تواند حاکم باشد و بر فراز آنها قرار داشته باشد؟ همین چند جمله نشان می دهد که د. س حاضر به تبعیت از اسناد سازمانی نیست و اگر کسی بر لزوم تبعیت از قانون حزبی در حل و فصل مسائل مورد اختلاف پای فشرد، "نا فرمان"، "انضباط شکن"، "فراکسیون نیست"، "امتیاز طلب" و روشنفکر خود بزرگ بین "از آب درمی آید!

از آنجا شکیه د. س در همین نوشته دچار فراموشکاری گردیده است یادآور می برخی از نکات را برای او خالی از فایده نمی دانیم.

۱- اولاً مقاله مورد نظر درست است که مضمون مباحث اسانامه ای دارد، ولی یکسال قبل و پیش از تهیه طرح پیش نویس اسانامه و بمنظور دفاع از یک حزبی نوشته شده و برای چاپ به د. س ارائه گردیده بود.

۲- طبق پیشنهاد د. س، رفیق بابا علی نوشته را باز پس گرفت و قرار بر این شد که هنگام مباحث اسانامه ای با "مهر اسانامه" انتشار علنی بیاید.

۳- پیشنهاد در مورد حذف مواردی از مقاله بدو "توصیه رفیقانه" یکی از رفقای د. س بهر - بابا علی بوده که بعداً جنبه حکم در خواست د. س را می یابد (نامه بدون تاریخ و امضا) - جرمر - بابا علی این است که توافقات مباحثات وحدت، یعنی توافقاتیکه در پی آن ر. بابا علی به سازمان پیوسته است را نقض نمی کند و خواهان حل و فصل مسائل در چار چوب توافقات انجام شده و رعایت توافقات از سوی طرفین می باشد. یکبار دیگر به این جمله توجه کنید: "این موضع رفیق، طبعاً مسئله را به بن بست کشاند."

راستی این نکاتیکه بایستی حذف می شدند چه بودند؟ باز هم بر می گردیم به همان نوشته د. س "نکاتی را در انتقاد از شیوه کار تشکیلاتی مادر رابطه ما با مباحثات ایدئولوژیک علنی طرح کرده بود" (تاکید از ماست) - به بیان ساده تر، ر. بابا علی انتقاد کرده بود. باز هم برای اینکه خواننده را کمی بیشتر به مسئله آشنا کنیم، لازم می بینیم از همان نامه بدون تاریخ و امضا، نقل قول دیگری بیاوریم: "از نظر ما مواردی که باید تغییر یابد، شامل دو محور می گردد: ۱- مسائل مربوط به نقض قرار مباحثات وحدت از سوی سازمان" از مقایسه دو نقل قول فوق استنباط می شود که - بابا علی در نوشته مدعی است که قرارهای مباحثات وحدت در خصوص مبارزه ایدئولوژیک علنی توسط اکثریت رهبری نقض گردیده است و به این امر انتقاد در دو خواهان انتشار مقاله اش در این مورد نیز می باشد.

آخ که این ر. بابا علی ما چه آدم شوخ طبعی است و چه انتظاراتی دارد! انتقاد آشکار از نقض قرارهای سازمانی آنها توسط یک "اجنبی" یک "راه فدائی چی" که

تشکیلاتی نیز تعمیم دهیم و بدانیم که "مقاومت عادات، سنن و روایات فرقه ای و پوپولیستی در حوزه تشکیلات، بعضاً جان سخت تر و نیر و مندتر از سایر حوزه ها است" (همانجا ص ۱۷).

ده ماه بعد، مجدداً در پلنوم در دامه، ظاهر ضرورت ادامه نهضت اصلاح سبک کار، مورد تاکید قرار گرفت و چنین نوشته شد: "ضرورت این اصلاحات از آنجا ناشی می شد که از مدت ها قبل، ساختار قواعد کار سازمانی نه فقط دیگر پاسخگویی مضمون نوین فعالیتها نبود، بلکه به مانعی جدی بر سر راه آن تبدیل شده بود. ارزیابی نشان می داد که عقب ماندگی اشکال فعالیت سازمان از مضمون فعالیت کمونیستی، به تراکم مجموعه ای از معضلات انجامیده که می باید برای فائق آمدن قطعی بر آنها، همه ر سوایات پوپولیستی و فرقه گرائی را در این عرصه لایروبی نمود" (راه کار شماره ۵۵ تاکیدات دوخطی از ماست).

راستی این ر سوایات پوپولیستی و فرقه گرائی در عرصه تشکیلاتی که بایستی لایروبی گردند، چه هاستند؟ پلنوم قبلی جواب میدهد: "سانتر الیسم بوروکراتیک" و پلنوم اخیر جواب میدهد: "محفلیز مولیبر الیز مبدنه" - جل الخالق!

کنفرانس شهریور سال ۶۶ کمیسیون اصلاح سبک کار و بالاخره پلنوم مهرماه همان سال، حلقه مقدم "اصلاح سبک کار" را عرصه سانتر الیسم دموکراتیک تشخیص داد و با نقد ساختار تشکیلات پوپولیستی، خواهان پایان بخشیدن به حیات "فرقه ای - محفلی" - به عبارت دیگر مرکزیت بوروکراتیک و فرماندهی نظامی گردید. مرکزیت که تحت فشار "معضلات" ناگزیر به پذیرش "اصلاح سبک کار" گردیده بود، در عمل، به نقض ندادن اصلاح سبک کار پرداخت. د. س با تئوی اساسی ترین قطعنامه های اولین کنفرانس سازمان خارج از کشور تشکیلات حذف کنفرانس مشورتی پس از آن و بالاخره تصویب قطعنامه علیه بدنه و با اصطلاح محفلیز مولیبر الیز منهنفته در آن، بخوبی مخالفت جدی خود را با "اصلاح سبک کار" بنمایش گذاشت.

از نظر آنها، "اصلاح سبک کار" یعنی بدنه و روابط، چنان سازماندهی گردند که بیشترین توان برای اجرای فرامین کم مهبیا شود، از نظر آنها، "اصلاح سبک کار" یعنی جاری ساختن پرسه حقیقی شکل گیری وحدت آگاهانه، تفویض قدرت به سازمان و بالاخره جاری شدن اصل سانتر الیسم - دموکراتیک، نبوده و نیست. به عبارت دیگر، "تزهای اصلاح سبک کار" پذیرفته می شوند تا فشار بدنه و رفقای که خواستار حاکمیت سازمان بر تمامی ارگانها و پیگیره هایش هستند، کاهش یابد، تا در فرصت مناسب به "تصمیماتی منجر" شود "که لازم باشد" تا اعضای سازمان در جریان آن قرار گیرند "و این "تصمیمات" چیزی نبود جز شکستن پرچم "نهضت اصلاح سبک کار" و تاراندن طرفداران جدی آن و بالاخره بوروکراتیزه کردن خود نهضت.

ما سعی کردیم تا اینجا تنها تصویری از پرسه شکل گیری بروز بحران تشکیلاتی را ارائه نمائیم و ثابت کنیم که "راه کار"ی ها جنی نشده و مسئولیت خود را در قبال جنبش کمونیستی و حفظ سازمان خودمان فراموش نکرده ایم، ما سعی کردیم ببینیم که این موج اعتراض و شورش، علیه یکی از تصمیمات کمیته مرکزی، پدیده ای خلق الساعه نیست، بلکه ریشه در یک حق کشی طولانی دارد، انفجار بیست در مقابل همه اجحافات و تضحیق حقوق بدنه توسط مرکزیت. این عمل بیان انزجار بخشی از بدنه سازمان است نسبت به بندبازی بندبازان، نسبت به آنها تیکه برای بدنه هیچ ارزشی قائل نیستند و آنرا فقط و فقط برای تبلیغ و ترویج خوش قریحی های سیاسی خودشان می خواهند. این شورش است علیه کسانی که بجای جراحی رو ابط فرقه ای - محفلی، بجای گسترش دموکراسی تشکیلاتی، بجای دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک جدی، به مثابه شیوه حیات یک تشکیلات کمونیستی، به حذف و تصفیه معترضین سازمانی، به اعمال سانسور بر نظرات اقلیت سازمانی، تعطیل مبارزه ایدئولوژیک جدی می پردازند: "سازمان یعنی وحدت عمل، وحدت در فعالیت عملی اما هر عملی فقط و تاوقتی پرازش است که حرکت به جلور اتسریع کند و نه به عقب، بنابراین کارگران دارای آگاهی طبقاتی هرگز نباید فراموش کنند که گاه تخلف های جدی از اصول مسورت

تنها چهار و نیم سال در این سازمان "پی گیری و انضباط فعالیت کرده است" و از تصمیمات اکثریت تبعیت کرده است! راستیکره - با با علی در چه توهمات بی سر می برد! او فکر می کند که عضوک - میک تشکیلات کمونیستی با ساختن سائترالیزم دمکراتیک است! نه آقا جان درست است که شما عضوک - مت تشکیلات هستید (بودید)، اما بعنوان یک "اجنبی"، در فراکسیون حاکم برد فتر سیاسی وک - م راه ندارید، پس مخالف خوانی موقوف! "پی گیری" و "انضباط" و "توانائی" و "همه چیزتان، وقتیکه پاراز گلیم خودتان در از ترمی کنید، مال خودتان! بفرمائید بیرون!

نامه بدون امضا، فوق، ادعای مارا که می گوئیم بنا به نظر اکثریت د - م وک - م بدنه سازمان صغیر است و احتیاج به ولی دارد، بکه عاملین سیاهی لشکر هستند بکه مجربان در بسیاری موارد کم و کیف نقشه و عمل موردا جرابی خبرند، یکبار دیگر اثبات می کند "۰۰۰ این مسئله می تواند بعنوان یک مسئله درون تشکیلات می مطرح شود، نظر مرکزیت در این مورد روشن شود و در درون سازمان به بحث نهاده شود."

خوب به ارتباط درون تشکیلات و مرکزیت توجه کنید تا جایگاه مرکزیت را در تشکیلات دریابید! مرکزیت پس از آگاهی از مسئله، نظر د - م س را تأیید کرد، اتخاذ تصمیم نمود و تا زه پس از اتخاذ تصمیم لازم الاجرای خود، آنرا به اعضا اطلاع داد. یعنی باز هم همان روند همیشگی، پس از آن، اعضای که به این امر کتبا اعتراض نمودند، فوراً ملقب به فراکسیون نیست، سازمان شکن و غیره و غیره گردیدند و این تازه از نتایج سحر است، باش تا صاحب دولتت بدمد - بعد که بر اعتراض خود پای فشر دند و خواهان ابقای عضویت ر - با با علی گردیدند، به کتمان کار (عبسارت مودبانه دروغ گو)، آثار شست، لیبرال، انحلال طلب، باج خواه و... نیز ملقب گردیدند و گفتند که در "سازمان ما" جایی برایشان نیست.

شاید برخی بگویند که این رفقای ما چقدر بدبین هستند و منظور دفتر سیاسی از "درون تشکیلات" - از نقل قول ذکر شده - یعنی کل سازمان و نه فقط ک - م می - باشد. بیائید کمی با هم اسناد را زیر و رو کنیم و چشمان خود را بر روی تمامی تجربه - های تاکنونی سازمان یعنی چگونگی اتخاذ تصمیم و به اجرا در آمدن آنرا، بنا دیده بگیریم. چه در نوشته بدون امضا و تاریخ، نوشته ای که ابتدا - قبل از کتبی شدن آن - بنام "توصیه رفیقانه" یکی از رفقای ر - با با علی و بعد عنوان حکم د - م س را یافت و مانیز آنرا به همین عنوان می پذیریم و چه در نامه د - م س بکه - م مورخ ۱۲ آذر، رفقای این نظر هستند که مورادی در نوشته ر - با با علی وجود دارد که - تاثیرات بسیار منفی بر جای خواهند نهاد. و برای جلوگیری از این تاثیرات منفی بایستی آن موراد سانسور گردند. ما روی این جمله تاثیرات منفی تأکید می کنیم. زیرا هم این جمله و هم تمامی نوشته های د - م وک - م در این ارتباط، نشان می دهند که موراد موردا اشاره خارج از چارچوب مبانی وحدت حزبی نبوده اند و آنرا نقض نمی کرده اند و نیز نشان می دهد که د - م س ظاهراً تنها و تنها برای ممانعت از "تاثیرات نامطلوب" خواهان حذف قسمتی از نوشته ر - با با علی می باشد و مقصود دیگری ندارد! در هر دو نامه مذکور، مورادی که بایستی حذف شوند - اینگونه عنوان میگردند: ۱- مسائل مربوط به نقض قرار مباحثات وحدت ۲- بررسی اشکالات مشخص تشکیلاتی سازمان "در نامه اول پذیرفته می شود که محور اول" می تواند در درون سازمان به بحث نهاده شود" و در مورد دوم اینگونه اظهار نظر می گردد: "ما معتقدیم که این بخش از مسئله نیز ضرورتاً رابطه مستقیم با مسئله اصلی یعنی اساسنامه سازمان ندارد (و همچنین مباحثه بر روی اصل مورد اختلاف و چنانچه نیز بخواد هدايت بحث گشوده شود، ابتدا باید در درون تشکیلات به بحث نهاده شود" (تأکید دوخطی از ماست).

همانطور که ملاحظه می شود در مورد موراد هم صراحتی وجود ندارد و با کلمات "چنانچه نیز" ضرورت بحث حول آن مشروط می گردد. از کلمات "چنانچه نیز" وقتی با هم نوشته می شوند، در ادبیات فارسی، معنی "اگر لازم بود" استنباط می گردد. حال با توجه به اینکه بر اساس "روال جاری" در تشکیلات ما، این مرکزیت است که موضوع بحث را و ضرورت به بحث درونی گذاشتن موضوعی را معین می کند، روشن نمی گردید که تمامی د - م س در این خصوص چیست؟ و لا کسن

د - م س منظور خود را، در نامه مورخ ۱۲ آذر ۶۷ به کمیته مرکزی، صراحت می بخشد و خواننده را از شک بیرون می آورد. د - م س می نویسد "۰۰۰ این نحوه طرح مسئله، اثرات نامطلوب بیرونی و درونی خواهد داشت، ضمن آنکه مباحثه را از مجرای اصلی خارج نموده و در حوزه فرعی متمرکز می سازد. در مورد محور دوم د - م س معتقد است که این بخش از مباحثه باید در داخل تشکیلات به بحث نهاده شود و علنی شدن آنرا بلحاظ تاثیرات بیرونی اش، مفید نمی دانند. (تأکیدات دوخطی از ماست) - ملاحظه می فرمائید در این نامه که یک نامه رسمی است، د - م س کاملاً به نظر خود، حول چگونگی بحث در مورد موراد نظر، صراحت می بخشد، حال آنکه اگر انگیزه د - م س را - آنگونه که خود مدعی است - در خصوص ضرورت سانسور این موارد، یعنی جلوگیری از "تاثیرات بسیار منفی درونی و بیرونی"، یکبار دیگر مدنظر قرار دهیم و از طرف دیگر با فشاری و قاطعیت اودر تحمیل سانسور بر مقاله مذکور، تنها و تنها با انگیزه فوق باشد، حذف مورد اول، بدلیل تاثیرات درونی و بیرونی، هم برای درون و هم برای بیرون حتمی است. آخر چطور می توان در حالیکه تمامی انگیزه در خواست د - م س و تمامی تلاش او جلوگیری از تاثیرات منفی بر درون و بیرون باشد، در مقابل تاثیر منفی مطلبی در درون اغماض گردد؟ اگر واقعا د - م س حاضر بود در مورد تاثیرات منفی درونی چشم روی هم گذارد و آنرا در درون سازمان به بحث بگذارد، چرا در مورد آن مانعند مورد دوم صراحتاً ننوشته اند علنی شدن آنرا بلحاظ "تاثیرات بیرونی اش" مفید نمی دانند؟ (۱)

البته جملات طوری تنظیم شده اند که خواننده نتواند در وهله اول و به آسانی از ابلاي نوشته ها، منظور واقعی د - م س را دریابد. ولی اگر چنانچه گفتیم، بیارمتر "جلوگیری از تاثیرات نامطلوب" را بمثابة یگانگانه انگیزه واقعی د - م س همواره جلوی چشم داشته باشیم و ادعای آنرا در این خصوص صدرد صد و بدون هیچگونه شکی بپذیریم و آنرا ملاک قرار دهیم، موضوع پیچیدگی خود را از دست می دهد. بخصوص هنگامیکه، بدانیم رجا با با علی در نامه مورخ ۱۲ دیماه خواهان انتشار مقاله اش (چه درونی و بیرونی)، با قید بدون سانسور مقدماتی گردیدند، مسئله وضوح بیشتری می یابد. یار - با با علی سانسور مقدماتی بر مقاله اش را هم (درونی هم بیرونی) بپذیرد و با از تشکیلات برود! راه سومی وجود ندارد (باقی مسائل و ادعاهات تنها پرده های ساتری هستند بر روی حقیقت. ک - م در نامه مورخ ۱۰ دیماه خود به ر - با با علی مدعی است که آنها فقط با انتشار علنی مقاله بدون سانسور مقدماتی مخالف هستند و اصرار او بر انتشار بیرونی مقاله اش، یک "امتیاز طلبی روشن فکرانه" است. آنها پس از اینکه صفات فراوانی را به این رفیق نسبت دادند، ادامه عضویت او را در کمیته مرکزی منوط به "انتقاد از خود قطعی و کامل" در رابطه با "شیوه ها و اقدامات یاد شده" کردند و در مورد عضویتش در سازمان، "منوط به اعلام تبعیت از انضباط سازمانی و از جمله تبعیت از تصمیمات ک - م در عمل و پذیرش صریح اصل تبعیت اقلیت از اکثریت" نمودند. در خصوص صفات ناشایستی که به ر - با با علی نسبت میدهند، خود ا و حتماً مفصلاً جواب خواهد داد، اما این عمل که بمنظور حثک حیثیت سیاسی یکی از رفقای سازمان صورت میگیرد، از ناحیه هر کسی که باشد از طرف ما قویاً محکوم است. اما در مورد این مسئله تا آنجا که بامربوط است و مطالعه دقیق اسناد نشان میدهد، ما بر آنیم که اولاً ر - با با علی هرگز در زمینه مبارزه با ایدئولوژیک علنی بمثابة مبنای سائترالیزم دمکراتیک و الگوی لنینی حزب، دارای نظرات ناسخ و منسوخ نبوده و از سالیان پیش، مدافع پیگیر و خستگی ناپذیر این نوع مبارزه، بعنوان تنها شیوه حیات و الگوی لنینی حزب، بوده است.

ثانیاً و در تمامی نوشته های خود در خصوص مبارزه با ایدئولوژیک علنی، همواره بر ضرورت "اتحاد در عمل - آزادی در انتقاد" و تبعیت اقلیت از اکثریت پای فشرده است و در مدت چهار و نیم سال فعالیت خود در سازمان، همواره تمامی موراد فوق را رعایت کرده و از تمامی تصمیمات اکثریت تبعیت نموده است، او در عین تأکید و توانمند بر تبعیت اقلیت از اکثریت و به اجرا در آوردن تصمیم اکثریت بعنوان اراده واحد حزب، با صراحت و ابرام هر حق دفاع اقلیت از نظر اتشی، حق ابراز آشکار و علنی مخالفت اقلیت با نظرات اکثریت نیز داشته است و مرتباً

آنها بعنوان يك پرنسپ لنینی مورد دفاع قرار داده است .

ثالثا در مورد مشاجرات اخیر، و در نامه ۲۸ آذرماه سال ۱۳۶۷ (یعنی قبل از تعلیق عضویت در سازمان و اخراج از کمیته مرکزی) یکبار دیگر موارد فوق را مورد تاکید قرار میدهد و مینویسد: "البته این بدان معنی نیست که حتی در صورت رای مثبت شمایه تفسیر اکثریت دفتر سیاسی از این بیانیه (بیانیه وحدت) از حضور فعال خود در سازمان دست خواهم شست، منوط به اینکه امکان مباحثه علنی واقعی (ونه فرمایشی) پیرامون مسائل مورد اختلاف فراهم گردد." و در تاریخ ۱۳ دیماه پس از اینکه از کمیته مرکزی کنار گذاشته شد و عضویتش نیز در سازمان تعلیق گردید، مجدداً خطاب به کمیته مرکزی اینطور نوشت: "از اینرو برای اجتناب از انشعابی که اکثریت دفتر سیاسی قصد تحمیل آنرا دارد، پیشنهاد می‌کنم:

۱- کمیته مرکزی اصل سانسور مقدماتی بر نظرات مطروحه در مقدمات مباحثاتی (چه علنی چه درونی) را لغو نماید و بدین ترتیب مقاله مراد بن هرگونه سانسور مقدماتی منتشر کند.

۲- قضاوت کمیته مرکزی سازمان مادر تا شاید اصطلاح "تفسیر" اکثریت رفقای دس در باره جمع بندی مباحثات وحدت پیرامون مباحثات علنی، تا تصویب اسانامه جدید سازمان، مورد احترام من میباشد، بی آنکه ذره ای از حسق خود برای مبارزه علیه آن در مباحثات علنی چشم پوشی نمایم." وی در ادامه نامه خود مینویسد در صورتیکه م. تعلیق عضویت اورا پس بگیرد، اونیز آماده است تمامی نامه های خود را در این مورد بخصوص، که پس از آغاز مشاجرات نوشته است، پس بگیرد. همینطور وی تشکیل یک کمیسیون رسیدگی به "تاکتیکهای بچگانه" خودش و خلافتکاریهای دفتر سیاسی را بعنوان مرجعی برای حل و فصل رقیقانسه مسائل، پیشنهاد میکند.

این نوشته را بابا علی وعدم پذیرش درخواستهای او، نشان داد که دس و ک. م تصمیم قطعی به اخراج او از تشکیلات دارند و از شیوه حل اصولی مسئله، امتناع مینمایند. این هدف رهبری سازمان، در فاصله کوتاهی پس از دریافت اسناد توسط بخشی از کارها و اعضا سازمان، مورد اعتراض قرار گرفت و اولیین زمره های ناراضی از این عمل غیر رقیقانه و غیر مسئولانه مرکزیت، از گوشه و کنار تشکیلات آغاز به بیان گشت. اغلب اعضا رهبری سازمان، هر اسان از اوچ گیری این زمره ها و تبدیل شدن آنها بفریاد، راهی شهرهای مختلف شدند و با فریادهای "وحدت طلبانه" و سیاست آهسته بر و آهسته بیا که گریه شاخ از نزنه" بیسه توجیه و در عین حال تهدید ناراضیان پرداختند. این حرکت رهبری سازمان نشان می داد که سنن و عادات فرقه ای - محفلی در کجا لانه که دست و چه کسانی در واقع از سانترالیسم بوروکراتیک پاسداری می کنند. و احدمانیز یک - حوزة هائی بود که بایستی صحت تصمیم م. برایش تشریح می گشت و لازم الاجرا بودن دستور صادره و تبعیت از آن شفاهاگوشدمی گردید. رفیق دفتر سیاسی در مقابل این سؤال که چرا بایستی این توضیحات شفاهی باشند و چه ضرورتی بر توضیحات شفاهی وجود دارد، جواب داد که توضیح کتبی، تایید و ارسال آن، می - توانست به دراز بکشد. این جواب که به شوخ طبعی می ماند، یک جواب منطقی، طبعانمی توانست قانع کننده باشد. برخی از مادران جلسسه اعتراض خود را به اینگونه شیوه برخورد اعلام کرده و خواهان ملاقات بار - بابا علی بیا یکی دیگری از رقیقهای اقلیت سازمان گردیدیم. این خواست ماهیچ خواست غیر منطقی و غیر قابل اجرائی نبود. ما برای قضاوت در مورد اختلافات و اتخاذ تصمیم آگاهانه، بدرستی ایمن درخواست را مطرح نمودیم. توضیحات رفیق دس در خصوص خود مسئله موردمشاجره، هیچ چیز بیشتری نبود جز آنچه که قبلا کتبا نوشته شده بود. تنها چیزی که توسط این رفیق باره مطرح گشت و روی آن با فشاری شد این بود که تشکیلات یعنی من "آنچه که دس می گوید بایستی اجرا شود" مخالفین با این تصمیم مرکزیت می توانند برونند، " ما این سازمان را ساختیم. اینها همگی نشان می داد که دس تصمیم قطعی دارد با اخراج ر - بابا علی و احتمالاً چند نفر دیگر، به نهضت اصلاح سبک کار خاتمه بخشیده " اقتدارات ویژه " خود را در سازمان ابدی نماید .

اینگونه نشستها برای یادآوری و تاکید بر زهای حقوقی ما، بهتر بگوئیم برای تفهیم مجدد بی حقوقی ما، برای بیرون آوردن ما از اشتباه، از اینکه اقلیت می تواند با تصمیمات مرکزیت آشکارا مخالفت کند، برای زدودن این توهم از ذهن خوش باور ما که دیگر بدنه سازمان مجری منفعل تصمیمات مرکزیت نیست، بود. ما بایستی سر جای خود، که همانا مجری بی چون و چرای تصمیمات فرماندهی نظامی می باشد، برگشت داده می شدیم. ولی برای ایک سؤال حل نشده باقی ماند: " فرق حزب با ارتش چیست؟ "

در همین جلسه مورداشاره یکی از رفقا دقیقاً وقوع يك انشعاب زودرس را در صورتیکه - بابا علی اخراج گردد پیش بینی نموده و از رفیق دفتر سیاسی بعنوان یکی از مسئولین در جه اول این سازمان، رقیقانه درخواست نمود که سیاست اخراج را پیشه نکنند و تمامی تدابیر ممکن را برای جلوگیری از انشعاب بکار گیرند، ولی جواب رفیق دفتر سیاسی تاکید مجددی بود بر ضرورت تصفیسه. مجدداً به وی از ناحیه ماهشدار داده شد و این سیاست بعنوان امری غیر حزبی و اشتباه بیان شد. به وی توضیح داده شد که بنیانهای فکری چنین سیاستی همان بنیانهای فکری مرکزیت " اقلیت " است و همگان دیدند که عاقبت پیگیری و پافشاری بر ادامه آن موجب چه خسران و صدمه به رجنبش گردید. مار فکار ابسه مصیبات و گزارشات پلنوم مه رماه ۶۶ رجعت دادیم که در بخشی از آن نوشته شده است: " میل به همگن شدن و برخورد یکبار چه با تشکیلاتی، با عشت گردیده که بحران و تلاطم تشکیلاتی به نحو خاص و شیوه غیر معمول در سازمان رخ دهد " و " مانع از بروز اختلافات جدی سیاسی - ایدئولوژیک گردد و در مواقع بحران رهبری سازمان در مقابل بخشی از بدنه قرار گیرد " این " میل به همگن شدن " یعنی حفظ همان روابط محفلی سابق و " تقابل با بخشی از بدنه " عدم وجود " یک مبارزه ایدئولوژیک جدی "، " پیدایش نوعی لختی "، " عدم وقوع اختلافات جدی و بزرگ در کمیته مرکزی سازمان "، " این امر در آغاز حرکت، خود را بشکل ساز ایدئولوژیک در بالا نشان میداد " و " والی آخر، از جمله مسائلی بودند که توسط م. یکبار دیگر نادیده و نمانوشته انگاشته شدند. این عمل آنها نه یک حرکت و اقدام بجلوبلکه بر عکس عملی است که بازگشت بعقب را تسریع میکند. ما خواهان پیشروی نهضت اصلاح سبک کار بودیم و هستیم. پس از آن جلسه، برای ما واضع گشت که مرکزیت فراخوان خود را برای لایزوی " سنن و عادات فرقه ای محفلی " و استقرار اشکال و شیوه های فعالیت سازمان منطبق با مضمون فعالیت کمونیستی سازمان " راپس گرفته است .

چگونه میشود شیوه حیات عقب مانده فعالیت تشکیلاتی پایمان داد در زمانیکه دس با اقتدار تمام بر حفظ آن اصرار میوزد؟ آیا میتوان در تاریکی شمشیر از نیام بر گرفت و با شیطان ستیزید؟ آنها با اخراج و تصفیسه مدافعین سر سخت دموکراسی تشکیلاتی و مبارزه ایدئولوژیک جدی، به سازمان وعده کنگره میدهند و اعضا را دعوت مینمایند که به این ابزار قانونی برای انجام مبارزه خود با " ساختار بوروکراتیک - نظامی تشکیلات " متوسل شوند! یعنی پس از تعطیل فعالیت سیاسی احزاب، به مردم اجازه فعالیت سیاسی میدهند! خوب است این رفقاجواب دهند چرا - بابا علی و دیگران را بخاطر درخواست " مبارزه جدی و نه فرمایشی " و " لغو سانسور مقدماتی بر مباحثات " اخراج کردند؟ آیا پس از این عمل شما، هنوز هم کسی میتواند وجرات دارد تا در یک مبارزه حزبی جدی با انحرافات و کژیها و کاستیها شرکت کند؟ آیا کسی حق این را دارد که بدون اینکه مقاله اش باقیچی سانسور مواجه گردد، نظر اتش را به رشته تحریر در آورد و مخالفتش را با این یا آن تصمیم دس ابراز دارد؟ این دعوت که م. به شرکت در رکنگره و توسل به ابزار قانونی، درست مثل دعوت اکونومیستها از کارگران است، که به آنها میگویند بجای مبارزه با سرمایه داری در چهار چوب آن باید ماند و آنرا از درون باید تغییر داد. نه آقایان! این نوع مبارزه دون کیشوتی که با آسیاب بادی بجای غول میجنگند، بدر دیک تشکیلات کمونیستی نمبخورد. وعده کنگره در شرایطی که تصفیسه معترفین به یک تصمیم شما در وسیعترین بعد خود همراه با ایراداتها، نامر و ادامه دارد، تنها وسیله ایست برای جلوگیری از رشد بیشتر اعتراضات و آجمز کردن رفقادر اتخاذ تصمیم!

بحران کنونی و زمینه‌های آن

ایدئولوژیک خود را همانند قیومت تشکیلاتی جاودانگی بخشند سلاحی است بزند و کارآورد رخت مت تحقق یگانگی سیاسی تشکیلاتی سازمان و انسجام ایدئولوژیک آن! سلاحی که اصل سانترالیسم مکرراتیک را در پروسه عمل تحقق می بخشد و مقدم بر هر چیز مکان می دهد تا ضعف ها و نارسائی های تشکیلات و رهبران بید ریخ افشاگر د و شرایط پائین کشیدن ها و بالا بردن ها که اصل فیرقابل خد شده مکرراتیسم تشکیلاتی است تسهیل می گرد د!

اگرچه تردیدی وجود ندارد که رهبری سازمان با تاکید و یافشاری برسبک کارگذاشته و عقیم گرداردن کلیه تلاش های اصولی برای حفظ یکپارچگی تشکیلات و مانعت ازحل منطقی ود مکرراتیک مسائل مورد اختلاف، عملا انشعاب را بر بخشی از نیروهای تشکیلات تحمیل نمود و حسب ظاهر با مهاران شان بقا را برای دوردیگری تثبیت نمود اما این رمز بقا تنها می تواند تثبیت گنده مقام رهبری دریک فرقه باشد و نه یک سازمان انقلابی د مکرراتیک و یا کمونیستی که رمز رازش بر آگاهی و انتخاب منقش است و این نحوه بقا و حفظ این ترکیب از حیات فرقه ای به هیچیک از آرزوهای د ورود راز رهبران برمد عاجاه عمل نخواهد پوشاند و با زنده نهائی این قمار همین رهبری فرقه گرد گماتستی است که ادعای رهبری جنبش و اکسیر حیات بخش وحدت فرقه ها وهدایت یک انقلاب تودهای عظیم را د است اما از تحمل یک جمله مخالف از هم زمان چندین ساله اش احساس عجز دارد. سرایی که رهبری در وادی تشنگان قدرت برای خود بخواب می داید با طالع سحر محو شدتسار صبح د ولتس چه بد مد!

رهبری سازمان میدوار بود خلا یک حزب کارگری د ر جنبش را پیر کند. شکست مدعیان رنگارنگ الترناتیو کارگری، بحران طیف راست و تمایل عمومی د ر میان معترضین این طیف به سازمان ما و بر نه الیترناتیو انقلابی، امید رقار مضعف می ساخت. امیدی که هرچه زمان می گذرد ضعیف ترمی شود و خطای اصلی هم د همین خط مشی نهفته است. برخورد هائی هم که مادردون با طرفداران جدی ود آتشه این طرز تفکر د اشتیم به این خلاصه می شد که آنان د فرمیسما معدن آورانیم و ما با تلاق تلقی می کردیم با اعتقاد ما اسب طلائی د فرمیسما سوسیال دموکراسی آبیستن است. د ر اولین کنفرانس سازمان خارج از کشور خط سوسیال دموکراسی را بعنوان مصوبه به تصویب رساندیم و تجربه تا کنونی هم موید این نظر است. و اما د ر لجن طسلاهم یافت می شود، یافتنی به دشواری کار کارکا و شگران طلا که ساعت ها گل ولای رود خانه را د ر جستجو و کشف این فلز کمیاب لگمالی می کنند.

د لپستن بدین مسعدن آورانیم رهبری سازمان را واداشت تا هرچه زود تر خود را از شر مزاحمین داخلی وها ساخته ود ر واههای گشوده بر روی راست را چارطاق کند! جوهر استدلال رفقای مرکزیت ومد آقینشان انضباط پذیری و تشکیلاتی بودن د فرمیسما است. اما مگر رفقای که امروز تشکیلات از "شرشان" خلاص می شود رفقای انضباط پذیر و تشکیلاتی نبود هاند و د رکوران مبارزه و بحران ها علی رغم برخی انتقادات به شیوه رهبری و سبک کار فوق سانترالیستی د قتر سیاسی د ر کنار آن نایستاده انگ و مگر می توان آد مه راد ر قالب های فرضی چون تخت خواب "پروکست" جای داد و محلی برای تحول و د گرگون شدن آنان قائل نبود! آخر چگونه ممکن است محدودی از طیف راست خود را از زیر بار نکت. رهبران خائن تودهای - اکثریتی نجات بخشند و مجددا طی چند دهه یک جواهر سازد یگری بیرو را نند!

رفقای مرکزیت که تلاش دارند با کاستن از اهمیت انشعاب تحمیلی و اختفای جوانب بحران زرقای د اخل و کشورهای غیر اروپائی موقعیت تشکیلاتی و جایگاه سیاسی خود د ر جنبش را حفظ کنند، بر خطا هستند و د برپا زود با امواج تازه تری از بحران رویو خواهند بود، چه شیوه برخورد آنان با بحران، امتیازدی به ناراضی ها و مساله د ارها و گشودن د ر واهها بر روی نیروهای تازه روشنفکری برای برکردن خلا نیروهای از دست رفته بحران های بمراتب عمیق تری بدنبال

اخراج و سانسور، و همواره تلاش می ورزد تا حقایق را ازید نه تشکیلات مخفی بدارد و بحران را کم اهمیت و کم دانه جلوه دهد! هنگامی هم که ناچار می شود برای حفظ بقا و تجدید حیات دست به انتقاد از خود بزند زمین و زمان را بهم می دوزد تا انتقاد از خود را در میان هاله ای از گرد و غبار محو سازد و با پاشیدن خاک به چشم منتقدان حیات فرقه ای خویش را برای چند صباحی د یگرتضمین، و به سیاست دنباله روی از حوادث تد او مبخشد!

تجدید نظر د مقوله "هواد ارمعه د" و دعوت از هواد اران مقهد برای درخواست عضویت آزمایشی که با اعتراض جمعی و برخاش خشمناگین بخشی از اعضا و هواد اران همراه بود زنگ خطر بحران را بصداد راورد. زنگ خطری که د ر کنفرانس ۱۳۶۶ خارج از کشور، حول مجموعه ای از مسائل سیاسی، ایدئولوژی و تاکتیکی ناشی از اعمال سیاست های فوق مرکزیتی د قتر سیاسی به اوج خود رسید!

بحران جدید که قطعاً آخرین بحران نخواهد بود بگونه ای د یگر شد و د ر و ران مهاجرت د ر دسترنا سیات ناسالم محفلی ود ریپرتو اعمال سیاست های فوق مرکزیتی د قتر سیاسی ود رفقدان سبک کار حزبی نشوونمای تازه ای یافت و بد رجه تکاملی از بلوغ رسید که با یک تلنگر چون قرچه ای رسیده، د هان گشود! رهبری سازمان مثل گذشته غلبه بر بحران را د ر سرکوب شدید معترضین، تشدید اعمال سیستم پلیسی - که بعد از کنفرانس خارج از کشور تحت عنوان مبارزه با لیبرالیسم بدنه - علنی گردید، تکیه بر اهرم تشکیلاتی ود مکرراسی قطر هچکانی می دانتست. بهمین دلیل هنگامی که اختلاف د ر تشکیلات علنی شد اکثریت قریب با اتفاق اعضا و هواد اران د ر این امر که مسئولیت اصلی بحران بر عهد مرکزیت و سیاست های فوق مرکزیتی و فوق استالینیستی آن است متفق ال رای بودند. نهایت اینکه بعضی هنوز بران با ورنده که باید برای حفظ تشکیلات و اصلاح آن "د رین"، باقی ماند و از سیاست سرد کویگرایانه رهبری با حفظ نظرا طاعت نمود تا شاید فرجی شود و رهبری پس از قلع و قمع مخالفان بوعده هایش د ایربرد مکرراتیزه کسردن تشکیلات عمل کند!!!

د رهرو صورت بحرانی که آقا شده و دست به نقد تشکیلات را د و پاره ساخته است، بحرانی است با ویژگی ها و خود ویژگی های خود! بادامته ای فراخ و ژرف، بحرانی که بیش از هر چیز ناشی از سیاست بخایت ناد رست و سبک کار عقب ماند رهبری است و بلحاظ وجود زمینه های عمومی تریحرا ن غیر قابل مقایسه با گذشته! اینکه ما بعنوان معترضین خواستار آزادی بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک علنی بودیم بدین معنا نیست که برسریک بند از اساسنا های که هنوز تصویب نشده راه خود را جد انما تیم و فرقه د یگری برسایر فرقه ها اضافه سازیم و با زیافشاری ما بر مباحثه آزاد ویدون سانسور مقد ماتمی بییش از تصویب بر نه مه بدین معنا نیست که می خواهیم یک حزب علنی برپا د اریسم و از سر سیرتاد مپیاز روی د ایره بریزیم! چه زندگی همیش قید و بند است و هر حرکتی به د هها قید و شرط و ما و اگر وابسته است و اگر د ر زندگی اجتماعی بطور عام صد ها رازد ر بسته وجود دارد د ر زندگی سیاسی ود ریک تشکیلات مخفی بطور خاص چندین برابر بیشتر!

می توان مبارزه ایدئولوژیک علنی بی قید و شرط را با شعار آزادی - های سیاسی بی قید و شرط قیاس نمود. همانطور که هدف اساسی از تحقق شعار آزادی های بی قید و شرط سیاسی بیان تمام حقایق لا زم برای آگاهی تود هاست و آزادی کلیه جریان ها سازمان ها، احزاب و گروهها و سازمان های اجتماعی برای ارائه نکته نظرات خویش است تا تود هها و راس آن پرولتاریا خود و انقلابش را آگاهانه سا مان بخشد و سا زمان دهد و باستان د ر برابر استمنا و گران ونفی استمنا و رقیه ارتجاعی بییش شرط اصلی تحقق این شعار است؛ د ر مبارزه ایدئولوژیک علنی بی قید و شرط هم با زنگوشی تمام حقیقت بدین سانسور افشای تمام موانع تکامل حزبی و سازمانی و د ریک کلامی استادن د ر برابر تمام کسانی که تحت عنوان قید و شرط تیغ سانسور را برای مانعت از ابراز نظر مخالفان تیغ می کنند و زیر لوای پاسداری از فضای رفیقانه مباحثه د رصد دند قیومت

درد و ره بعد از شهریور ۲۰ حزبتوده بدلیل شرایط مساعد بین المللی، نقش ارزنده اتحاد شوروی در جنگ بر علیه فاشیسم و حضور این کشور در شمال و پایتخت به همراه سایر متفقین، توانست مجال تبدیل شدن به یک حزب توده های را پیدا کند و هم نخستین انشعاب این حزب یعنی انشعاب گروه "خلیل ملکی" زد و عامل سرچشمه گرفت اعتراض بسه سیاست دنیا لروی حزب از اتحاد شوروی، ماجرای نفت شمال - قرار داد قوام ساد جیکف - سازش حزب با قوام سلطنه ضد کمونیست! و نیز تاسی از تیتویسم که بر روش مستقل یوگسلاوی در پناهی سوسیالیسم در ورمی زد و تاکید داشتند ر ۱۹۶۰ که احزاب کمونیست جهان بد و شاخه طرفدار "مسکو" و "پکن" تقسیم شد حزب توده ایران هم مثل دیگر احزاب تجزیه شد و جریان مائوئیست هایا پروچینی هارا ه خود را از خروش جفی هاجد اساختنه انشعابی که با تجزیه نیروهای د موب کرات و کمونیست ایرانی و تبدیل آنان به فرقه های جد گانه د عرصه داخل و خارج آثار بمواتب بسیار ناگواری پدید آورد، انشعابی که از اساس مطلقاً بیگانه با مسائل داخلی و صرفاً تحت القاعات د و قسطب جهانی کمونیست د ر مقطع مشخص انجام پذیرفت!

جنبش چریکی ده پنجاه هم از جنبش چریکی خارج از مرزها - امریکای لاتین و خاور میانه و ممترا زهه کوبا، و الجزایر - الهام میگیرد و نه از مبارزه کارگران و زحمتکشان ایران! و تمام استدلالها و دلایلی هم که برای حقانیت مشی مبارزه چریکی جد از توده بیان می شود فراتر از استدلال "رژیم د بیره" "عمرو زگان"، و منیر شفیق "نیست! بهمین دلیل هم د وران مشی چریک د ایران خیلی زود بسر آمد و پیش از اینکه توده های امید ان آیند مشی چریک از میدان خارج شد!

د راستانه انقلاب بهمین هم که چند د و چین سازمان و گوروه کمونیستی چون قارچ روئید هر کد ام بایک مشخصه برجسته بین المللی شناخته می شد و یک قطب کمونیستی رانمایدگی می کرد!

خصوصیت بارز خط یک (حزب توده) طرفداری جدی از اتحاد شوروی د را اختلاف چین و شوروی و پذیرش نسخه های شفاف بخش تشور - یسین های شوروی برای د رمان تمام نهضت های رهائی بخش ملی و راه رشد غیر سوما به داری به رهبری د موکراتهای خرد ه بورژوا بود خط ۲ که از جانب سازمان چریک های فدائی خلق نمایندگی می شد به تقلید از ویتنام "سالهای جنگ (۲۵ - ۱۹۶۰)" سیاست بی طرفی د رقبال د و قطب جهانی کمونیسم (چین و شوروی) را اتخاذ می کرد و ضمن پذیرش سلطه مناسبات سرمایه داری د ایران بر شایهت شیوه های مبارزه با چین تاکید می کرد!

خط سه باتر سوسیال امپریالیسم شناخته شد و طرفداری یا مخالفت باتر "سه جهان" "مافو" وجه افتراق آنان محسوب می شد که بروچینی اند یا طرفدار آلبنانی!

وجه بارز خط چهار که سازمان ما بود د رود "تر" سوسیال امپریالیسم و مقابله با رویزیونیسم د ور می زد! هر چند مانند خط ۲ ضمن رد "تر" سوسیال امپریالیسم و موضع گیری صریح در برابر پدیده رویزیونیسم از بیان دامنه و شمول آن امتناع می ورزید!

اشاره کوتاه به سابقه تاریخی تاثیر جنبش جهانی کمونیسم بر تحولات جنبش کمونیستی میهنمان بدین خاطر است تا نشان د هیمن جنبش ما چه اندازه از تغییر و تحول اوضاع جهانی متأثر می شود و چگونه حتی مسائل داخلی هم تحت شعاع مسائل جهانی قرار می گیرد و بیا بصورت تابع و متغیر ب سه نوسان د رمی آید. نگرشی کوتاه بر تحول جنبش جهانی کمونیسم و با زتاب بحران های آن د ر جنبش ما اهمیت مرحله کنونی رانمایان تر می سازد!

بحران سوسیال د موکراسی :

جنبش جهانی کمونیسم د وران معاصر با سه بحران عمومی د دست و پنجه نرم کرده است، اول بحران سوسیال د موکراسی که با تجدید نظر د ر تزه های بنیادین مارکس، مقوله "د ولت"، انقلاب و د یکتا توری پرولتاریا" و امکان کسب اکثریت و احراز قدرت از طریق پارلمان د رسوسیال د موکراسی اروپا پدید آمد و د ر طی جنگ جهانی

خواهد آورد. بحران هائی که د رسایه سبک کار محفلی - بوبولیستی حاکم گورکن این نوع تشکیلات سبک کار است.

زمینه عمومی بحران نشان می د همد که بحران بسترهای مناسیسی یافته ر فرورفته ر فتر به پیش می تازد و چه بسا توفان های مهیب تروسیل های عظیمی تری براه بیند از د ما بگذارتوفان بفرود وسیل همه جا را بروید. صیاد ان د ر توفان کار از زموده می شوند. برای غلبه بر بحران و بیرون رفت از آن باید زمینه های عمومی بحران را جدی تر تحلیل نمود و د رکی د یالکتیکو راجا یگزین د رک مکانیکی موراقه گرای راجانشین د هنگرانی ساخت. شیوه توجیه گرائی گذشته راترک و به تبیین دقیق و موشکافانه مسائل و مشکلات برداخت. جوهر اختلاف معترضین هم با رهبری د رهمین بود که شرایط واقعا تغییر کرد، بحران عارض شده جدی است و ماهیتا با بحران های گذشته متفاوت، و شرط غلبه بر بحران بکارگیری خرد جمعی تشکیلات د ر نقد تاکتیکها، مواضع و عملکرد های تاکتونی و میدان روح د موکراتیسم واقعی به کالبد تشکیلاتی است.

د رشناخت یک مقوله د رک ارتباط و پیوند اجزاء آن اهمیت اساسی فوق العاده مهمی د ارد. ما به مشابه یک سازمان سیاسی که هدف مقدم خود را مبارزه برای رهائی طبقه کارگر و زحمتکشان یک کشور معین قرار داده و بطایه سازمانی که عناصرا گاه این طبقه پدید برندگان همزمنی این طبقه را د ر صف خود گرد می آورد و به مشابه بخشی از اردوی کار که خواهان رهائی پرولتاریای جهانی از قید استثمار و بهره کشی است از سه جهت د ر سه بستر هم عرض و د ریک رابطه د یالکتیکی بگا تنک به پیش می رویم ما به مشابه گورانی از اردوی بی شمار کار و جزئی از جنبش کمونیستی و کارگری جهان عمیقاً و شدیداً از تحولات جهانی کمونیسم تاثیر می پذیریم. جهان کمونیست امروز د ر تب و تاب یک بحران واقعی می سوزد و با زتاب این بحران تا رو بود سازمان های کمونیستی ایران و مالانما راهمد ر برگرفته است. بهمین دلیل د ر ارزیابی از بحران تاثیر تحولات و بحران جنبش جهانی کمونیسم و با زتابان د رسازمان ما را باید نخستین زمینه و یایی از سه زمینه مهم بحران دانست.

اما از آنجا که ما بطایه نیروهای انقلابی یک کشور برای استقرار سوسیالیسم د رایران تلاش می ورزیم از مسائل ویژه ایران و بطور اخص از شکست انقلاب بهمین، و از شکست وید فرجامی الترناتیو هاتنا - می شویم این تاثیر د رکنار مشکلات ناشی از سبک کار محفلی تشکیلات و تحلیل های ذهنی گرایانه از حاکمیت و اوضاع داخلی بشدت همل می کند و یاس عمومی از مبارزه و ناامیدی نسبت به آینده رافرونی می بخشد، بدینجهت د ر ملاحظات و محاسبات کنونی ارزیابی مجددی از تحلیل های تاکتونی و چشم انداز آینده رژیم ضرورت حتمی د ارد. رهبری سازمان هم د ر جریان اوج گیری اختلافات بادست چین کردن تمام نیروهای طرفدار خویش د رکنار محدودی از معترضین تحلیل ا شرایط بعد از آتش بس را د ر دستور کار یک کنفرانس مشورتی قرار داد و خود پیشایش معترف گردید تا چه اندازه از اوضاع پرت افتاد ه است. این د و عامل را می بایستی زمینه عام بحران کنونی دانست و سومین عامل یعنی مناسبات حاکم بریک سازمان و سبک کار محفلی - بوروکراتیک آن را زمینه خاص بحران تلقی کرد. آنچه د ر بی این مقدمه خواهد آمد تلاشی است برای بیان شمائی از این سه زمینه بحران، و قطعاً برای بیان تمام حقیقت مشارکت فعال نیروهای انقلابی و کمونیست لا زم است!

- ۱ - با زتاب بحران جهانی کمونیسم!
- ۲ - با زتاب شکست انقلاب بهمین و الترناتیوها!
- ۳ - با زتاب فوق سانترالیسم د رسبک کار محفلی!

با زتاب بحران جنبش جهانی کمونیسم

سابقه تاریخی: تاریخ جنبش کمونیستی ما با فعالیت ایرانیان مهاجر د ر جنبش سوسیال د موکراسی روس و قفقاز شروع می شود. رهبران و بنیانگذاران حزب کمونیست ایران د روسیه تزاری همراه با بلشویکها جنگیدند و تاسیس حزب کمونیست با الهام از کمینترن صورت گرفت.

اول با پشتیبانی فراکسیون احزاب رومیزیونیست کارگری اروپا دریا و لغا. ناز بود چه جنگی د ولت بورژوازی خودی برجنگ بورژوازی خود علیه پرولتاریای سایرکشورها صحنه گذاشتند و ارتداد "انترناسیونالیسم پرولتری" را هم در نورودید ، با انقلاب پرولتری اکتبر که منشویک ها واس - ارهابه صفوف ضد انقلاب پیوستند د رسایرکشورها هم روند تجزیه احزاب سوسیال د موکرات تکمیل شد و د وجریان کاملا متضاد د رساله انقلاب و حمایت یا مخالفت با اولین انقلاب پیروز کارگری (روسیه) شکل گرفت. و جریان مدافع انقلاب (کمونیست ها) بنا بنیانگذاری بین الملل سوم د رمسکو (۱۹۱۹) باتبیین اصولیت های حزب کارگری انقلابی و تاکید برکسب قدرت از طریق انقلاب ، "د یکتاتوری پرولتری" و "انترناسیونالیسم پرولتری" راه خود را از احزاب سوسیال رفرمیست که بنام سوسیال د موکرات یا سوسیالیست نامیده می شدند جدا ساختند !

زمینه طبقاتی و بنیادین "سوسیال د موکراسی" رشد اشرافیت کارگری د کشورهای صنعتی پیشرفته و نقش هدایتگران د رسا زمان های طبقاتی پرولتاریا و نفوذ روشنفکران خرد بورژوا د احزاب کارگری (سوسیال د موکرات) بوده. انشعاب ۱۹۱۹ ظاهرآ به بحران د ودهه جنبش کارگری خاتمه داد ولی متاسفانه د اتحاد شوروی و سایرکشور - هائی که بعد هانظام سوسیالیستی وسیستم تک حزبی حاکم گردید در پرتوصنعتی شدن اقتضار جدیدی به اشرافیت کارگری ملحق شدند و پایه سوسیال د موکراسی یعنی اشرافیت کارگری د رمیزان زیادی باز تولیدی شد . تشکیل د ولت حزبی و انحصار مطلق حزب د راداره امور جامعه و روند های اساسی تولید مادی و فرهنگی ، انگیزه های شد برای کشش روشنفکران خرد بورژوا به حزب !

رشد کمی و کیفی تکنوکرات ها و نفوذ خرنده بوروکرات ها د ر حزب مانع از تحقق انشعاب واقعی کمونیست ها از سوسیال د موکرات هاد ر کشورهای سوسیالیستی گردید و علیرغم غلبه بر بحران سوسیال د موکراسی د ر سطح جهانی ، انشعاب از سوسیال د موکراسی د ر زمین خودی عقیم ماند و امتزاج و اختلاط پایه سوسیال د موکراسی د ر حزب پرولتری به شیوه مکانیکی موانع جدی و مشکلات لا ینحل بارمغان ! ؟ آورد . حمل تضاد طبقاتی د ر بستر مناسبات طبقاتی باتکیه بر د موکراسی و شوراهای خود رابه حمل بوروکراتیک قهرآمیز شیوه های امرانفرمانده هی سپرد و باغالب شدن د یکتاتوری حزبی بجای د یکتاتوری طبقاتی و انحصار مطلق حزب واحد ، پایه سوسیال د موکراسی د ر ادغام با پایه پرولتری حزب کمونیست سلطان حزب شد و انشعاب ناکام ماند . اگرچه د رایسن بحث ناچاریم با اشاره کوتاه از کنارسائل بگذریم قطعآ بیان اینن دیدگاهها مستلزم توضیح بیشتر و کاملتری است اما ضرورت دارد یلاد آوری نمائیم که احزاب کمونیست د ر ایونپسیون از موضع ضعف و احزاب کارگری د ر قدرت با برداشت ناد رست از د یکتاتوری پرولتاریا و حق انحصاری حزب به اشرافیت کارگری امتیاز دادند !

با زتاب بحران سوسیال د موکراسی د ر جنبش کارگری بین الملل د رمیان کمونیست های ایرانی که هنوز پایه سوسیال د موکراسی یعنی اشرافیت کارگری روبرو نبودند انتقال تجربه بوروکراتیک حزبی بسود بطوریکه به حزب کمینترنی یعنی حزبی که منافع اتحاد شوروی را مقدم بر هر چیزی می دانست انحصار نمایندگی پرولتاریا د ر کشور ما بعنوان ماترک بلا معارض اعطاشد و با پشتیبانی مادی و معنوی مجموعه احزاب رسمی از "حزب طرا زنیون طبقه کارگر" یعنی "حزب توده" شانسی برای حمایت بین المللی از یک حزب کارگری واقعی باقی نماند و مقولسه تشکیل حزب د رایران با وجود حزب توده "تاپوشد" همان تابوئی که اکثریت سا زمان چریک های فدائی خلق را هم بعد از انقلاب بدنبال سراب حزب رسمی به منجلا ب فرهمیسم حزب توده فروغلتانند ! اما حزب کمینترنی د رایران که هنوز فاقد اشرافیت کارگری ویا ویا اشرافیت کارگری جا افتاده بود ، بیش از د دهه اشرافیت فتودالی را بر جنبش کارگری مسلط ساخت نفوذ اشرافیت فتودالی د ر کنار حضور گسترده روشنفکران خرد بورژوا د ر حزب توده زمینه

ساز سبک کار محفلی - بوروکراتیک شد و تحت عنوان خنلوص حزب و نفی فراکسیونیسم از رشد هرگرایش سالم و تفکر ارزنده ای د ر جنبش کارگری ممانعت شد و بانفی نقش گرایش قانونی د ر حزب و جریان های کارگری به تقلید از رهنمود کمینترن مبنی بر انتصابی بودن یاغیر - انتخابی بودن مرکزیت د موکراتیک ! راه برای قیمومت رهبران انتصابی یا خودگزیده فراهم آمد . مرضی که تمام جنبش چپ ماهنوزا زان رنج می برد و عملا بانفی قانونی گرایش د ر حزب ، راه برای محفلیسم ، باند بازی و فراکسیونیسم د ر مرکزیت ها با رشد و با تحمیل انفعال بر بدنه ، فرقه گرائی و سکتاریسم غالب شد ! و د ر واقع نه انشعاب که د ر جای خود اصولی و ضروری بود بلکه عواقب ناشی از اتخاذ تعمیم تصمیمات گریبان جنبش ما را گرفت !

ناسیونالیسم د ر پوشش اختلاف مسلکی

د ر جریان گرد همایی احزاب کارگری و کمونیستی جهان د رمسکو به سال ۱۹۶۰ اختلافات چند ساله چین و شوروی جنبه علنی پیدا کرد . قطعنامه پایانی نشست که بیانگر تبیین حزب کمونیست اتحاد شوروی د رکنگره های ۲۰ و ۲۲ از مسائل صلح جهانی ، سوسیالیسم و استراتژی نوین انقلاب و شیوه های گذار سوسیالیستی بود - علیر - غم مخالفت چینی ها از طرف اکثریت قریب باتفاق نمایندگان - تصویب رسید و متعاقب آن جنگ آید ثولوزویکی د و قطب بز رگ کمونیستی د ر مقیاس جهانی باشد د وحدت بی سابقه ای آغاز گردید و بزرگترین بحران جهان کمونیسم که بیش از د دهه بطول انجامید به ثبت رسید . بحرانی که کشورهای سوسیالیستی را بد و ارد و گاه متخاصم تقسیم نمود و اکثریت احزاب کارگری ایونپسیون د ر کشورهای سرمایه داری را به طرف داری از این بیان قطب د چار انشعاب ساخت . بحرانی که ریشه د ر ناسیونالیسم داشت و از تحلیل واحدی از توازن قوا و نیروهای انقلابی د ر سطح جهان منشاء می گرفت اما باد شیوه استراتژی متفاوت !

هر د و طرف اعتقاد داشتند که اوضاع جهانی بسود انقلاب و نیروهای انقلابی تغییر یافته و شرایط برای گذار سوسیالیستی د ر مقیاس جهانی فراهم است . ارد و گاه سوسیالیستی بر ارد و گاه امیر - یالیستی تفوق دارد . بحران اد اوری نظام سرمایه داری اوج می گیرد و رشد نیروهای مولده د ر کشورهای سوسیالیستی بر کشورهای سرمایه - داری برتری مطلق می یابد ! اما شوروی ها مدعی بودند بدلیل امکان رقابت اقتصاد د باتوجه به برتری کیفی شرایط خویش نی توانند جهان سرمایه داری را از میدان بد رکنند . و رقابت اقتصاد د بعنوان یک تز اساسی د ر خدمت انقلاب جهانی قوا می گیرد . بدلیل هژمونی ارد و گاه سوسیالیستی د ستیابی احزاب کمونیست د ر کشورهای صنعتی پیشرفته از طریق پارلمانتاریسم یک امکانی واقعی است و همینطور د ر کشورهای عقبمانده و نهضت های رهائیبخش ملی تحت رهبری د موکرات های انقلابی و رهبران جنبش های ملی می توان از طریق - راه رشد غیر سرمایه داری گذار سوسیالیسم را تا مین نمود . و بهر طریق از امکان بروز جنگ جهانی د یگری ممانعت بعمل آورد زیرا باتوجه به زراد خانه اتعی د قدرت امریکا و شوروی د ر پایان یک جنگ اتعی شانسی برای زندگی بر روی کره زمین باقی نمی ماند .

چینی ها مدعی بودند که جنگ با امپریالیسم اجتنابنا بد یسر است و بدلیل شدت بحران های اقتصاد د و اجتماعی امپریالیست ها و د ر راس آنها امپریالیسم امریکا جنگ جهانی سوم را بر کشورهای سوسیالیستی تحمیل خواهد کرد ! بدینجهت موضع شوروی ها د ر قبال صلح ، جنگ و رقابت اقتصاد د ر ایونپسیون قلمداد کردند . و با طرح نیمه مستعمره - نیمه فتودال بودن جوامع تحت سلطه ، انقلاب د هقانی راباتوجه با اکثریت جمعیت د هقانی این کشورها راه نجات و نیل به سوسیالیسم می دانستند . "تری" که د ر نهایت بر محور محاصره شهرها توسط روستاها بنا نهاده شده بود و د ر سطح جهانی هم محاصره قدرت های امپریالیستی و بعد ها "سوسیال امپریالیستی" ! توسط د ولت های فقیر تنها امکان واقعی انقلاب

جهانی می دانست و نهایتاً به تراز اجتماعی سه جهان ختم می شد! اما اختلاف مسلکی و ایدئولوژیکی یک وجه سکه بود و روی دیگر سکه رافع ملی و برتری جوئی هر یک از طرفین رقم می زد! و ریشه در ناسیونالیسم داشت! مثلاً چینی ها که بیشترین حمله را به یوگسلاوی می کردند در رد و وجدید زود تراز سایر کشورهای بهیود در روابط خود با آن برد اختفد زیرا بیشترین مشابهت را با آن داشتند.

در جریان دومین جنگ جهانی وطنی دهه جهل بدلیل حضور ارتش سرخ در راه ای از کشورهای وید لیل شکست فاشیسم و ارتجاع بزرگ قرن در اروپا و بیلیتاریسم و این در رخاورد و در شرایط پیروزی انقلاب تودهای در اروپای شرقی و "چین" تسهیل گردید و در نتیجه با استقرار نظام سوسیالیستی در قسمت اعظم آسیا و اروپا ارد و گاه سوسیالیسم ولادت یافت و نقشه سیاسی جهان دگرگون شد. بطوریکه مقابله بلوک واحد سوسیالیسم با بلوک امپریالیستی موازنه جدیدی را در سطح بین المللی به سود انقلاب پدید آورد. الگوی اتحاد شوروی بعنوان فاتح بزرگ و قهرمان بزرگترین جنگ تاریخ بشری الگوی آزاد یخواهی، ترقی و سعادت بشری محسوب می شد و بعنوان شاخص برجسته و نمونه درخشان در غلبه بر عقب ماندگی ها توصیف می گردید.

تجربه شاخص های رشد صنعتی و سیاست سوسیالیزه کردن کشاورزی شوروی موموم در کشورهای اروپای شرقی پیاده می شد و با وجود انحلال کمینترن، حزب کمونیست اتحاد شوروی فرمانروای واقعی اروپای شرقی بود. در حزب کمونیست "بلشویک بزرگ" و رهبر تاریخی و ناجی جهان خدائی داشت و شیوه های امرانه فرماندهی وی توسط احزاب برادر کشورهای برادر نعل به نعل تقلید و اجراء می شد. تصویب ماده های در قانون اساسی این کشورها بعنوان دوستی باید اربا اتحاد شوروی ترجمان محدودیت حاکمیت ملی آنان بسمه حساب می آمد. ماده های که در مناقشات داخلی، مداخله ارتش سرخ و مشاوران حزبی اتحاد شوروی را به سود جناح یا جناح های طرفدار شوروی تسهیل می کرد!

درید و امر بدلیل یک رشته از موفقیت ها و دستیابی به هدف های اولیه اقتصادی - اجتماعی و سیاسی به نظر می آمد الگوی اتحاد شوروی و پیاده کردن کمال و تمام تجربه های آن اکسیر کیمیائی است که تمام درد ها را دومی کند و بدینجهت تمایل عمومی به وحدت و یکپارچگی برسیاست های ناسیونالیستی تفوق داشت و حتی تیتو که خود بعد ها پرچم ناسیونالیسم را برافراشت اصرار می کرد مجموعه کشورهای اروپای شرقی در اتحاد شوروی ادغام شوند. اما سیاست های غلط استالین که میسر انتقال بی کم و کاست تجربیات اتحاد شوروی و کار بست آن در اروپای شرقی بود بدلیل ناهمگونی تفاوت شرایط اجتماعی - سیاسی، اقتصادی و تاریخی این کشورها نطفه های بحران را پروراند. و کوشش برای کشف الگوها و روش های ویژه و غیر تقلیدی و خروج از مژد ار شوروی مجال بروز یافت پرچم ناسیونالیسم در برابر انترناسیونالیسم نوع استالینی توسط تیتو در یوگسلاوی (۱۹۴۸) باهتر از درآمد و سپس به آلبانی، رومانی، مجارستان، لهستان، آلمان دموکراتیک، چین کره و چکسلواکی سرایت کرد!

گرایش عمده در جنبش کمونیسم ملی در قبال کمونیسم بین المللی یا ارد و گاهی با کوشش برای تفکیک انترناسیونالیسم بولتتری از نافع اتحاد شوروی، تقدم منافع ملی، احزاب و دولت های کمونیستی، و اتخاذ سیاست و راه مستقل توسعه و اعمال حاکمیت نامحدود و کامل هر د دولت سوسیالیستی در قلمرو مرزهای شناخته شده بین المللی آن دولت شروع می شد و به شونیسیم ملی می انجامید.

بحرانی که با خروج "تیتو" و "انورخوجه" اولی از موضع راست و دومی از موضع چپ از مژد ار شوروی آغاز شده بود در سایه تحولات ناشی از سیاست خروشچف و بازگردانیدن تبعیدیان زمان استالین به کشورهای اروپای شرقی شدت گرفت و با شورش مجارها (۱۹۵۶) و سرکوب خونین آن توسط ارتش سرخ فاز تازه تری یافت و با علنی شدن اختلافات ایدئولوژیکی و مسکو که د و تفسیر رویزیونیستی یکی بنام

خروشچفیسیم و دیگری بنام مائوئیسم یا مائو اندیشه از لنینیسیم ارائه می دادند با چ رسید؛ صرف نظر از مجموعه مسائل سیاسی و ایدئولوژیکی ریزود رشتی که د و حزب و طرفدارانشان در جهان علیه یکدیگر انتشار می دادند، منشاء اختلاف بر سر امتناع شوروی از مسلح کردن چین به سلاح اتئی با زدن دهم در قبال امریکا و قطع کمک های اقتصادی برمیگشت و با طرح دعوی ارضی چین علیه شوروی جنبه ناسیونالیستی آن آفتابی تر می شد!

بحران ناسیونالیسم در طی بیش از بیست سال با فراز و نشیب های زیادی همراه بود جنگ ایدئولوژیکی از طریق رسانه های گروهی، مطبوعات و امواج رادیویی تالشگرکی نظامی صحنه های از ایسن بحران جدی را بنمایش می گذاشت. اشغال چکسلواکی در ۱۹۶۸ توسط نیروهای پیمان ورشو و تحمیل د کترین برژنف مبنی بر حاکمیت محدود کشورهای سوسیالیستی و جنگ مرزی چین و شوروی در اطراف رودخانه میسوری نقطه عطف این بحران بود و با اعلان تزه جهان مائو د ابر بر تهوریزه کردن اتحاد با ارد و گاه امپریالیستی علیه سوسیالیسم از جانب طرف چینی از مضمون ایدئولوژیکی بری گردید. اما این بحران که لطمات جدی بر اعتبار وحیثیت سوسیالیسم وارد آورد و کمونیست ها و انقلابیون جهان بهای سنگینی در قبال آن پرداخته اند! د و آبشخور عمده داشت که می توان یکی را "تزو" دیگری را انتی - تز د دانست. انترناسیونالیسم نوع استالینی بعنوان تزو ناسیونالیسم خرده بورژوائی بنام انتی تز!

سوسیالیسم خرده بورژوائی با تاکید بر ناسیونالیسم انتی - تز انترناسیونالیسم بولوکراتیک و انحرافی مدل شوروی بود.

تجربه سوسیالیسم از کمون پاریس تا کنون نشان می دهد کارگران برای سوسیالیسم و استقرار نظام کمونیستی بی جنگند و آنگاه که چارچوب مرزها و سیاست های یک کشور مطرح می شود پرولتاریا در رنقص منافع ملی یک کشور رنقص منافع طبقاتی خود را حس می کند زیرا حلقه مقدم در تشکیل برای تحقق سوسیالیسم، تشکیل در سطح ملی است و هم برای تحقق سوسیالیسم در سایر کشورهای با پای دیگر پرولتاریا می جنگد! در بحران ناسیونالیسم، یوگسلاوی برحفظ خرده بورژوائی و تولید خرد تاکید داشت. شورش مجارستان خواستهای ملی (بورژوائی) داشت و در ماجرای "بهار پراگ" اوتاشیک طرفدار توسعه بخش خصوصی بود. در چین دوران مائو - چوئن لای الگواصلی سوسیالیستی، سوسیالیسم دهقانی و دهقان سوسیالیست چینی معرفی می گردید!

ناسیونالیسم در کشورهای سوسیالیستی بر خرده بورژوائی تکیه دارد و نه بر پرولتاریا و متاسفانه خروج از مدار شوروی برای پرو - لتاریا ارمانی بیارنیاورد. یوگسلاوی و چین بدانجا کشیده شد که معرف ارتداند! و وضعیت کره (جمهوری دموکراتیک خلق کره)، آلبانی و رومانی بعنوان شاخص های از استقلال ملی تعریف چندانی ندارد اما از سوی دیگر علیرغم سرکوب جنبش ناسیونالیستی و انسزوا طلب از جرگه سوسیالیسم رسالت آنان توسط کشورهای ارد و گاهی تحقق یافت. مثلاً در لهستان همان امتیازاتی به خرده بورژوائی اعطا شد که در یوگسلاوی، یاد را اتحاد شوروی امروزه همان برنامه هائی پیاده می شود که چکسلواکی سال ۱۹۶۸ عبه خاطر اشغال شد!

در مجارستان بعد از سرکوب شدید جنبش اعتراضی در طی سی سال هدف های آن جنبش بر آورده شد و اینک از رهبران اعدای و تصفیه شده اش هم اعاد حیثیت می شود! در چین امتیازهای خرد بورژوائی غیر قابل توصیف است و به صورت خرده بورژواهای عزیز بورژواشدن انقلابی است د آمده! زیرا رسماً شعار می دهند که "ثروت مند شوید. ثروت مند شدن انقلابی است!" و کمون های کشاورزی به سود تولید خرد و دهقانی انحلال می یابد

با رتاب اختلاف مسلکی چین و شوروی در جنبشها، انحطاط کامل حزب توده به د و جریان رویزیونیست خروشچفی و مائوئیسم ضد کمونیستی را بد نیال آورد، جریان های مرتد و انحرافی که بعسد از انقلاب بهمن ماهیت واقعی خود را بنمایش گذاردند.

بحران جنبش کمونیستی در ایران و بحران سازمان ما از کجاست؟

دنیاله ازمنغه اول

۱۳۵۷ بدون برنامه شرکت کردند. به علت دور بودن این مبارزان از تغییر — و تحولات طبقاتی (۱) و از همه مهمتر دوری از مطالعه آثار کلاسیک، اینان آنچنان که می‌بایست و وظیفه خود را در قبال جنبش خلقی بطور اعم و جنبش طبقه کارگر به طور اخص، نتوانستند انجام دهند، و با ذهنیت عقب مانده خود هر چه بیشتر بر عقب ماندگیهای تشکلهای طبقه کارگر دامن زدند، و عوض مجهز کردن خود به لحاظ تئوریک دست به متشکل کردن خود در فرقه‌های مختلف زدند.

روی آوری بخش عظیم خرده بورژوازی جدید شهری، علی‌الخصوص جوانان که تحت تاثیر حماسه‌های چریکی در دهه ۴۰ اقرار گرفته بودند خود عامل دیگری بود که فرقه‌گرای را دامن می‌زد و این در حالی بود که طبقه کارگر با حرکت‌های اساسا خود انگیخته کم‌رژیم ستم‌شاهی را شکسته و در میدان مبارزه علیه رژیم ضد خلقی و لایق فقیه پیشتازی می‌کرد. فرقه‌های مختلف در تشکلهای خاص خود به دنبال این طبقه در حرکت بودند. بی‌برنامگی این فرقه‌ها میدان را برای " حزب " خیانت پیشه توده که با کوله‌باری از خیانت و سازش و مجبزه‌تئسوری رفرمیستی به ایران بازگشته بود، مثل آب خوردن نه تنها سازمان بزرگی چون (س.ج.ف.خ) ، بلکه حتی جریانهای خط ۳ را هم از گزند خود در امان نگذاشت ، دیگر سازمانهای خرده بورژوازی هم که تحت تاثیر را دیکالیزم خرده بورژوازی خود به دامن حزب توده نیفتاده بودند به علت همان بی‌برنامگی و ذهنیت عقب مانده نه تنها نتوانستند برنامه‌ای برای برون رفت از بحران که از همان فردای قیام گرفتار آن بودند، نجات پیدا کنند، بلکه همچنان به طور خود بخودی حرکت می‌کردند و مسلم بود که این بی‌برنامگی خودمشا، بحران بود که هر آن دامن این سازمانها را در سیاست گذاری و تاکتیک می‌گرفت. اگر چه در فاصله سالهای ۱۳۵۸ تا ۶۰ مبارزه شدید طبقاتی همه را دامن می‌کرد که برای حضور خود بطور خود بخودی در این مبارزه شرکت کنند به همین علت این عمل‌گرایی پوششی برای بحران داخلی آنها بود، اما سرکوب خشن سال ۶۰ و عقب نشینی حرکت‌های خود بخودی طبقات علی‌الخصوص حرکت‌های جنبش کارگری در ابعاد وسیع و سرکوب خلقها بکم‌کم شعله‌های بحران در این سازمانها بالا گرفت و سازمان ما یعنی " راه‌کارگر " نیز یکی از این سازمانها بود.

سازمان اگر چه به لحاظ تاکتیک، پس از سرکوب سال ۶۰ نتوانسته بود از غوطه خوردن تمام عیار در منجلاب اپور تونیسیم حزب توده محفوظ بماند، و آنهم نه با یک تئوری مقابل حزب توده بلکه اساسا با قطع شاخه‌های توده‌ای که کم‌کم کمیته‌های سازمان را سوراخ سوراخ کرده بود، سازمان توانست در آن شرایط با تاکتیک " به میان توده‌ها " تاحدودی باقی‌مانده نیروهای خود را در واحدهای تولیدی یا شرکت‌های زحمتکش نشین مستقر نماید (اگر چه این تاکتیک به بهای خسون فداکارترین نیروهای راه‌کارگر منجر گشت) ، این تاکتیک سازمان یک تاکتیک موقتی بود که در آن شرایط سازمان آن را اتخاذ کرد و به نظر من اصولی ترین تاکتیک بود که باید اتخاذ می‌گردید. البته لازم به ذکر است که تاکتیک " به میان توده‌ها " نه از یک پشتوانه تئوریک و برنامه‌ای، بلکه اساسا خود بخودیسم و تجربی بود. (۲)

سرکوب خشن سال ۶۰ عویمی برنامگی از یک طرف و دستگیری و از هم پاشیدگی نیروها چاره‌ای برای رهبران باقی نگذاشته بود که کوله‌بار خود را بسته روانسه خارج از کشور کردند. دوری از مبارزه طبقاتی داخل کشور و عدم تماسهای مستمر با کمیته‌های داخل از عواملی بودند که بحران دورن سازمانها را تشدید می‌کردند و همانطور که همه ما شاهد بودیم اولین سازمانی که بحران باعث انفجار آن شد، سازمان (س.ج.ف.خ) بود. اگر چه این سازمان دارای برنامه و اساسنامه‌ای بود که در کنگره سازمان به تصویب رسیده بود، اما واقعیت این بود که شرایط عینی و عوامل واقعی اجتماعی این اجازه را به این سازمان نمی‌داد که برنامه ذهنی خود را که ناشی از را دیکالیزم خرده بورژوازی بود در عرصه عمل مبارزه طبقاتی به بوته آزمایش نهد. این برنامه بیشتر در مقابل گرایش رفرمیستی اکثریت بود (که گرایش‌های مختلف را بر اساس را دیکالیزم دور هم جمع کرده

بود. و از آنجائیکه فضای دمکراسی در این سازمان هم آلوده بود، منجر به آن چیزی گشت که همگی شاهد آن هستیم، که خود به بر خور دستمطل احتیاج دارد.) اما سازمان ما، همانطور که گفتیم با تاکتیک " به میان توده‌ها " به طور موقت توانست از شعله و روشن شدن بحران در امان بماند. اما هرگز عدم استقرار و کمونیستی در میان توده‌ها ریشه‌یابی نشد. هم‌رفقای که در محلات زحمتکش - نشین یا کارخانه‌ها مستقر بودند شاهد این مسئله بودند که ما راه‌کارگر بی‌اساسا گرازشگر حرکت‌ها بودیم نه سازمانگر آن (همانطور که رفقای مرکز است نیز بارها در نوشته‌های خود به آن اشاره کرده‌اند) .

اما باید سئوال کرد که چرا نتوانستیم سازمانگر حرکات باشیم؟ اولاً خود کمیته‌های سازمان بر حسب ضرورت و شرایط سرکوب بدن شکل سازمان یافت‌ه بودند، گر چه از اساس بی‌برنامه بودند، اما کوشش‌های زیادی از طرف خود رفقای کمیته‌ها صورت می‌گرفت که خود را تغذیه نمایند و دارای برنامه کار کوتاه مدتی برای خود باشند و در این رابطه نیز تازمانی که به طور مستقل حرکت می‌کردند از باروری بیشتری برخوردار بودند. بطور مثال هر کمیته منطقه‌ای دارای نشریه بود که با مشکلات فراوانی بدون کوچکترین امکانی در فاصله سال ۶۰ تا و اواخر ۶۳ در می‌آمد. البته این نشریات منطقه‌ای خالی از اشکال نبود چرا که هر هر هم نمود و حرکتی بدون برنامه ریزی از قبل نمی‌توانست هم خالی از اشتباه باشد. (بطور نمونه نحوه درج خبر حرکت مردم زحمتکش جنوب تهران علیه مهاجرین افغانی در نشریه کمیته جنوب غرب تهران بود) ، رهبری که به خارج مهاجرت کرده بود، طبیعی بود که نمی‌خواست نیروهای خود را در ایران از کنترل و فرمان خود خارج کند. به همین علت بدلیل اینکه ممکن است نشریات محلات خارج از موضع سازمان موضعگیری کنند، اقدام به تعطیل آنها کرد. و این در حالی بود که در خارج از کشور تبلیغات زیادی در مورد استقرار نیروهایش در داخل را انداخته بود و نشریات منطقه‌ای را تکثیر و پخش می‌کرد. به همراه تعطیل نشریات سازمان اقدام به ترمیم نیروهای از دست رفته خود کرد و در کنار آن مسئله وحدت در سطح جنبش کمونیستی را مطرح کرد که حاصل آن نیز وحدت بار فقهای گروه‌ها فداشی بود (بدون آنکه نیروهای تشکیلات حتی کادرها را نیز در جریان وحدت قرار دهد تا بماند مضمون و مباحثات آن. نیروهای تشکیلات مانند نیروهای جنبش زمانی از این وحدت خبردار شدند که شماره ۴ بیرون آمد همچنین پلاتفرمهای جنبه و دیگر سیاست گزارها) . اگر چه این وحدت تلاشی مثبت در شرایط پرانگدگی بود و به نفع جنبش میشد برنامه نبود، نتیجه‌ای جز انشعاب اخیر نمی‌توانست داشته باشد، چرا که هرگز بر سر مرزهای کشیده شده در بیانیه وحدت مبارزه ایدئولوژیک صورت نگرفت.

مسئله فعالیت کمیته‌های داخلی یکی از مواردی بود که شدیداً مورد بحث بود. کمیته‌های سازمانی همه تازمانی که هدایت آنها به خارج منتقل نشده بودند تاحدودی توانسته بودند سرپا بمانند و تلاش‌هایی در جهت دست‌یابی به برنامه هر چند ناقص در چهارچوب فعالیت‌های خود، صورت گرفته بود، اما همانطور که در بخش قبلی گفتیم این مسئله با ساختار رهبری سازمان ما هماهنگ نبود. به همین علت سازمان بطور سریع کمیته‌های داخل را از خود مختاری بیرون آورد و به پنهان مبارزه علیه شرایط پلیسی و عدم انتشار نشریه محلی را صادر کرد. با شرایط تمرکز و اجرای فرمان از بالا ، کمیته‌های سازمانی مانند دیگر بخش‌های تشکیلات صرفاً به عامل اجرایی مرکزیت تبدیل شدند. این اقدام نه تنها موجب افقت کمیته‌های داخل گشت بلکه باعث فرسودگی نیروها گردید. از آنجا که رهبری نیز در رابطه با داخل دچار بی‌برنامگی بود، از هدایت کمیته‌ها نیز عاجز بود، بخصوص اینکه این هدایت می‌بایست از خارج صورت پذیرد. ابتکار عمل دیگر از نیروهای داخل گرفته شده بود و می‌بایست تماماً دستورات رهبری را اجرا می‌کردند. در صورت تخطی هم ارتباطشان قطع و به امان خدایمان می‌شدند.

رهبری برای دست و پا کردن آپارات خود در خارج و عدم چشم‌انداز برای نیروها، اقدام به خارج کردن بخش وسیعی از رهبران کمیته‌های داخل نمود.

دعوا بر سر چیست ؟

دنباله از صفحه ۱۹

کمیته مرکزی بجای متحد ساختن آگاهانه حزب، سیاست اخراج و تاراندن رانانیدانجا تعقیب نمود که واقعا بانسحاب یاری رساند و دفتر سیاسی فعالترین نقش را در این امر ایفا نمود. وعده های شیرین رعایت دموکراسی و غیره، سیاستهای شناخته شده ای هستند که در جنبش ماهوار از سوی اپورتونیستها و بمنظور عقیم گذاردن مبارزه جدی حزبی بکار گرفته شده اند.

"مارکسیسم در جریان مبارزه از آن جهت رشیدیافت و تقویست پذیرفت که اختلاف نظرهارا با اولاپوشانی نکرد و به نیرنگ سیاسی دیپلماتیک نپرداخت."

"لنین"

واحد هامبورگ
اسفند ۱۳۶۷

نظری آنها را بدانند، نقاط ضعف و قوت آنها را تشخیص دهند و بر اساس آن خود رهبران را انتخاب کنند، در تشکیلات ما وجود خراجی نداشت. بطور مثال ۹۰ درصد بدنه و حتی افرادی از کمیته مرکزی تا قبل از اختلاف، ر. بابا علی را با یکی دیگر از رفقای رهبری عوضی می گرفتند. رهبران نویسنده سه تا چهار اسم مستعار داشتند. برای درون خودشان، برای بدنه، برای بولتن داخلی، برای بولتن خارجی. خلاصه یک عضو نمی توانست تشخیص دهد که آیا نویسنده فلان مقاله یا جزوه در جای دیگر چه نظری دارد، چرا که نویسنده مزبور در جای دیگر به اسم دیگری می نوشت. امروز در هیبت حسن، فردا در هیبت یوسف و محسن، علی، ... و اگر اغماز در بعضی جاهانویسندگان را می شناختند به علت روابط فوق محفلی مناسبات بود.

برنامه و اساننامه: در دور اخیر پیش نویس برنامه و اساننامه تدوین و به تشکیلات و بیرون انتشار پیدا کرد. دتا در یک **قراردوم** (نه کنگره) به تصویب برسد. تازه در این دور تناقضات نظری آشکار گردید، چرا که در صورت عدم برنامه مسائل به انحای گوناگون در داخل راست وریس می شد. اما جنگیدن بر سر برنامه، و اساننامه چیز دیگری بود. مقاومت رفقای مرکزیت در این دوران کم کم نمودار گشت. مقاومت از یکسو و اختلاف نظر اساسی از طرف دیگر. در حالیکه قبل از آن بقول ر. بابا علی گویار رهبری راه کارگران بالا تا پائین همه یک نظر داشتند و در صورت اشتباه بارای همگانی از آن انتقاد می کردند و با همگی به یک نظر مشترک می رسیدند. اما اختلاف بر سر اساننامه و برنامه دیگر معنی نداشت. پنهان نگه داشته شود. هر چند که رهبری تمام سعی اش این بود که از وجود اختلافات بدنه را مطلع نگردد تا چهره سدبیر و و این ناشی از ساختار تشکیلاتی مابوده و هست. اگرچه اختلافات برنامه ای در پیش نویس برنامه سه شده بود پوشیده نگه داشته شود، اما در مورد اساننامه مسئله فرق می کرد و به علت دو قطب نظری هیچ پوششی دیگر نمی شد برای آن اختلاف نظرات پیدا کرد. دو قطب نظری که یکی از درک استالینیستی از ساختار تشکیلات دفاع می کرد و دیگری که درک کاملاً لنینیستی از ساختار داشت و کمسیون اقلیت اساننامه ای را تشکیل می داد و مناسبات گذشته را از بیخ و بن زیر سؤال می برد. و این باب طبع رفقای رهبری نبود. اختلاف در بالا و بحران در بدنه به مشابه آتش زیر خاکستر با حاد شدن اختلافات شعله ور شد و ما من رفقای رهبری را گرفت، بطوری که قوی ترین و زنده ترین تکنیسینهای آتش نشانی رهبری هم نتوانست این آتش دمرکراسی خواهی را در بدنه خاموش کند. (۳) از آنجائیکه رهبری به علت ساختار فوق سانترا ایستمی تحمل کوچکترین انتقاد و مبارزه نظری را در درون نداشت برای حفظ قدرت خرد سلاح کهنه شده اخراج را که در سال ۱۶ از نیام کشیده بود بار دیگر بیرون آورد و اول از همه به سراغ ر. بابا علی رفت و باسؤال اینکه "اگر نظر تو به سبب از تصویب اساننامه در اقلیت قرار گیرد دبا در سازمان می مانی؟" بدون آنکه حتی

از آن زمان به بعد ما شاهد تنزل کمیته هاشدیم. رهبری سازمان از آنجائیکه خود را عقل کل می دانست با توجه به تنزل کمیته ها در داخل و درس گیری از این تنزل حتی از تجارب نیروهای که در سخت ترین شرایط توانسته بودند کمیته های داخل را ترمیم کنند، استفاده نکرد. نیروهای که در صورت داشتن یک برنامه برای ادامه کاری در داخل باید آموزش صحیح آمادگی کامل را داشتند که به داخل برگردند، همه را اعلنی کرده و بدون برنامه ریزی برایشان، آنها را به عاملین اجرائی در خارج مبدل کردند و در عوض به مخفی کردن خود و آپارات های خود اقدام کردند. نیروهای که اکثر برای رژیم شناخته شده بودند، نیروهای که هویت آنها نسوخته بود، چون چشم انداز برگشتی به ایران و برنامه ای برای آنان نمی دیدند. در منزاهات و تشکلهای اعلنی کردند و هویت نیروها را سوزاندند. اشتباه جبران ناپذیری که رهبریت دچار آن گشت. نبود یک برنامه مدون که نیروهای تشکیلات بر اساس آن جایگاه واقعی خود را در آن برنامه پیدا کنند. جایگزینی رابطه جای فایده و بر اساس آن گزینش نیروها نه بر اساس توانایی بلکه بر اساس دوریانز دیگری بارهبری باعث هر چه تیره تر گشتن مناسبات گردید و انرژی بسیاری را از تشکیلات گرفت. این مسئله بارها و بارها در تشکیلات مورد بحث قرار گرفت چنانکه خود مرکزیت در پلنوم خود به وجود مناسبات غیر حزبی اشاره کرد و راه حل هایی نیز ارائه داد که نه تنها نتایج سه ای ندا بلکه هر روز از روز پیش بدتر گردید، چرا که خود مرکزیت عامل اصلی این مناسبات غیر حزبی بود. چنین سیستمی فرقه ای مسلمانین نتایجی هم داشت. جلسات انتقادی شدیداً اقترا کرده بود. همیشه کمترین وقت را به انتقاد و انتقاد از خود صرف می کردند و تازه آنها هم آخر جلسه که همه خسته و کوفته از بحث های کشدار، بدون هیچگونه جمع بندی به پایا ن برده میشد. مسئله حتی تا حدی نزول کرده بود که بسیاری از رفقا که چه مسئله داشتند اما بیان نمی کردند. در صورت عدم اجرای کار از طرف یک رفیق فقط به صورت یک انتقاد آبی، ماست مالی میشد بدون آنکه علت مسئله ریشه یابی شده و مورد بررسی دقیق دیالکتیکی قرار گیرد. مسئله انتقاد در سطح بدنه تشکیلات بدین صورت در آمده بود تا چهره سده انتقاد از رهبری سازمان. چرا که یک روحیه محافظه کاری شدیدی در بین پائین نسبت به بالا شکل گرفته بود و اگر هم انتقادی صورت می گرفت انتقاد دشونده کله پامی شد (ماجرای رفیق بهزاد هم نتوانست رفقای رهبری را تکان دهد، چرا که اکثریت رفقای شهر محل استقرار رفیق بهزاد هم با همان روحیه محافظه کاری شمشیر مرکزیت را هر چه تیزتر کردند. اگر چه انتقاد در بهزاد در رابطه با یکی از رفقا که املا غیر سیاسی و مبتذل بود، اما بلحاظ حقوقی او حق داشت مسئله اش را در واحد شهر خود مطرح سازد در حالیکه مرکزیت مطرح کرده بود در صورت طرح این قضیه، وی اخراج خواهد شد. و در حقیقت حقوق وی به عنوان عضو واحد شهر نه تنها نادیده گرفته شد بلکه حقوق واحد نیز که باید مسئله مورد بررسی آنها قرار گرفته و تصمیم در این مورد واحد می گرفت، عملاً نفی گردید و رفقای شهر بدون مقاومت تسلیم رهبری شدند. این یکی از دهها نمونه دیگر بود که اتفاق می افتاد. و رهبری سازمان با این سیستم به اقتدار خود ادامه می داد. طبیعی بود که در چنین سیستمی هرگز حساب پس دهی برای بالا مطرح نبود و همیشه بدنه بود که به بالا حساب پس می داد. رهبران "خطانا پذیر" بودند.

روی آوری طیف راست در این دوره به سمت تشکیلات مارهبری را هر چه بیشتر از خود راضی و مطمئن می کرد و نسبت به بدنه تشکیلات مقتدر تر همانطور که یکی از رفقای دفتر سیاسی مطرح کرده بود "از پوپولیستها که در حرفه ای در نمی آید آنها پرتوقع هستند و نطق می زنند، این راست ها که به درون تشکیلات می آیند سرشان را پائین می اندازند و کار می کنند" او به خوبی این سیستم استالینیستی تشکیلات را در حرفه های خود منعکس می کرد، یعنی سر تان را پائین بیندازید و مانیز بر شما حکومت کنیم.

در مورد رهبریت: در تشکیلات ما معدود یکسانی بودند و هستند که رهبران سازمان را می شناسند. اینکه خود رهبران خود را بشناسند، سایه روشنهای

بحران کنونی وزمیننه های آن دنباله ارضنحه ۲۳

جریان عمده بنام حزب توده باد و نوکر بی جیره و مواجب روحانیت حاکم شد و جریان رنجبران موافق سینه چاک لیبرال های امریکائی / و دیگر مائوئیست ها هم هرکدام خود را باطنایی به گردن یکی از جریان های لیبرال و بورژوازی آویختند!

مرزی بین د و جریان انحرافی د رسبیکار وجودند اشست خروچقیسم، استالینیسم بوده نهی استالین و رفرم های نیمینند اقتصادی د رکشاوری برای استهالت ازخرده بورژوازی د رحسبمال شکل گیری و تقویت روند رشد آن، و مائوئیسم، استالینیسم رسبیک کار باضافه سوسیالیسم خرده بورژوازی - دهقانی تاکیده برناسیونالیسم د رقبال انترناسیونالیسم، و تائید ضمنی انترناسیونالیسم بورژوازی و حمایت از دولت های مرتجع و رژیم های وابسته به غرب!

اغتشاشی که د رنتیجه اختلاف مسلکی چین و شوروی د رجنیش ما بوجود آمد چه ربطی به مسائل داخلی و جنیش کارگری ایران داشت؟ نسخه حزب توده د رتحلیل مناسبات داخلی چه تفاوتی با جریان های مائوئیسی نظیر "سازمان انقلابی و توفان" داشت. حزب توده معتقد بود پرولتاریا رشد چندانی ندارد و نمی تواند د رانقلاب سرکردگی پیدا کند. راه چاره د رانقلاب ملی د موکراتیک به رهبری د موکراتهاست و اقشارمیانی جامعه (خرده بورژوازی) د رجامعه رسالت دارد تا مرزهای سوسیالیستی پیش برود و مائوئیست ها جامعه ایران را نیمه فتودال - نیمه مستعمره می شناختند و راه چاره راجنگ دهقانی می دانستند. یعنی سپردن رسالت رهائی جامعه به خرده بورژوازی! همان نسخه حزب توده د رکانغذ رنگین توری! تبلیغات هیستریک علیه یکدیگر و تجزیه جنیش کارگری د رداخل، جنیشی که هنوز د رمنفوان تشکل فاقد پایداری لازم است و تجزیه جنیش د موکراتیک خارج از کشور و ارجحیت یافتن مسائل آیدئولوژیکی و مسلکی بومسائل واقعی جنیش د رداخل! و نهایت اینکه ایجاد فرقه های منحط برای دفاع از این یا آن قطب کمونیستی! و هنگامی هم که تب دعواها پائین می آید مائیم و یک د وجین فرقه محصول بحران ناسیونالیسم د رجنیش بین المللی کمونیستی و ازاین روی حق داریم د راین مرحله از بحران جنیش چپ و سازمان های مدعی مارکسیسم برزمینه بحران جهانی تاکیده کنیم نقش تحولات تجاری را عامل عمده های د ربحران کنونی ارزیابی کنیم مطلقاً که د ربی خواهد آمد!

ادامه دارد

نظراً اعضا د رمورد اسانامه بداند بایش فرض اینکه نظر اکثریت یعنی نظری رهبری کنونی تصویب خواهد شد باین توهم (چه توهمی؟) و یاسخ منفی رفیق به این سؤال شمیشیر در هوا چرخاند و بعد از "باباعلی به سراغ بدنه تشکلات رفت" اما کار از کار گذشته بود و یائین مصمم د رمقابل مرکزیت ایستاده بود. اخراجها پست سرهم صورت گرفت و رهبریت بدون مسئولیت د رقبال جنیش تشکلات را دوشقه کرد. بی مسئولیتی که از نظر من در این شرایط پراکندگی و سازمان گریزی د رجنیش هیچ رهبری مسئول د رقبال جنیش نمی کرد. آنچه واحدهای سازمانی می خواستند، حل مسئله از طریق ارجاع اختلافات به پائین وقضاوت خود بدیده بود، اما رهبری تصمیم خود گرفته بود. اخراج معترضین یعنی بایک دست چماق سرکوب بر سر معترضین و بداد دست دیگر شیرینی کنگره برای آنهاش که د رتوهم به رهبریت همچنان بسرمی بردند، بار د عمل شد.

اما علیرغم اخراج بخش وسیعی از کارها، اعضا، بحران همچنان به قوت خود باقیست، چرا که پیش نویس برنامه منطبق با ساختار تشکیلاتی فعلی نبود و می بایست این ساختار را با لاپائین بر مبنای الگوی لنینی، تغییر پیدا کند.

کاوه

۲۸ فروردین ۶۸

۱) اکثر رفقا ش که در آستانه قیام از زندان آزاد شده بودند، مدتی توسط آشنایان خود در شهرهای بزرگ، به علت عدم آشنائی با خیابانها رفت و آمد می کردند.

ریشه های بحران د رتشکیلات ما

دنباله ارضنحه ۱۴ آخرین سخن:

زمانی گالیله برای نجات جان خود مجبور شد گردی زمین را انکسار نماید. وی درحالی که در دادگاه از مسطح بودن زمین میگفت با پای خود مینوشت: "زمین برآستی گرد است." کردار رهبران مادرمقطع اخراجها و پس از آن، آدمی را به یاد گالیله میاندازد. آنها با خود فریبی که حتی خودشان هم باورشان نمیشود صحبت از آن میکنند که "معترضین به فراکسیون اعتقاد داشته و فراکسیون تشکیل داده اند". اما آیا برآستی دلیل اخراجها د رحصت این امر بوده یا مقاومت بدون سازش معترضین د ر مقابل اینهمه عملکرد فوق سانتراالیستی رهبریت؟ بفرض محال اگر هم فراکسیونی تشکیل یافته باشد (که ما حاضریم د رهر مرجع صالحی راجع به آن برخورد نمائیم) که مستحق اخراج باشند بگوئید ببینیم جزای جرم شما با اینهمه مشعشانه چیست؟! با اینهمه عملکرد ضد حزبی که شما مرتکب شده و تشکیلات راتکه تکه کرده اید چه باید کرد؟ آیا ظرفیت انتقاد از خود را دارید؟ نه رفقا با اینگونه و پرازدادنها نمیتوان دیگری را مقصر جلوه داد و از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرد. باید ریشه بحران را جست. بطور فشرده باید بگویم که علت بحران د رتشکیلات مارشده د رناتوانی رهبریت د ر پیشبرد فعالیت کمونیستی و رسوخ در میان کارگران و وبالابردن عیار کارگری و همچنین ریشه د ر عدم برقراری رژیم سانتراالیسم دمکراتیک دارد و ناتوانی رهبری د ر حوزه های یاد شده را بیدناشی از نمایندگی طبقاتی روشنفکران رادیکال و عدم انطباق گفتار با کردار، د ر ظرفیت طبقاتی این لایه جستجو نمود.

بحرانی که جنیش چپ ایران را نیز فرا گرفته است اضافه بر بحران برنامه ای، وجود و عملکرد همین دو عامل د ر عرصه فعالیت کارگری و تشکیلاتیست. گنجری د ر عرصه برنامه، عدم پیوند با طبقه و مهاجرت خیل عظیم رهبران و کادرهای جنیش به خارج از کشور، عقب ماندگی های تشکیلاتی و شرایط مساعدتر جهانی، مجموعاً عواملی هستند که بیشترین امتیازات را برای شکل گیری جریان سوسیال دمکراسی فراهم کرده است. مارکسیست - لنینیستهای ایران برای انجام رسالت خود، راهی جز تکمیل اجزاء برنامه ای و تکیه و تلاش برای پیوند با طبقه کارگر و برقراری رژیم سانتراالیسم دمکراتیک ندارند.

راهی که ما بعنوان بخشی از مجموعه نیروهای راهکارگر د ر پیش داریم (بویژه د ر شرایطی که اکثریت دفتر سیاسی به تجدیدنظرهای راست روانه د ر برنامه پرداخته و گرایشات راستروانه بیشتری از خود بروز میدهند) بیابست اولاً تکیه بر اصولیت برنامه ای و هویتی خود به همراه تکمیل اجزاء متشکله همان چهارچوبه، ثانیاً، بیشترین تلاش برای پیوند با طبقه و تحقیق مناسبات سانتراالیسم دمکراتیک، ثالثاً، بیشترین آشنائیتشوریک علیه انحرافات موجود د ر جنیش بویژه سوسیال دمکراسی باشد. حال این راه میخوهد با وحدت مجدد جناح دیگر راهکارگر و وحدت های اصولی د ر جنیش چپ ایران باشد یا مستقل.

آرش

خردادماه ۶۸

با این تفاوت که گالیله قصد کتمان حقیقت را نداشت اما رفقای رهبری چنین قصدی دارند.

(۱) د رسرکوب سال - تمام نیروها چه از کارگران پیشرو و هوادار و چه روشنفکران تزریق در واحدهای تولیدی توانسته بودند از سرکوب رژیم درمان بمانند.

(۲) بعضی از رفقای رهبری در بین بدنه دارای انوریته معنوی خاصی هستند که حتی این رفقا نتوانستند کاری در این مورد انجام دهند و با دخالت مستقیم آنها و صحبت های محفل مسئله عبق بیشتری پیدا کرد.

بررسی ریشه‌های بحران دنباله از صفحه ۷

نویسندگان، که از کارگران تغذیه نمی‌کند و اخبار کارگری "تنظیم شده" پرشود، ارگانی که تیراژ آنرا نیازها، تقاضا و حدارتباط با داخل تعیین کند و خوشبختانه - البته با مشکلات خاص خود- این امر امکان پذیر است! لنین حرفهای مراد این رابطه بهتر گفته است! (و خوبست آنرا مقایسه کنیم با عملکرد هریران سازمان ما!):

"۰۰۰ ما ارگان را بر پایه این استنباط که این ارگان جنبش روسیه است و نه ارگان هیچ يك از محافل مهاجر هدایت خواهیم کرد - این اول از همه و بیش از هر چیز مستلزم شدیدترین حمایت های "ادبی" و بیابتری بگوئیم شرکت در کار نویسندگی از روسیه است ۰۰۰ يك نشریه فقط وقتی زنده است که بازای پنج نویسنده اصلی و هدایت کننده که بطور دائمی برای نشریه کار میکنند پانصد یا پنج هزار نفر دیگر هم وجود داشته باشند که ضمن آنکه در کارهای نشریه نقش دارند، ولی نویسنده نیستند ۰۰۰"

۰۰۰ ما باید تا حد امکان تعداد زیادی کارگران حزبی را وادار سازیم که به ما کاتبه شکل عادی - نه به مفهوم ژورنالیستی آن - داشته باشند. جدایش از روسیه جوهر لاکت بار مهاجرت لعنتی که همه را فرا گرفته است در اینجا آنقدر بر قدر سنگینی می‌کند، که تماس زنده با روسیه تنه‌راه نجات ما است ۰۰۰ تمام سوسیال دمکراتها باید برای روزنامه سوسیال دمکراتیک کار کنند. ما از هر کسی میخواهیم (بویژه کارگران) که در این کار نقش داشته باشند. به کارگران وسیعترین موقعیت را بدهید تا برای روزنامه ما بنویسند مشخصاً درباره هر چیزی بنویسند تا آن اندازه که در امکان دارند درباره زندگی روزمره شان بنویسند، درباره علاقه شان و کارشان - بدون این مطالب يك ارگان سوسیال دمکراتیک با اندازه يك پول سیاه هم نخواهد از رید و شایسته این نام خواهد بود. علاوه بر این خواهش میکنیم که نامه‌های خصوصی نه بعنوان مطلب برای نشریه یعنی نه برای چاپ، بلکه بعنوان روابط رفیقانه یا تحریریه و بمنظور مطلع ساختن دائمی آنان و نه تنها درباره واقعات و حوادث بلکه همچنین درباره احساسات غالب و جوانب "غیر جالب" تکراری و یکنواخت جنبش برای ما بفرستید. افرادی که در خارج زندگی نکرده اند نمی‌توانند تصور کنند تا چه اندازه ما به چنین نامه‌های محتاجیم ۰۰۰" (لنین - مجموعه آثار، ج ۷، ص ۵۲۵)

ب درباره وحدت حزبی و سیاست ائتلافی

۱- وحدت حزبی را علاوه بر راه کارگر (جناح اکثریت کمیته مرکزی) عمدتاً با پایه رادیکال طیف فدائی می‌بینم،

۲- گرچه همگراهی ها و نزدیکی هائی در طیف چپ انقلابی مشاهده می‌شود و نیز بک بازنگری بر فعالیت تکنونی عموماً در چپ دیده می‌شود، که باید آنرا به فال نیک گرفت (ومن این دوره را دوره بلوغ چپ انقلابی ایران می‌دانم)، اما متأسفانه هنوز انحرافات و کژپها و بخصوص فرقه‌گراهی و پوپولیسم در این طیف تداوم دارد. به همین جهت اگر واقع بین باشیم، باید بگوئیم: تلاش برای وحدت فوری حزبی بین این نیروها شعاری زودرس است و وحدت احتمالی ما بین آنها يك وحدت پایدار و انقلابی و مؤثر در مبارزه طبقاتی نخواهد بود، و لسی تلاشهای لازم بمنظور رسیدن به وحدت را الزامی می‌دانم. تذکر این نکته نیز ضروری است که تنها با وحدت نیروهای حاضر در صحنه مبارزاتی، به حزب واحد طبقه کارگر دست نخواهیم یافت، بلکه حزب بایستی در پیوند با طبقه کارگر بوجود آید،

۳- از آنجاکه نیاز به يك آلترناتیو انقلابی در کشور ما يك ضرورت عینی است و موجودیت آن تأثیرات تعیین کننده ای در چگونگی حرکت و پیشبرد مبارزات انقلابی بخصوص در جنبش کارگری خواهد داشت، و چون تشکیل حزب در این برهه میسر نیست، لذا ایجاد يك بلوک قدرتمند از نیروهای چپ انقلابی حول يك پلتفرم انقلابی متشکل از نیروهای چپ - در درجه نخست نیروهای که مستقیماً برای برنامه انتقالی (جمهوری دمکراتیک خلق) می‌جنگند - الزامی است. این بلوک علاوه بر هماهنگی، همکاری و اتحاد عمل های انقلابی بمنظور پیشبرد مبارزه سیاسی همراه با دامن زدن يك مبارزه ایدئولوژیک سالم، راه برای وحدت حزبی می‌گشاید،

۴- در صورتیکه يك بلوک قدرتمند توسط نیروهای چپ ایجاد شد، اما این بلوک هنوز به تنهایی توانائی سرنگونی رژیم فئودال انقلابی موجود را نداشت (کسه از شواهد نیز چنین بر می‌آید)، در چنین شرایطی بمنظور سرنگونی رژیم، تشکیل يك جبهه دمکراتیک - ضدامپریالیستی حول يك پلتفرم مترقی لازم می‌آید: جبهه ای که بلوک چپ در آن دست بالا را داشته باشد،

۵- همکاریهای موردی یا نیروهای انقلابی و مترقی، در صورتیکه این همکاریها در برگیرنده منافع کارگران و زحمتکشان باشد، بسیار مفید است،

۶- همکاریهای عمومی و غیر ایدئولوژیک در میان کارگران بمنظور تعمیق و گسترش مبارزات کارگران با همه نیروهای انقلابی از پائین و نیز در بالا، و بسا دیگران در پائین.

فرزام

خرده ۶۸۵

منتشر شده است

مدخلی بر

مضمون اختلافات ما

ویژه نامه مباحثات کنفرانس

شماره ۲

بزودی منتشر می‌شود

اکثریت کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر):

مدافعین جدی اصلاح سبک کار حزبی، اخراج!

فرزام

منتشر شده است

چه نباید کرد؟

لیاسخی به افتراشات سخنگوی حکومت نظامی در تشکیلات ما



کارگران همه کشورها متحد شوید!



گزارش فشرده‌ای از روند اعتراضات کادرها، اعضا و هواداران سازمان نسبت به اقدامات سرکوبگرانه و انشعاب طلبانه فراکسیه، حاکم بر سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

قسمت اول

مبارزه ایدئولوژیک علنی

و

اختلاف در مسائل اساسنامه‌ای

۱۳۶۸ خرداد ۲ - نوشته لیاسخی

بهتان و افترا نه، مبارزه ایدئولوژیک آری!



نایب به یک رفیق

توضیحی بزرگن مسأل مورد اختلاف

لیاسخی

اطلاعیه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هیئت اجرایی موقت برای تدارک کنفرانس درباره

مرگ خمینی

مدخلی بر مضمون اختلافات ما

اطلاعیه هیئت اجرایی موقت برای تدارک کنفرانس پیرامون حاکم بر دفتر سیاسی درباره "قطعنامه وحدت"

سیاست بایکوت نیروهای انقلابی را محکوم می‌کنیم!

با شماره تلفن فرانسه ۰۴۶۶۷۱۶-۴۰ با ما تماس بگیرید

با کمک مالی خود به ما یاری رسانید

با نشانی زیر با ما مکاتبه کنید: Rah-e-Kargar P.B 12992 1100 AZ Amsterdam HOLLAND